فرایض سراجیه فارسی با فواید شریفیه

ترجمه کرده مولوی محمد راشد



چهاپه شده چهاپه خانه

هندوستانی واقع

کلکته در سنه

۱۲۲۷ هجری

مطابق سنه

۱۸۱۱

عیسوی

ترجمه فرایض سراجیه بافواید شریفه

بسم الله [illegible] الرحیم

جمیع ستایش ثابت است مر خدای را که پروردگار عالمیان است
چه ستایش که ستایش شکر خدا ازان است ورحمت کامله
نازل باد بر بهترین خلایق که نام پاک وی محمد است وبر آل
ویاران او گفته است رسول خدا صلعم بیاموزید فرایض را و
بیاموزانید آن را بمردمان چرا که بتحقیق آن فرایض
نصف علم است فرایض جمع فریضه بمعنی نصیبی است که در میراث
اندازه کرده شده است وچون علم فرایض متعلق است بحالت موت
که یکی از دو حالت زندگی وموت انسان باشد پیغمبر صلعم آن را

[illegible] موجود یا میت آنکه فرایض محقق است یکی از دو سبب ملک یعنی [illegible] [illegible] است یا اختیاری که شراء و قبول هبه وغیر آن است [illegible] مذهب سنت و جماعت که بترکه میت چهار حق بترتیب [illegible] ذکر کرده میشود علاقه میگیرد و ترکه بمعنی مال گذاشته شده میت باشد حق اول آنکه آغاز کرده شود بکفن دادن [illegible] سامان میت بدون زیادت و کمی و زیادت و کمی [illegible] کفن یا باشد یا باعتبار قیمت کفن اما اعتبار عدد یعنی مثلا کفن دادن میت اگر مرد باشد یا کثر از سه بارچه و اگر زن باشد باکثر از پنج پارچه زیاده بر اندازه و اسراف است و بکمتر از کفنهای مذکوره بمرد و زن کمی و تنگی جامه است و اما اعتبار قیمت کفن مثلا اگر در زندگی خود بارچه بقیمت ده درم پوشیده باشد کفن بقیمت زیاده بران اسراف است و بکمتر از ان کمی و تنگی است. و اگر دین داین ترکه میت را فراگیرنده باشد میت را [illegible] است دو بارچه ازار و لفافه و اگر زن است سه بارچه ازار و لفافه و دامنی باید داد و این را کفن کفایت گویند و باید دانست که کفن سنت مردان سه پارچه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود و در پیراهن جیب

و آن مستحب نیز نکند و تر نزند و زمد و کفن سنت زنان پنج جامه است ازار
و پیراهن و ذامنی و لفافه و سینه بند طول دامنی دو گز باشد و عرض آن
آن بقدریکه سر زن را بپوشد و طول سینه بند سه گز باشد و
عرض آن از بغل زن تا زانوی او بود و اگر میت هیچ ترکه نگذاشته
باشد پس کفن او بر خویشانی است که نفقه میت بر ایشان واجب
بود و اگر احدی از این خویشان ندارد کفن وی از بیت المال یعنی
و مال لاوارث باید داد حق دوم آنکه از جمیع مال وی که
بعد ادای حق اول باقی باشد دینهای او ادا کرده شود و وجه
مؤخر بودن دین از کفن آن است که کفن لباس میت است بعد وفات
وی بمنزله لباس وی در حالت حیات که برای دین نمی توان فروخت
و تفصیل مقام این است که اگر دین از آن بندگان الهی است بعد
تکفین و تجهیز هرچه باقی باشد اگر وفا بادای دین کند فبها و اگر وفا
نکند و دائن یک کس باشد تمام مابقی او را باید داد دیگر هرچه از
دین او باقی باشد اگر خواهد دائن آن را معاف کند و اگر خواهد
مواخذه آن بروز قیامت گذارد و اگر دائنان بسیار باشند و
دین آنها بر میت دین صحت باشد یا دین مرض ترکه را باندازه
دینها فیما بین آنها قسمت باید کرد و بیان آن آینده کرده خواهد شد

دین صحت آن است که ثابت باشد به بینه یا باقرار زمان صحت و دین مرض
آن است که ثابت باشد باقرار مدیون در حالت مرض و اگر هر دو
دین جمع بشوند دین صحت را بر دین مرض مقدم کرده می شود و
دینی که مریض در حالت مرض موت اقرار بآن نماید و ثبوت آن
معلوم بروشش معاینه بود حکم دین صحت دارد و اگر دین از
حقوق الهی است مثل نماز و روزه و نذر و کفاره و غیره پس
اگر میت وصیت برای ادای این حقوق نماید جاری کردن
آن از ثلث مال او که بعد دین بندگان باقی باشد واجب است
و اگر وصیت نکرده باشد جاری کردن آن واجب نیست حق
سیوم بعد دین آنکه مالیکه باقی باشد بعد ادای دین از
ثلث آن وصیت جاری کرده میشود وصیت در لغت اندرز
دادن و در اصطلاح فقها کسی را بجزی مالک کردانیدن
است بعد موت حق چهارم بعد وصیت آنکه قسمت نمایند
مالی را که بعد تکفین و دین و وصیت باقی باشد
درمیان وارثان او که وراثت آنها از روی کلام الهی
وحدیثهای نبوی و اجماع امت ثابت است پس آغاز
کرده شد بیان اصحاب فرایض و اصحاب فرایض آن

کسانیکه برای آنها سهام مقدر و معین است در کتاب الله یا در حدیث نبوی یا با جماع و وجه مقدم گردانیدن اصحاب فرایض بر عصبات قول پیغمبر صلعم است که برسانید فرایض را با اهل آن و انچه باقي گذارند صاحبان فرض آن برای مردی است که اولیتر بود از عصبات و بجهت آنکه اگر عصبات را مقدم کرده شود حرمان اصحاب فرایض لازم آید و آن باطل است قطعا بعد ازان بعصبات نسبی زیراچه عصوبت نسبی قوی تر است از عصوبت سببی آیا دیده نمیشود که رد بر اصحاب فروض نسبی میشود نه بر اصحاب فروض سببی که زوج وزوجه اند در ظاهر روایت و عصبه مطلق آن است که بگیرد از ترکه چیزیرا که جنس اصحاب فرایض باقی گذارند و وقت تنها بودن خود بگیرد جمیع ترکه را بیک جهت نه بجهتهای مختلف پس احتراز است از محل نیست بانکه اصحاب فرض وقت خالی شدن آنها از عصوبت میگیرند جمیع ترکه را زیراچه اصحاب فرض درین صورت مستحق بعض ترکه میشوند بفرضیت و مستحق باقی برد بعد ازان وقت نبودن عصبه نسبی بعصبه سببی که مولای عتاقه است مرد باشد آن مولی یا زن زیراچه هرکه آزاد کند بنده را یا کنیزیرا ولای آن آزاد برای آن شخص آزاد کننده میشود و وارث میشود آن آزاد کننده ازان آزاد بسبب

ولا و این را ولای عتاقه و ولای نعمت گویند و آزاد کننده را مولای عتاقه نامند بعد ازان وقت نبودن مولای عتاقه بعصبه مولای عتاقه که مرد بود زیرا چه زنان را از ولا هیچ نصیب نیست مگر ولای آزاد کردهٔ آنها یا آزاد کردهٔ آزاد کردهٔ آنها چنانکه بیان آن بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی و در سغناقی از ذخیره نقل کرده که وارث نشدن دختر آزاد کننده از ترکه آزاد کردهٔ مورث و گذاشتن ترکه اش درینصورت در بیت المال ظاهر روایت است و بعض مشایخ مذهب [illegible] درین مسئله فتوی می دادند که ترکه آزاد بدختر آزاد کننده میرسد نه بطریق ارث بلکه بجهت آنکه دختر مذکوره نسبت به بیت المال قریب تراست بآزاد کننده آیا ویده نیشود که اگر بجای دختر پسر آزاد کننده می بود مستحق ترکه هم کرده می شد و بجهت آنکه درین زمانه بیت المال نیست و صرف در زمانه صحابه و تابعین رض بود پس اگر ترکه آزاد بسلطان وقت یا بقاضی داده شود ظاهر همین است که آنها آن را در مصارف آن صرف نخواهند کرد و همچنین فتوی میداد قاضی امام ابو بکر درنجری و قاضی امام صدر الاسلام و ذکر کرد است قاضی امام عبد الواحد رح در فرایض خود که بعد ادای فرض زوج و زوجه انچه از ترکه باقی

ماند میت را وارثی دیگر نبود پس آن باقی را درین زمانه در
بیت المال نباید نهاد بنا بر وجهیکه بالا مذکور شد بلکه باید داد آن را
بزوج و زوجه چه آنها قریب ترند بمیت نسبت بغیر آنها و صرف آن باقی
بسوی آنها اولیتر است و اگر میت را وارث نبود پس ترکه او
به پسر رضاعی و دختر رضاعی میت باید داد و در قنیه مذکور است که اگر
آزاد کننده را وارث نباشد دختران و ذوی الارحام او وارث میشوند
درین زمانه و همچنین درین زمانه بر زوج و زوجه رد کرده میشود و
در شرح کنز مذکور است که فتوی درین زمانه برین است که رد کرده
شود بر زوج و زوجه اگر نباشد برای باقی ترکه مستحقی کذا فی الحمادیه
بعد ازان وقت نبودن عصبات مذکورین برد کردن باقی ترکه
بر صاحبان فرض نسبی باندازه حقوق آنها
اعنی معتبر است دران نسبت مقدار سهام بعض صاحب فرض
بسوی سهام بعض صاحب فرض دیگر و بحسب همان نسبت
رد کرده می شود باقی ترکه بر آنها ورد کرده نمیشود بر صاحبان
فرض سببی که زوج و زوجه اند و وجه جواز رد بر صاحبان فرض
نسبی و عدم جواز آن بر صاحبان فرض سببی که زوج و زوجه اند
این است که قرابت نسب بعد گرفتن فرض باقی می ماند و زوج

و زوجه را بعد گرفتن فرض هیچ قرابت باقی نمی ماند و این
ظاهر الروایت است و فتوای متاخرین درین مسئله بالا مذکور
شد بعد ازان وقت متصور نبودن رد بر صاحبان فرض نسبی
بسبب نبودن آنها بذوی الارحام که قرابت رحم دارند و صاحب
فرض و عصبه نباشند و وجه تاخیر ذوی الارحام ازرد این است
که اصحاب فرایض نسبیه نزدیکتر اند بمیت و بدرجه بالا مذکور
ذوی الارحام بعد ازان وقت نبودن وارثان مذکور الصدر بمولای
موالات و مولای موالات شخصی است که بگوید او را دیگری که
مجهول النسب است که تو مولای منی اگر بمیرم من وارث من
باشی و اگر جنایت کنم دیت آن دهی و آن شخص قبول کند این را پس
آن قبول کننده را مولای موالات گویند و نزد علمای ما رح
ابن عقد صحیح است و آن شخص وارث آن مجهول النسب می شود
و اگر آن شخص هم مجهول النسب باشد و همچنین بگوید آن دیگر را
و او قبول کند پس هر دو از یکدیگر وارث می شوند و هر دو را
مولای موالات نامند و باید دانست که آن مجهول النسب را رجوع
از عقد موالات جایز است تا وقتیکه دیت جنایت او نداده باشد
مولای او و ابراهیم نخعی رح میگفت که اگر شخصی مسلمان شود بردست

کیفیتی عقد موالات کند با آنکس صحیح است وشمس الایمه سرخسی رح گفته که برای صحت عقد موالات مسلمان شدن آن شخص بردست آنکس شرط نیست و وجه تاخیر مولای موالات از ذوی الارحام این است که ذوی الارحام صاحب قرابت اند بخلاف مولای موالات که هیچ قرابت ندارد بعد ازان وقت نبودن وارثان مذکورین مقر له بنسب بر غیر بشرطیکه ثابت نشده باشد نسب آن مقرله بسبب اقرار مقر ازان غیر وقتیکه بمیرد اقرار کننده مصر بر اقرار خود و رجوع نکند ازان و باید دانست که در وارث شدن مقرله مذکور سه قید معتبر است یکی آنکه اقرار مقر بنسب مقرله متضمن شود اقرار نسب مقرله مذکور را بر غیر مقر چنانکه اقرار کند شخصی برای مجهول النسبی که او برادر من است چه این اقرار متضمن است اقرار نسب را بر پدر مقر یعنی اینکه مقرله پسر پدر مقر مذکور است وچنانکه اقرار کند شخصی برای مجهول النسبی که او عم من است چه این اقرار متضمن این است که آن مجهول النسب پسر جد مقر است دوم آنکه اقرار مذکور چنان باشد که ثابت نشود بآن نسب مقرله مذکور ازان غیر باینطور که مثلا پدر یا جد مقر مذکور تصدیق او نکند بآن اقرار سیوم آنکه مقر مذکور

بر اقرار خود تا وقت موت مصر باشد و رجوع نکند از ان و فایده قید
اول اینکه اقرار شخص برای مجهول النسب به نسب اگر متضمن
شود تحمیل نسب مقرله را بر غیر مقر و شرایط صحت آن اقرار یافته
شود مثلا مقر را سن و سال آن مقدار بود که مثل مقرله ازو متولد
می تواند شد پس نسب مقرله از ان مقر ثابت میشود و درینصورت
مقرله مذکور داخل ورثه نسبی میگردد چنانکه بگوید شخصی بمجهول النسب
که این پسر من است و فایده قید دوم اینکه اگر ثابت شود نسب
مقرله از ان غیر بسبب اقرار مذکور یا بطور مثلا که تصدیق نماید مقر
مذکور را پدر یا جد او در اقرار نسب مذکور ثابت میشود بآن اقرار
نسب مقرله از پدر یا جد مقر پس او داخل میشود این مقرله در ورثه نسبی
و فایده قید سویم اینکه اگر رجوع کند مقر از اقرار باطل میشود اقرار او
و بسبب آن اقرار ارث مقرله بوجهی ثابت نمیشود و بعد از ان وقت
نبودن کسان مذکورین بهو صیاله بتمام مالکه مثبت برای او بتمام
مال خود وصیت کرده باشد بعد از ان وقت نبودن اینهم و از زمان
که مذکور شدند مال میت را در بیت المال باید گذاشت بجهت
آنکه این مال ضایع است پس برای جمع مسلمانان خواهد بود
بجهت آنکه مسلمانان که با یکدیگر برادرانند بطریق ارث مستحق آنند

زيرا چه مال مسعود كه ذمي را وارث نيست در بيت المال گذاشته ميشود
حال آنكه مسلمان از كافر وارث نميشود و نيز عطائيكه ازين مال
بمسلمانان داده ميشود در آن مرد و زن مسلمانان برابرند حالانكه در
ارث مرد و زن برابر نيند و بايد دانست كه بيت المال چهار است يكي
بيت المال جزيه و خراج و عشر اموال حربيان و قوميان دائمي كه بر آئين
يا اهل حرب بر ترك قتال قبل نزول افواج ما بساحت اهل حرب
مصالحه كرده شود و مال تغلبي كه قومي اند از كفار عرب و زكوة اموال
آنها دو چند از زكوة اموال مسلمين گرفته مي شود و آنچه اهل حرب كه بامام
دهند و مصرف آن مصالح اهل اسلام است مثل بند كردن جاي
مخافت سرحد و بناي پلهاي خرد و كلان و كفايت قضاة و علما و مقاتلين
و فديات اسيران و خريدن اسپ و سلاح براي حرب عدو و كنديدن نهرها براي
عامه و بناي مساجد و وظايف امامت و اذان وغيره شعاير مساجد
و رزق ولاة و قضاة و مفتين و محتسبين و معلمين و طلبه علم و فقهائيكه تعليم فقه
و قرآن بمردمان ميكنند دوم بيت المال زكوة و عشر اموال مسلمين
است و مصرف آن فقرا و مساكين اند و عامل صدقات بقدر عمل خود و
مكاتب بقدر فك رقبه او و مديوني كه زياده از دين خود مالك نصاب نبود
و پس مانده غازيان بقول ابي يوسف رح و پس مانده حاجيان بقول محمد رح

و مسافري كه صاحب مال بود اما با خود ندارد سويم بيت المال خمس غنايم وخمس معادن وخمس ركاز و مصرف آن يتيمان و مسكينان و مسافرانيكه مال با خود ندارند اما فقراي ذوي القرباي رسول صلعم برين اصناف ثلثه مقدم اند و اغنياي ذوي القربا را در آن حقي نيست و بايد دانست كه محمد صلعم بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود هاشم مطلب عبد شمس نوفل و مراد از فقراي ذوي القربا اولاد هاشم و مطلب اند نه اولاد عبد شمس و نوفل چهارم بيت المال لقطه اعني ماليكه يافته و برداشته شود از زمين و مالك آن معلوم نبود و تركه كه وارث آن نباشد و ديت مقتوليكه ولي آنها نبود و مصرف آن لقيط فقير است و لقيط در شرع مولود زنده است كه بينداختند او را اهل او از خوف عسرت يا از ترس تهمت زنا و حكم آن شرعا گناه ضايع كنندۀ بنده و ثواب برداشته او است و فقراء و ناتوانانيكه اولي بود پس نفقه و خرج دواي آنها و كفن مردگان و ديت جنايت آنها ازين بيت المال داده شود كذا في البحر الرايق پس تركه راكه وارث آن كسي نبود در همين بيت المال چهارم بايد نهاد

فصــــــــــل مانع ارث اعني چيزيكه از ارث

پانزده ارث وارث را چهار است اول مملوکیت خواه کامله باشد خواه ناقص مملوکیت کامل چنانچه قن که بوجهی جهت آزادی نداشته باشد و ناقص چنانچه مکاتب و مدبر و ام ولد که اینها را جهت آزادی حاصل است مکاتب آن باشد که مولی او را آزاد نماید از دست خود در حال و از کردن او در مال باینوجه که بگوید او را مکاتب کردم من ترا بصد یا بهزار درهم بنابر اینکه ادا کنی تو در هر ماه اینقدر زر و یا در اینکه زر رهائی بیابد از مملوکیت بیرون نمی تواند شد و بنده مدبر آن است که مولی بگوید او را وقتیکه بمیرم من تو آزاد باشی و ام ولد کنیزی را گویند که از مولای خود فرزند زاییده وقن و مکاتب و مدبر و ام ولد گویند از موروث خود وارث نمیشوند دوم قتلی که موجب قصاص یا کفاره باشد کفاره قتل آزاد کردن بنده مومن است و در صورت نبودن بنده مومن روزه داشتن دو شهر است بلا فاصله و باید دانست که قتل موجب قصاص قتل عمد است و قتل موجب کفاره قتل شبه عمد یا قتل خطا و قتلیکه جاری مجری خطا است قتل عمد عبارت است از ضرب بقصد بسلاح یا بچیزیکه جزهای بدن را جدا تواند کرد چنانکه چوب تیز و سنگ تیز و آتش که کار کارد می کند و بدان کشته شود و حکم آن قصاص است و شبه عمد عبارت است از زدن بقصد بچیزیکه اکثر او قات

ازان کشته نمیشود چنانکه عصا و تازیانه و سنگ خورد و بدان کشته شود و حکم آن دیت و گناه و کفاره است و قتل خطا دو گونه است خطا در فعل چنانچه زید تیر انداخت بسوی صید و رسید بانسانی یا تیر زد به نشانه و رسید بانسانی و خطا در قصد چنانکه زید شخصی را از دور دید و دانست که صید است و تیر انداخت برو وا انسانی کشته شد و بعد ازان معلوم شد که آن آدمی است یا شخصی را حربی دانسته به تیر بکشت و او مسلم بر آمد و قتلیکه جاری مجری خطا است این است مثلا پهلوی زاید شخصی در خواب مر آدمی و بکشت آن را یا بسبب از بود بر بستوری و آن ستور بپا پامال کند انسانی را یا آنکه افتاد کسی از بالای بام بر آدمی و آن آدمی بمرد یا افتاد سنگی از دست کسی بر آدمی و او ازان مرد و حکم آن دیت و کفاره است و در صورتها قاتل از میراث مورث مقتول محروم است زیرا چه این قتل بناحق است و اما اگر کسی بکشد مورث خود را بقصاص یا بحد یا بجهت دفع از ذات خود او از میراث آن مورث محروم نشود و همچنین اگر عادل بکشد مورث باغی را زیرا چه این قتل بحق است و اگر باغی بکشد مورث عادل را در ان اختلاف ابی یوسف رح است سیوم اختلاف دو دین بس

کافر وارث نمیشود از مسلم اجماعا و مسلم وارث نمیشود از کافر
بقول علی و زید و عامه صحابه رض و کافران اگرچه اختلاف ملتها
دارند از یکدیگر وارث میشوند چهارم اختلاف دو دار یعنی
دو ملک خواه از روی حقیقت باشد اختلاف خواه از روی
حکم اختلاف از روی حقیقت چنانچه حربی و ذمی حربی کافری باشد
که در دار الحرب است و ذمی کافریست که بقبول جزیه در دار اسلام
سکونت خود لازم گرفته باشد پس اگر حربی در دار الحرب بمیرد و از وی پدر یا
پسر ذمی مثلا در دار اسلام بود یا اگر ذمی بمیرد در دار اسلام و از وی پدر یا پسر
مثلا در دار الحرب بود میراث آن پدر و پسر نمیرسد زیرا چه ذمی از اهل
دار اسلام است و حربی از اهل دار الحرب است و اگرچه از روی
ملت یکسانند اما بسبب اختلاف دو دار توارث در میان اینها نیست و
اختلاف از روی حکم چنانکه مستامن و ذمی یا دو حربی از دو
دار مختلف که بامان در دار اسلام در آمده باشند مستامن حربی
باشد که بامان داخل دار اسلام شود برای مدتی که کم از یک سال
بود پس مستامن و ذمی اگرچه از روی حقیقت در یک دارند اما از
روی حکم بسبب بودن مستامن از اهل دار حرب گویا در دو دار مختلف
اند و همچنین دو حربی از دو دار مختلف که بامان در دار اسلام اند

اگرچه در حقیقت دو یکدارند لیکن حکما بدو دار مختلف اند ذمي مستامن وارث ذمي نميشود و ذمي وارث مستامن نميشود و دو حربي از دو دار مختلف بلمان خواهي اگر در دار اسلام باشند و در ميان هردو نويشي بود بموت يكي ديگري وارث نميشود و اعتبار اختلاف دار بسبب اختلاف لشكر و پادشاه است كه صيانت و پاس يكديگر در ميان آنها مرعي نبود و هر واحد از آنها قتال و جنگ ديگر را حلال داند و اگر مردي از لشكر يكي از آنها بر مردي از لشكر ديگر ظفر يابد بكشد او را پس بسبب انقطاع عصمت و ولايت ميان آنها وراثت كه بر آن هردو مبتني است منقطع مي شود و اگر در ميان هردو پادشاه مدد و ياري بر دشمنان باشد پس ملك و دار آنها واحد است

باب شناختن فرضها و مستحقان

آن سهامها كه معين است در قرآن شش است بصفت تضعيف و تنصيف يكي نصف و آن در قرآن سه جا مذكور است جائي فرموده اگر باشد ميت را يك دختر پس او را است نصف و بجائي ديگر فرموده براي شما است اي مردان نصف چيزي كه ترك گذارند آن را زنان شما و جائي ديگر فرموده است اگر باشد مر آن ميت را ايك خواهر پس او را نصف تركه است دوم

ربع که نصف نصف است و آن مذکور است در قرآن بدو جا جائی
فرموده که بر شمارا است ای مردان ربع چیزیکه ترکه گذارند آن
را زنان شما و جای دیگر فرموده که آن زنان را است ربع چیزیکه
ترکه گذارید آن را شمای مردان سیوم ثمن که نصف نصف
نصف است و آن مذکور است در قرآن بیک جا که فرمود است مرآن زنان
را است ثمن چیزیکه ترکه گذارید آن را شمای مردان چهارم ثلثان
و آن مذکور است بدو جا جای باین عبارت در حق دختران اگر باشند
آنها زنان زیاده بر دو پس آنهارا است دو ثلث ترکه و جای دیگر
در حق خواهران اگر باشند آن زنان دو پس آنهارا است دو ثلث
پنجم ثلث که نصف ثلثان است و آن هم بدو جا مذکور است جائی
فرموده اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و میراث برند از و
یعنی مادر و پدر پس مادر او را ثلث باشد و جائی دیگر در حق اولاد ام
فرموده که اگر باشند آنها زیاده از یک پس آنها شریکانند
در ثلث ششم سدس که نصف ثلث است و آنهم مذکور است بسه جا
جائی باین عبارت هر یکی از مادر و پدر میت را سدس ترکه
است اگر باشد فرزند متوفی را فرزند خواه مرد خواه زن و جای دیگر
فرموده و اگر باشند متوفی را برادران پس مادر او را سدس

آنست و جای دیگر در حق والدین فرموده اگر باشد متوفی را اولاد
و خواهر پس هر واحد از آنها را سدس است و اگر از
پائین اعتبار کرده شود ثلث مضاعف سدس و ثلثان مضاعف
ثلث است و همچنین ربع مضاعف ثمن و نصف مضاعف ربع است
و بیان اصحاب این حصه های دوازده گانه چهار کس از مرد
پدر و جد صحیح اعنی پدر پدر را اگرچه بالاتر باشد
و برادر اخیافی و شوهر و هشت کس از زنان زوجه
و دختر و دختر پسر اگرچه فروتر باشد و خواهر عینیه
و خواهر علاتیه و خواهر اخیافیه و مادر و جده صحیحه جده
صحیحه آنکه در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جد
فاسد آنکه در نسبت او بسوی میت مادر داخل شود مثل پدر مادر
تفصیل سهام هر یکی ازین دوازده برین وجه است احوال پدر
میت را سه حالست یعنی فرض مطلق که سدس باشد
و آن وقتی است که باشد پسر یا پسر پسر اگرچه
فروتر باشد دوم فرض و عصوبة اعنی باقی از فرض و آن
وقتی است که باشد دختر یا دختر پسر اگرچه فروتر
باشد و بیان آن این است که او تعالی در کتاب مجید فرموده است

هر یکی از پدر و مادر میت را سدس ترکه است اگر باشد مر میت را
ولد و این تصریح است بر اینکه فرض پدر با ولد سدس است لیکن
اسم ولد شامل است پسر و دختر هر دو را پس اگر باشد با پدر
پسر میت پدر را فرض او باشد که سدس است و باقی پسر را بجهت
بجهت قوله صلعم که برسانید فرایض را باهل آن و آنچه باقی بماند از صاحبان
فرض آن برای مردیست که اولیتر بود از عصبات و مراد اولیتر از عصبات
پسر است چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد و اگر با پدر دختر میت باشد پس
پدر را سدس و دختر را نصف باشد بفرض و آنچه باقی است پدر را باشد
بعصوبت اجماعا زیرا چه بعصوبت پدر نزد او اولیتر از عصبات است سوم
صرف عصوبت در آن وقت نبودن فرزند و فرزند پسر است
اگرچه پائین تر باشد و این بجهت آن است که او تعالی فرموده است
اگر نباشد میت را ولد و وارث او شوند پدر و مادر پس برای مادرش ثلث
ترکه است انتهی و ازین مفهوم میشود که باقی ترکه مر پدر را است پس پدر عصبه باشد
وجد صحیح وقت نبودن پدر مانند پدر است در ثبوت سه حال
مذکور بلکه در جمیع احکام میراث مگر در چهار مسئله که ذکر
آن خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب عصبه و یکی از این
چهار مسئله این است که مادر پدر وارث نمیشود با پدر و وارث

می شوند باجماع قوم آنکه میت وقتیکه گذارد مادر و پدر را و یکی از
شوهر و زوجه را پس مادر را است ثلث آنچه باقی باشد بعد
نصیب یکی از شوهر و زوجه و اگر جد بجای پدر باشد مادر را
ثلث تمام ترکه میرسد مگر نزد ابی یوسف رح که درینصورت هم
مادر را ثلث باقی است سیوم آنکه برادر عینی و علاتی با پدر محروم
می شوند از ارث اجماعا و با جد محروم نمیشوند مگر نزد ابی حنیفه
رح چهارم آنکه پدر معتق اعنی آزاد کننده با پسر معتق سدس
ولاء بقول ابی یوسف رح میگیرد و نزد محمد معتق را آن نیست بلکه تمام
ولاء که ارث باشد درینصورت مر پسر معتق را باشد وجه
ساقط میشود با وجود پدر نه برادر چه پدر اصل است در قرابت
چه بسوی میت و پدر بسبب قوت قرابت که هم فرض و هم عصوبت
او را باشد از مادر قویتر است و لهذا فرزندان مادر بهر حسد مادر
اصل است در قرابت فرزندان او با وجود مادر ساقط نمیشوند
وجه صحیح آن است که در نسبت او بسوی میت مادر داخل
نشود چنانکه پدر پدر و پدر پدر پدر را اگرچه بالاتر باشد
اما فرزندان مادر را سه حال است یکی آنکه اگر یککس
باشد او را سدس است بجهت آنکه او تعالی فرموده است که اگر

مردي كه از او ميراث ميگيرند كلاله باشد اعني نه آورا والد باشد
نه ولد يا باشد زني كلاله و مر آن مرد و زن را باشد برادري يا
خواهري پس هر يكي از برادر يا خواهر مذكور را سدس
تركه است و مراد از برادر و خواهر برادر و خواهر اخياني است
اجماعا دوم آنكه اگر دو كس باشند يا زياده بر آن ثلث است
زيرا چه او تعالى فرموده است كه اگر باشند اولاد مادر زياده از
يك پس آنها شريكانند در ثلث تركه و مردان و زنان اينها در قسمت و
واستحقاق برابرانند برابري از روي قسمت باعتبار آنكه زن از اينها بگيرد
نصيب را مانند مرد چنانكه دلالت ميكند بر آن آنچه مذكور است در كتاب
مجيد زيرا چه در قرآن آنها را شريك ثلث گردانيده است و برابري
استحقاق باعتبار اينكه يك كس از اينها خواه مذكر باشد خواه مونث
استحقاق سدس دارد و وقتيكه متعدد باشند خواه مذكر يا مونث يا
مختلط از هر دو استحقاق ثلث دارند سيوم آنكه فرزندان
مادر يا فرزند فرزند پسر اگرچه فرو تر باشد و يا پدر و
جد با تفاق ساقط ميشوند زيرا چه آنها از قبيل كلاله اند اعني از
جمله آن وارثانند كه نه ولد مورث باشند نه والد او و در وارث شدن كلاله
شرط است كه ولد و والد نباشد اجماعا بجهت قول او تعالى كه خداي

قوی پیش پدر شمار او بر کلاله که اگر مردی بمیرد و مر او را ولد باشد
و باشد مر او را خواهری و بجهت قول صلعم کلاله شخصی است که او را
ولد و والد نبود لیکن ولد ابن در ولد داخل است زیرا چه او تعالی
در قرآن آدمیان را بنی آدم خطاب فرموده و جد داخل است
در والد زیرا چه او تعالی خطاب آدمیان کرده که پدران شما
یعنی حوا و پدر شما را از جنت و مراد از ان آدم و حوا اند پس اولاد
را در باب حجب ولد و ولد پسر اگرچه فروتر بود و بسبب پدر و جد وارث
نخواهد شد و باید دانست که لفظ کلاله در اصل بمعنی رفتن قوت است
بعد از این باستعاره مستعمل است برای قرابت شخصی که ولد و والد
نبود و گویا که این قرابت نسبت بقرابت ولاد ضعیف ترابت و نیز
اطلاق آن می آید بر موروثی که وارث ندارد ولد و والد را و بر
وارثی که ولد و والد نبود اما شوهر را دو حالت است یکی نصف
وقت نبودن فرزند و فرزند پسر اگرچه فروتر باشد
دوم ربع با فرزند یا فرزند پسر اگرچه فروتر باشد و این
هر دو حالت در نظم قرآن مصرح است چنانکه سابق مذکور شد

فصل احوال زنان زوجه ها را دو حالت
است یکی ربع خواه یککس باشد خواه زیاده بر آن

وقت نبودن فرزند و فرزند پسر اگرچه فروتر باشد

دوم نبودن فرزند یا فرزند پسر اگرچه فروتر باشد

و باید دانست که هر دو حالت زوج و زوجه رعایت ایشان است که

مرد را مانند نصیب دو زن است و دختران صلبیه را سه حالات است

یکی نصف اگر یک بود و این مصرح است در آیه قرآن دوم

ثلثان اگر دو یا اکثر از آن بوند بجهت آنکه او تعالی فرموده است

اگر باشند آن دختران زیاده بر دو پس آنها را است دو ثلث

ترکه و نزد ابن عباس رض حکم دو دختر مانند حکم یک دختر است چنانچه

بیان آن بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی سیوم آنکه با پسر دختر

را نصف حصه پسر و پسر را نصیب دو دختر باشد و پسر آنچه پسر

عصبه میکند دختر را بجهت آنکه او تعالی فرموده است که وصیت

می کند خدای شما را در فرزندان شما که مرد را مانند نصیب

دو زن است و هر گاه او تعالی درین قول بیان نکرد نصیب دختران

را وقت اجتماع آنها با پسر ظاهر شد که پسر عصبه می کند دختران را

و نصیب مذکور بطریق عصوبت است و دختران پسر مانند دختران

صلبیه اند درهمان سه حال و ایشان را سه حالت دیگر است

پس شش حال شد یکی آنکه نصف ترکه یککس را دوم آنکه ثلثان دو را

کس یا اکثر از آن را وقت نبودن دختر صلبیه پس این دو حالت از ستة
حالت اولی است سیوم آنکه اینها را سه مرا است با یکدختر صلبیه برای
کامل کردن ثلثان واین حالت اولی است از سه حالت دیگر ودلیل برین آن
است که حق دختران ثلثان است ویکدختر صلبیه هرگاه بگیرد نصف ترکه را
بسبب قوت قرابت پس از حق دختران سدس باقی باشد دو دختران
پسر بگیرند این را خواه یک باشد خواه متعدد و دیگر هر چه باقی است حق
عصبه است پس دختران پسر با یکدختر صلبیه از صاحبان فرض باشند
واگر اینها با یک دختر صلبیه جمع شوند و با اینها پسر پسر باشد عصبه می شوند
واگر فروتر از درجه اینها مردی باشد عصبه نخواهند شد و فرض خود را خواهند گرفت
چهارم آنکه بنات دو دختر صلبیه وارث نمیشوند نزد جمهور صحابه
رض زیرا چه در ینصورت از حق دختران هیچ باقی نمی ماند و نزد ابن عباس
رض حکم دختر پسر با دو دختر صلبیه همان است که با یک دختر صلبیه است زیرا چه
او تعالی فرموده است که اگر باشند آن دختران زیاده بر دو پس آنها راست
دو ثلث ترکه وظاهر این است که وقتیکه دو دختر باشد حق آنها ثلثان نیست
ونزد جمهور صحابه رض اینها است که او تعالی فرموده است که وقت اجتماع دختر
با پسر مرد را مثل نصیب دو زن است و ادنی مرتبه اجتماع یک پسر
ویک دختر است و درین هنگام پسر را دو ثلث است واز ین اشارت

معلوم شد که دو دختر را در بعض وقت دو ثلث است و آن وقت نبودن
پسر است پس حال دو دختر محتاج بیان نماند لکن حال زیاده بر دو دختر
محتاج بیان شد لهذا و تعالی فرمود که اگر باشند آن زنان زیاده بر دو تا آخر
واین حالت دوم است از سه حالت دیگر پنجم اینکه وقت بودن
دو دختر صلبیه اگر در برابر اینها یا فروتر از اینها مردی
باشد آن مرد عصبه میکند اینها را و ما بقی از فرض دو دختر صلبیه
درمیان آنها منقسم خواهد شد بایطور که مرد را مانند نصیب دو زن بود و این
حالت سیوم است از سه حالت اولی پس دختران پسر و قتیکه باشد
در برابر اینها غلام یعنی مردی خواه برادر اینها باشد خواه پسر عم اینها عصبه
میکند اینها را چنانچه پسر صلبی عصبه میکند دختر صلبیه را زیراچه مرد از
فرزندان پسر وقت نبودن فرزند صلبی میت عصبه میکند زنانی را که در درجه او بند
در استحقاق تمام مال باتفاق پس همچنین عصبه میکند آنها را با دو دختر صلبیه
در استحقاق باقی از ثلثان و برین است اتفاق تمام صحابه و علما و گفت است
ابن مسعود رض که پسر پسر عصبه نمیکند دختران پسر را بلکه کل باقی
پسر پسر را است و دختران پسر را هیچ نمیرسد بجهت آنکه اگر درین صورت
باقی را درمیان پسر پسر و دختر پسر قسمت کرده شود بایطور که مرد را مثل
نصیب دو زن بود لازم آید که حق دختران پسر از ثلثان زیاده شود و حال آنکه

نبي عليه السلام فرموده است که حق دختران بر ثلثان زیاده نمیشود
وجهت آنکه زن عصبه نمیشود با مرد مگر وقتیکه صاحب فرض باشد آن زن
وقت نبودن آنمرد مانند دختران وخواهران واگر چنین نبود عصبه نمیشود آن زن
بسبب آنمرد مانند دختران برادران با پسران برادران و مانند
دختران عم با پسران عم و علماي ما ازین جواب داده اند از دلیل اول
باینکه استحقاق دو دختر صلبیه بسبب فرض است و استحقاق دختران
پسر بسبب عصوبت و این هردو سبب مختلف اند پس ضم کرده
نخواهد شد یکي ازین دو حق با دیگر پس زیادتي حق دختران بر ثلثان
لازم نیامد و از دلیل دوم باینکه دختر پسر وقت نبودن پسر پسر
صاحبه فرض است لیکن بسبب دو دختر صلبیه محجوبه شده است درین
مسئله آیا دیده نمیشود که میگیرد دختر پسر نصف ترکه را وقت نبودن
دختر صلبیه بخلاف دختران برادر و عم چه آنها صاحبه فرض نیند وقت
نبودن پسر برادر و عم پس آنها عصبه نخواهند شد و انچه که مذکور شد
وقتی است که مرد بدرجه برابر دختران پسر بود اما اگر مرد فروتر از آنها بود
نیز همان حکم است که در صورت برابر بودن مذکور شد در ظاهر مذهب
وگفته اند بعض متاخرین که آنمرد که فروتر است عصبه نمیسازد دختران پسر را
که بالاتر ازو یند بلکه باقي ترکه صرف براي آنمرد خواهد بود بجهت آنکه مرد

عصبه نمیکنیم مگر زنی را که بدرجه او است نه زنی را که بالاتر از او است چه پیشتر
پسر عصبه نمیکند دختران را و بجهت آنکه اگر عصبه کند مرد زنی را که بدرجه
بالاتر از او است هر اینه محروم خواهد بود آن مرد زیرا چه در ارث عصبه
اقرب بر ابعد مقدم است مرد باشد یا زن آیا دیده نمیشود که خواهر هرگاه
عصبه می شود با دختر مقدم می شود بر پسر برادر و هرگاه محروم باشد آنمرد
عصبه نخواهد کرد کسی را و دلیل علمای ما رح این است که اگر این زن
اعنی دختر پسر بدرجه آن مرد می بود عصبه می شد پس هرگاه قریب تر
از و شد بدرجه اولی عصبه خواهد شد و چگونه نخواهد شد زیرا چه درین
مسئله زنیکه در درجه برابر آنمرد است صاحب حق است پس اینچنین
مستحق که با وجود حقدار بودن زنیکه بعید تر است زنیکه نزدیک تر است محروم
است شبه محال است ششم آنکه ساقط میشوند با وجود پسر
بخلاف دختران صلبیه و این حالت سیوم است از سه حالت دیگر
واکر گذارد میت سه دختر پسر بعض آنها فروتر از بعض
و نیز گذارد سه دختر پسر پسر دیگر بعض آنها فروتر از بعض و نیز
گذارد سه دختر پسر پسر پسر دیگر بعض آنها فروتر از بعض
باینصورت

میت

فریق اول	فریق ثانی	فریق ثالث
بنت ابن	ابن	ابن
بنت ابن	بنت ابن	ابن
بنت ابن	بنت ابن	بنت ابن
	بنت ابن	بنت ابن
		بنت ابن

در هر فریق سه دختر است علیا یعنی بالاتر و وسطی یعنی میانه و سفلی
یعنی فروتر پس علیا از فریق اول برابر واحدی از دختران
نیست زیرا که نسبت وی بسوی میت بیک واسطه است و در میان
دختران دیگر اینچنین کسی نیست و وسطی از فریق اول برابر و علیا
از فریق ثانی است زیرا که نسبت هر واحد ازین دو بسوی میت بدو
واسطه است وسفلی از فریق اول برابر وسطی از فریق ثانی و علیا
از فریق سیوم است زیرا که نسبت هر واحد اینها بسوی میت بسه
واسطه است وسفلی از فریق دوم برابر وسطی از فریق سیوم
است زیرا که نسبت وی بسوی میت بچهار واسطه است وسفلی از
فریق سیوم برابر هیچیکی نیست زیرا که نسبت وی بسوی میت

نه پنج و انسب ثلاث است و میان دختران دیگر کسی اینچنین نیست هرگاه
شناختی تو این را پس بگوییم اینکه علیا را از فریق اول
نصف ترکه باشد که او قایم است مقام دختر صلبی وقت نبودن
آن و وسطی را از فریق اول با دختریکه برابر او است و آن
علیا از فریق ثانی باشد سدس است برای تمام کردن ثلثان
زیراچه هرگاه علیا از فریق اول قایم شد مقام دختر صلبی پس هر که فروتر
و بیک درجه است قایم مقام دختر پسر باشد و سفلیات را که شش
دختر از دختران مذکوره باشد هیچ نیست زیراچه علیا و وسطای
فریق اول و علیای فریق دوم دو ثلث ترکه را تمام و کمال گرفته اند پس برای
باقی دختران جهت فرض هیچ باقی نیست و آنها را جهت عصوبت قطعا ثابت
نیست پس با آن سه دختران اصلا وارث نخواهند شد مگر وقتیکه
با اینها غلامی باشد پس عصبه میکند آن غلام دخترانی را
که برابر او و بالاتر از وی باشند و صاحبه فرض نیستند زیراچه
دختریکه صاحبه فرض باشد میگیرد فرض خود را و بسبب آن غلام عصبه نمیشود
و آن علیای فریق اول که صاحب نصف است و وسطای فریق مذکور با علیای
فریق دوم که صاحبه سدس اند باشد و ساقط میکند غلام
دخترانی را که فروتر از وی اند در درجه پس اگر غلام با دختر

سفلی از فریق اول باشد یکمرد علیا از فریق اول نصف ترکه و یکمرد
وسطی از فریق اول با علیا از فریق ثانی سدس را وثلث باقی درمیان
غلام ودرمیان سفلی از فریق اول ووسطی از فریق ثانی وعلیا از فریق
سیوم باشد از روی پنج خمس مرد را مثل نصیب دوزن وسفلی از فریق دوم
دو سطی وسفلی از فریق سیوم ساقطی شوند واگر غلام با سفلای فریق
دوم باشد ثلث باقی درمیان غلام ودرمیان سفلای اول و وسطی وسفلای
دوم وعلیا ووسطای سیوم خواهد بود از روی هفت سبع مرد را مثل
نصیب دوزن وسفلای فریق سیوم ساقط شود و اگر باشد غلام با
سفلی از فریق سیوم ثلث باقی درمیان غلام ودرمیان سفلیات که
شش اند منقسم می شود از روی هشت ثمن واین بیان چیزیست که مذکور
است درکتاب و اگر فرض کرده شود غلام با علیا از فریق اول تمام مال
درمیان او ودرمیان خواهر او خواهد بود مرد را مثل نصیب دوزن و دیگر فرزند
تران را که هشت دختر اند هیچ چیز نمیرسد و اگر فرض کرده شود غلام با
وسطای فریق اول پس خواهد گرفت علیای فریق اول نصف ترکه را وباقی
منقسم خواهد شد درمیان غلام ودختر اینکه محاذی وی اند اعنی
وسطای فریق اول وعلیای فریق دوم باینطور که خواهد بود مرد را
مثل نصیب دوتن وتا این حال است اگر فرض کرده شود غلام با

بجای فرق دوم و باید دانست که ذکر دختران را باختلاف وجوه
بطوریکه درینجا مذکور است سنگ تشبیب میگویند بجهت آنکه سنگ
مذکوره بسبب دقت و خوبی موجب تیزی خاطرها است و رغبت
بشنیدن آن میشود پس گویا تشبیب شاعراست که در قصاید میکنند
اما خواهران عینیه را پنج حال است یکی آنکه نصف مر
واحده را ازیراچه او تعالی فرموده است اگر باشد میت را خواهری
پس برای او است نصف ترکه دوم آنکه ثلثان مر دو کس
یا اکثر ازان را ازیراچه او تعالی فرموده است اگر باشند آن
زنان دو پس برای آنها است دو ثلث ترکه و مراد از زنان
خواهران عینیه یا علاتیه اند زیراچه حال خواهران اخیافیه در آیه
مواریث معلوم شده است و هرگاه استحقاق دو خواهر برای
ثلثان بیان فرمود استحقاق زیاده ازان دو مر آن ثلثان را
ظاهر گشت سیوم آنکه باوجود برادر عینی عصبه میشوند
خواهران برای برابری خودها در قرابت بسوی میت و میرسد
برادر را مثل نصیب دو خواهر چه او تعالی فرموده است اگر باشند
برادران و خواهران باهم پس برای مرد مثل نصیب دو زن
است و هرگاه او تعالی وقت مختلط شدن خواهران با برادران

نصیب خواهران و برادران را مقدم و معین نکرد و بس دلالت
کرد اینمعنی بر اینکه خواهران با برادران عصبه میشوند و اختلاف
کرده اند بعض علما در صورتیکه گذارد میت یکدختر و یک برادر عینی
و یک خواهر عینیه را و گفته اند که درینصورت بعد نصیب دختر هرچه
باقی باند برای برادر است خواهر را هیچ از آن نیست و استدلال
کرده اند برای اینمعنی بقول صلعم که فرموده است انچه باقی گذارند
آن را اصحاب فرایض برای مردی است که اولیتر بود و رد
کرده شده است قول این بعض باینکه در صورتیکه گذارد میت
یکدختر و یکدختر پسر و یک پسر پسر اجماع کرده اند علما براینکه
درینصورت بعد نصیب دختر هرچه باقی باند حق دختر پسر و پسر پسر است
بانیطور که باشد برای مرد مثل نصیب دو زن و نیز اجماع
کرده اند علما در اینکه اگر گذارد میت یکدختر و یک عم و یک عمه را
پس باقی ترکه بعد گرفتن دختر حصه خود را صرف برای عم است و
اختلاف علما است در اینکه گذارد میت دختر را و برادر عینی و
خواهر عینیه را آیا بعد نصیب دختر باقی حق برادر و خواهر هردو
است یا حق برادر فقط پس میگوئیم و قول راست که حال برادر و
خواهر مثل حال پسر پسر و دختر پسر باشند مثل حال عم و عمه [illegible]

اجماع کرده اند علما بر اینکه اگر با دختر پسر و پسر پسر و دختر صلبیه باشد
تمام ترکه حق دختر پسر و پسر پسر میشود باینطور که برای مرد نصیب دو زن
بود همچنین اجماع کرده اند بر اینکه اگر با برادر عینی و خواهر عینیه دختر باشد
ترکه میان برادر و خواهر منقسم میشود باینطور که برای مرد مثل نصیب
دو زن باشد بخلاف عم و عمه چه اگر با اینها دختر نبود کل ترکه حق
برای عم بود پس همچنین خواهد بود حال در باقی ترکه بعد گرفتن نصیب
دختر چنین ذکر کرده است طحاوی رح در شرح آثار چهارم آنکه
آنها را با دختران یا دختران پسر باقی ترکه است از روی
عصوبت و آن نصف است یا ثلث برای حدیث نبوی صلعم که عصبه
کنید خواهران را با دختران اکثر صحابه رفته اند بسوی عصبه
گردانیدن خواهران با دختران و این قول تمام علما است و ابن عباس رض
گفته است که خواهران عصبه نمیشوند با دختران و وقت جمع شدن دختر
و خواهر حکم کرده است ابن عباس رض باینکه نصف مر دختر را است
و هیچ نیست خواهر را پس گفتند باو رض که عمر رض میگفت که درین صورت
باقی ترکه خواهر را است پس غضبان شد ابن عباس رض و گفت
آیا شما دانا ترید یا او تعالی و مراد ابن عباس رض این بود که او
تعالی فرموده است که اگر مردی بمیرد و مر او را ولد نباشد و باشد او را

خواهري پس نصف ترکه خواهر را است و درین آیة او تعالی ولد را
حاجب خواهر گردانید و لفظ ولد شامل است مرد و زن هر دو را چنانچه ولد
خواه پسر باشد یا زن محجوب میکند مادر را از ثلث بسوی سدس
و همچنین شوهر را از نصف بسوی ربع و زوجه را از ربع بسوی ثمن
پس با وجود ولد خواه مرد باشد یا زن خواهر را هیچ میراث نباشد بخلاف
برادر چرا او میگیرد چیزیرا که باقي باشد از دختر بسبب عصوبت و خواهر
عصبه بنفسه نیست و عصبه بالغیر شدن خواهر وقتي است که آن غیر عصبه
باشد و دختر عصبه نیست پس خواهر با دختر چگونه عصبه خواهد شد و جواب
قول ابن عباس رض این است که از لفظ ولد که در آیة مذکوره مذکور
است پسر مراد است بدلیل قول او تعالی که برادر وارث میشود خواهر
را اگر نباشد مر آن خواهر را ولد اعني پسر و درینجا از لفظ ولد که
پسر مراد است متفق علیه است زیرا چه برادر با دختر خواهر وارث
خواهر میشود و موید این معني است حدیث نبوي صلعم چه مروي است از
هزیل ابن شرحبیل که مردي از ابي موسی اشعري رض سوال
کرد که شخصي مرد و وارث گذاشت یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر
را درین صورت حصه هر کدام چه باشد گفت ابو موسی که دختر را
نصف و دختر پسر را سدس و باقي مر خواهر را است و بعد ازان

گفت ابوموسی بآن سایل که بپرس از این مسئله ابن مسعود رضی الله عنه
و خبر ده مرا از جوابیکه او گوید پس هرگاه سوال کرد آن شخص از ابن مسعود رضی
گفت دیدم که درین صورت حکم کرد رسول الله صلعم برای دختر
بنصف و برای دختر پسر بسدس جهت کامل گردانیدن دو ثلث و برای
خواهر باقی و هرگاه خبر کرد آن شخص ابوموسی را باین جواب گفت ابوموسی
بآن شخص مپرسید شما از من چیزی از مسایل را مادامیکه این حبر دانا
اعنی ابن مسعود رض در میان شما است پس این حدیث دلالت
کرد بر اینکه او صلعم خواهر را با دختر عصبه گردانیده است و حالت پنجم
خواهران عینیه در حالت ششم خواهران علاتیه ساقط خواهند شد و خواهران
علاتیه مانند خواهران عینیه اند و مر اینها را هفت حالت
است یکی آنکه نصف ترکه مر یک کس را است دوم آنکه
ثلثان مر دو کس یا اکثر از ان را است وقت نبودن خواهران
عینیه سیوم آنکه مر اینها را باوجودیکه خواهر عینیه سدس
میرسد برای تمام کردن ثلثان زیرا که حق خواهران
ثلثان است و هرگاه خواهر عینیه نصف ترکه گرفت باقی ماند سدس
از ثلثان پس این باقی داده خواهد شد خواهران علاتیه را که کامل
شود حق خواهران چهارم آنکه وارث نمی شوند با دو

خواهر عینیه زیرا چه هرگاه دو خواهر عینیه ثلثان که حق آنها است
گرفتند پس چیزی باقی نماند برای خواهر علاتیه مگر وقتیکه
باشد با اینها براذر علاتی پس آن براذر علاتی عصبه
میکند خواهر علاتیه را و این حالت ششم است و در این هنگام
باقی در میان آنها خواهد بود مرد را یقدر حصه دو زن
بدلیل آنکه میراث برادران و خواهران اعیانی جاری مجرای
میراث فرزندان صلبی است و میراث برادران و خواهران علاتی جاری
مجرای میراث فرزندان پسر است مردان آنها مانند مردان
اینها و زنان آنها مانند زنان اینها اند ششم آنکه عصبه میشوند
با دختران یا دختران پسر چنانچه ذکر کرده شد
از حدیث پیغمبر صلعم که عصبه کنید خواهران را با دختران هفتم
اینکه ساقط میشوند براذران وخواهران اعیانی
و علاتی با پسر و پسر پسر اگرچه فروتر باشند و با پدر
باتفاق و با جد نزد ابی حنیفه رح و حکم سقوط که درینجا ذکر
کرده شد بر حالت پنجم خواهران اعیانی و بر حالت هفتم خواهران
علاتیه مشتمل است اما ساقط شدن برادران بسبب پسر
بت قول او تعالی است که فرموده است وارث می شود برادر خواهر را

اگر نباشد مرخواهر را ولداعني پسر چنانچه سابقا مذکور شد وجه
سقوط خواهران بسبب پسرپس جهت قول او تعالی است که فرموده است
اگر مردي بميرد ونباشد مراورا ولد وباشد اورا خواهري پس
آن خواهر را نصف ترکه است ومراد از ولد پسر است چنانچه بالا مذکور
شد واما ساقط شدن برادران وخواهران اعياني وعلاتي بسبب پسر پسر پس جهت
آن است که پسر پسر درحکم پسر و قايم مقام پسر است وقت نبودن پسر
واما ساقط شدن آنها بسبب پدر پس جهت آن است که آنها کلاله اند
ووارث گردانيدن کلاله مشروط است بانکه ميت را ولد ووالد نباشد
چنانچه پيشتر معلوم شده است ووجه ساقط شدن آنها بسبب جد نزد ابي حنيفه
رح درباب مقاسمة الجد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالى ونيز ساقط
ميشوند برادران وخواهران علاتي يا براه رعيني
جهت آنکه مذکور شد که ميراث برادران وخواهران اعياني جاري مجري
فرزندان صلبي است وميراث برادران وخواهران علاتي مانند ميراث
فرزندان پسر است پس چنانکه ساقط ميشوند فرزندان پسر با پسر
همچنان ساقط ميشوند برادر وخواهر علاتي با برادر عيني ، نيز ساقط ميشود
براد ر وخواهر علاتي با خواهر عينيه وقتيکه اين خواهر
عصبه کرده و آن وقت بودن او با دختران يا دختران پسر باشد

واین قول از تتمه حال هفتم است ووجه سقوط آنها با خواهر عینیه این است
که خواهر عینیه وقت عصبه شدن او با دختران یا دختر پسر مانند برادر است
درین حکم که نزدیکترین عصبات میت است چنانکه درباب عصبات خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و ماه ر راسه حال است یکی سدس با فرزند
جهت آنکه او تعالی فرموده است برای هریکی از پدر و مادر میت سدس
ترکه است اگر باشد مر او را ولد انتهی و لفظ ولد شامل است مرد و زن را
و هیچ قرینه نیست بر اینکه مراد یکی از آن دو شود یا فرزند پسر
اگرچه فرو تر باشد جهت آنکه لفظ ولد شامل است فرزند پسر را نیز
یا جهت آنکه اجماع علما است بر اینکه فرزند پسر قایم مقام فرزند صلبی
است در وارث گردانیدن مادر یا با دو کس یا اکثر از برادران
و خواهران از هر جهت که باشند از جهت پدر و مادر هردو
یا از جهت پدر یا از جهت مادر فقط جهت آنکه او تعالی فرموده است که
اگر باشند میت را اخوة پس برای مادر او سدس است
و لفظ اخوة شامل است هرسه را جهت اشتراک در اخوت و درین
مسئله خلاف ابن عباس رض ثابت است و نزدوی رض وقت بودن
سه کس از برادران و خواهران حق مادر سدس ترکه است
زیرا چه لفظ اخوة که در آیت قرآن مذکور است جمع است و اقل درجه

جمع لیسه است وجواب آن این است که درباب میراث دو در حکم جمع است
دوم آنکه او را ثلث تمام ترکه است وقت نبودن آنچه
یعنی وقت نبودن فرزند وفرزند پسر اگرچه فروتر باشد و وقت نبودن
دو کس یا زیاده بر آن از برادران وخواهران از هر جهت که باشند
بجهت قول او تعالی اگر نباشد میت را ولد و وارث او شوند پدر و
مادر او پس مادر او را ثلث ترکه است واگر باشند مر او را برادران
یاخواهران پس مادر او را سدس ترکه است واین حالت وقت نبودن
احدی از زن وشوهر است با مادر وپدر واگر کسی از زن وشوهر با مادر
وپدر باشد حکم آن این است که درحالت سیوم مذکور می شود سیوم
آنکه او را ثلث است از چیزیکه باقی باشد بعد فرض یکی از
زن وشوهر وآن در دو مسئله است مسئله اول میت گذارد
شوهر ومادر وپدر را پس شوهر را نصف ترکه ومادر را ثلث
نصف دیگر است وباقی پدر را است مسئله دوم میت گذارد زوجه
ومادر وپدر را پس زوجه را ربع ترکه است واز چیزی که باقی
ماند ثلث مادر وباقی پدر را باشد رسیدن ثلث مابقی بمادر
درین دو صورت مذهب تمام صحابه وفقها است ونزد ابن عباس
رض درین دو صورت هم مادر را ثلث اصل ترکه است ودلیل

ابن عباس رض این است که او تعالی در کلام مجید اولا برای مادر سدس ترکه گردانده است و فرموده است که برای هر یکی از مادر و پدر سدس ترکه است اگر باشد میت را ولد و بعد ازان فرموده است که اگر نباشد میت را ولد و وارث میت شوند پدر و مادر او پس برای مادر ثلث است و ازین مفهوم می شود که مراد ثلث ترکه است نیز نه ثلث باقی و موید اینمعنی آن است که تمامی فروض مقدره در قرآن نسبت باصل ترکه است بعد ادای دین و وصیت و ابوبکر اصم رح میگفت که مادر را با شوهر ثلث باقی است بعد گرفتن فرض شوهر و باز وجه ثلث اصل ترکه است زیراچه اگر مادر را باشوهر ثلث تمام ترکه شود لازم آید که نصیب مادر از نصیب پدر زیاده شود زیراچه درینصورت بسبب مخالط شدن نصف با ثلث مسئله از شش خواهد بود پس اگر داده شود بشوهر نصف که سه است و مادر را ثلث که دو است باقی خواهد ماند برای پدر یک و درین تفضیل زن بر مرد لازم می آید و اگر داده شود درصورت مذکوره بمادر ثلث باقی بعد فرض شوهر پس مادر را یک و شوهر را سه و پدر را دو خواهد رسید و تفضیل زن بر مرد لازم نخواهد آمد و اگر مادر را با زوجه ثلث اصل ترکه داده شود تفضیل مذکور لازم نمی آید زیراچه درینصورت بسبب اختلاط ربع

ثلث مسئله ازدواج زوجه خواهد شد پس اگر یا دو بگیرد ثلث آن را
نصف جهاز است و زوجه ربع آن را که سه است. برای پدر پنج باقی خواهد ماند
و در آن تفضیل زن برمرد لازم نمی آید و دلیل علمای ما رحمهم الله این
است که معنی قول او تعالی در آیه دوم که استدلال کرده است باین
ابن عباس رضی این است که اگر نباشد میت را ولد و وارث
او شوند پدر و مادر پس برای مادر او ثلث چیزیست
که وارث آن می شوند پدر و مادر خواه آن چیز جمیع ترکه باشد
یا بعض. آن بدلیل اینکه اگر مراد ثلث اصل ترکه می بود ذکر وراثت
پدر و مادر در آیه مذکوره ضرور نبود زیرا که همین قدر کافی می بود که اگر نباشد
میت را ولد پس برای مادر او ثلث است چنانچه او تعالی در حق
دختران فرموده است که اگر باشد یک دختر او را نصف است بعد قول او تعالی اگر
باشند آنها زنان زیاده بر دو پس برای آنها دو ثلث ترکه است و حاصل
این است که اگر در آیه مذکوره ثلث اصل مراد شود ذکر وراثت پدر
و مادر بیفایده میشود سوال می تواند شد که ذکر وراثت پدر و مادر برای
حصر وارث در آنها بود جواب در عبارت مذکوره دلالت بر حصر ارث در
در و پدر نیست و اگر تسلیم کرده شود که ذکر وراثت پدر و مادر
برای حصر است پس گوئیم که درینصورت آیه مذکوره را برصورت

نزاع اصلاً دلالت نیست نه از روی نفی خواه از روی اثبات پس مرجع معنی
آیه مذکوره همین خواهد بود که پدر و مادر را همان اصول نیست مانند پسر
و دختر در فروع مثلث زیرا چه سبب وراثت مرد و زن یکی است خود یکی
از آنها بلا واسطه بالمیت متصل است پس بعد فرض یکی از زن و شوهر باقی
ترکه منقسم خواهد شد در میان پدر و مادر بنسبه مجنس چنانچه منقسم
میشود در حق پسر و دختر و چنانکه در حق پدر و مادر وقت وارث بودن
آنها بالانفراد پس نصیب مادر بر نصف نصیب پدر زیاده نمیشود چنانچه
قیاس مقتضی آن است پس مجال نیست قولی را که گفت است آن را
ابوبکر اصم که نشنیده است معنی آیه مذکوره را بطوری که ما ذکر کردیم
و باید دانست که هرگاه مادر را با زوجه ثلث باقی داده شود و مسئله از
دوازده شود در آن وقت در مسئله فی الحقیقت دو ربع یافته میشود زیرا چه
ثلث باقی در صورت مذکوره ربع دوازده است فی الحقیقت و اگر
جد مکان پدر باشد پس مادر را ثلث جمیع مال است
و این مذهب ابن عباس رض و یکی از دو روایت از ابی بکر رض است
مگر نزد ابی یوسف رح چه نزد او مادر را باید هم ثلث باقی است
چنانکه با پدر و این روایت دیگر است از ابی بکر صدیق رض پس برین
روایت گردانیده شد جد مانند پدر پس جد عصبه میکند مادر را چنانکه

پدر عصبه میکنند مادر را و وجه هدایت اول این است که علماء مارح ظاهر
قول او تعالی را که اگر نباشد میت را ولد و وارث او شوند پدر و مادر
پس مادر او را ثلث است ترک کردند در حق پدر و تاویل آن
کردند بچیزیکه سابق مذکور شد اعنی ثلث چیزیکه وارث آن شوند پدر و
مادر خواه آن چیز جمیع ترکه باشد یا بعض ترکه الی آخره تا لازم نیاید
تفضیل مادر بر پدر با وجود مساوات آنها در قرب از میت و موید
است این تاویل بقول اکثر صحابه رض و اما در حق جد پس گذاشتیم
قول او تعالی را بر ظاهر آن و گفتیم که در صورت بودن مادر با جد مادر را
ثلث جمیع ترکه است بسبب مساوی نبودن جد با پدر در قرب و بسبب
قوت اختلاف در میان صحابه رض و در صورت تفاوت درجه تفضیل
زن بر مرد مضایقه ندارد مثلا اگر وارث گذارد شخصی زوجه و یک
خواهر عینیه و یک برادر علاتی را پس درینصورت زوجه را ربع و خواهر
عینیه را نصف و برادر علاتی را باقی که نیز ربع است میرسد حالانکه تفضیل
زن بر مرد لازم می آید و این مسئله از آن چهار مسئله است که استثنا
کرده است مصنف آن را در اول باب جرا که ابوحنیفه و محمد رح جد را
نگردانیده اند مانند پدر در ینجا جده زاد و خاله است یکی سه س خواه
از جهت مادر باشد چنانچه مادر مادر و خواه از جهت پدر چنانچه

مادر پدر یک کس باشد یا بسیار وقتیکه ثابت است متساوی
الدرجه باشند نه ثابت اعنی صحیحات چنانچه جده مذکوره چهار کس
جدات فاسدات از ذوی الارحام اند و شرط برای وراثت جدات نفی
این است که جده قریبه محجوب میکند جده بعیده را اما عطا کردن سدس
یک جده را بسبب روایت ابو سعید خدری و مغیره بن شعبه و قبیصه ابن
ذویب رض از جناب رسول صلعم است اما شریک کردانیدن جدات
در سدس وقتیکه اکثر باشند پس بجهت آن است که مرویست
که مادر مادر میتی بجناب صدیق رض آمد و گفت که میراث فرزند دخترم
بمن عطا کن و آن حضرت فرمود که صبر کن تا اینکه مشوره کنم با اصحاب
خود زیرا چه در کتاب خدای هیچ نصیب برای تو نیافتم و نیز از جناب
رسالت صلعم در حق تو چیزی نشنیده ام و بعد از ان آنحضرت از
اصحاب رض پرسید پس مغیره رض گفت که او را سدس ترکه
بداد آن آنحضرت گفت که آیا درین سخن کسی دیگر هم با تو موافق
است پس محمد بن مسلمه رض بآن گواهی داد و آن حضرت مادر مادر
میت مذکور را سدس دانید و بعد از ان مادر پدر آن میت بحضور
آنحضرت آمد و میراث فرزند پسر خود خواست و آن حضرت فرمود
که رای من آن است که آن سدس مشترک است میان تو و این

بودن که مادر مادر میت است و وقت انفراد حق یکی از ایشان دو شمس است

پس شریک کرد آنحضرت جده مادر مادر و جده مادر پدر را در سدس

ترکه و روایت دیگر این است که مادر پدر میتی آمد نزد عمر رض و گفت

که من میراث فرزند پسر خود او لیترم از مادر مادر فرزند مذکور زیرا چه

اگر میرد مادر مادر فرزند مذکور وارث او نمی شد فرزند فرزند او و اگر

من می مردم فرزند فرزندم وارث من می شد و آنحضرت فرمود که حق

تو و مادر مادر میت مذکور که با هم موجودید همان سدس است و اگر

یکی از ایشان دو جده تنها می بود آن سدس تنها برای وی می بود پس

عمر رض حکم کرد باینکه جده مادر پدر و جده مادر مادر هر دو شریک اند در

سدس پس اجماع این دو صحابه رض یافته شد براینکه در سدس

ترکه جده مادر پدر و جده مادر مادر شریک اند و ابن عباس رض باین

قایل است که جده مادر مادر قایم مقام مادر می شود وقت نبودن مادر پس

خواهد گرفت مادر مادر ثلث ترکه را وقت نبودن فرزند و برادران میت

مانند مادر و خواهد گرفت سدس را وقت بودن فرزند یا برادران

مانند مادر چنانکه جد پدر پدر قایم مقام پدر می شود وقت نبودن پدر و پسر

پسر قایم مقام پسر می شود وقت نبودن پسر و چنانکه در فرضیت

مادر که ثلث یا سدس است هیچ یکی از جده ها مزاحم نمیشود همچنین در فرضیت

یا مادر مادر هیچیکی از جده ها مزاحم نخواهد شد یعنی یا مادر پدر که نسبت
او بمیت بواسطه پدر است مستحق فرضیت مادر خواهد شد و علمای ما رح
مر و بقول ابن عباس رض گفته اند که انتساب یک زن بمیت بتوسط زن
دیگر بسبب این نمیشود که زن منتسبه مستحق فرضیت زن منتسب بها شود
چنانکه دختر دختر میت منتسب است بمیت بواسطه دختر و معهذا مستحق فرضیت
دختر نمیشود و همچنین دختر خواهر مستحق فرضیت خواهر نمیشود بلکه آنها از ذوی
الارحام اند نه از اصحاب فرض ولکن علمای ما رح این قیاس را در حق
جده ها ترک کرده اند بسبب حدیث که بالا مذکور شد و در آن حق جده ها
بر سدس زیاده نیست پس اکتفا کرده شد بسدس برای جده ها دوم
آنکه جدات ساقط میشوند خواه پدری باشند خواه مادری با مادر
اما سقوط جده مادری پس بدو سبب است یکی آنکه ادلا و انتساب
با مادر میت بسبب مادر است دوم اتحاد سبب اعنی مادر شدن
و سقوط جده پدری صرف بجهت اتحاد سبب است و نیز جدات پدری
ساقط میشوند با پدر نه جدات مادری و این قول عثمان و علی و زید
بن ثابت و غیرهم رض است و از عمر و ابن مسعود و ابی موسی اشعری
رض منقول است که مادر پدر وارث می شود با وجود پدر و این اختیار
شریح و حسن و ابن سیرین است و چنانکه ساقط میشوند جدات پدری

یا پدر همچنین ساقط می شوند یا جده مگر سه درجه زائد چه بالاتر باشد چنانچه مادر مادر پدر و ما فوق آن زیرا چه آن مادر پدر و مادر مادر پدر وارث می شود و با جد برای اینکه سه درجه از جانب جد نیست اعنی قرابت و خویشی او از جانب جد نیست بلکه او زوجه جد است پس ساقط نمی شود با وجود جد چنانکه مادر ساقط نمی شود با پدر و این وقت دوری جد از میت یک درجه است اما وقتیکه دوری جد از میت بدو درجه باشد چنانچه پدر پدر پدر پس دو جده پدری یکی مادر پدر پدر که زوجه جد مذکور است و دیگری مادر مادر پدر که مادر زوجه پدر پدر است با این جد وارث می شوند بدین صورت

۱۲
مسئله
۶
م
زید
میت

۱ ۱ ۱ جد

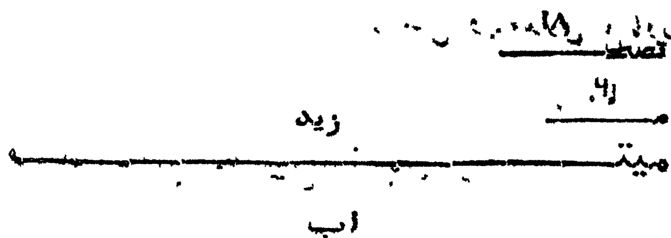
مادر پدر

مادر مادر پدر

۱۰ ۱ ۱

درین صورت مادر مادر پدر را و مادر پدر پدر را سدس و باقی پدر پدر

...را باشد چون سدس از شش که مخرج آنست یکعدد باشد بر دو جده مذکوره راست نمی آید و در میان یک و دو نسبت تباین است لهذا دو را بر شش ضرب نموده شود تا از دوازده که حاصل ضرب است دو جزو که سدس است بر دو جده و ما بقی ده حصه بجد مذکور دا ده شود و وقتیکه دو ربع جد از میت بسه درجه باشد پاو وارث می شوند سه جده پدری بدینصورت



درینصورت هم سه جده مذکوره را سدس است اما چون سدس اصل مسئله که یک است بر سه جده راست نمی آید لهذا مسئله را از ۶ بجه درست نموده بسدس آن که سه باشد بسه جده و ما بقی که

پانزده است بجندگور که پدر پدر پدر پدر است باید واو مثنی این چند اگر
پدر یانزده شوند دوری پدر از میت زاید گردد بحسب آن عدد جدات پدری که
وارث شوند با پدر وجده نزدیکترا زهر جهت که باشد خواه از
جهت مادر خواه از جهت پدر محجوبه میکند جده بعیده را از
هر جهت که باشد پس ثابت می‌شود درینجا حجب از میراث در چهار
قسم یکی جده نزدیک تر از طرف پدر و دوم جده بعیده از طرف پدر و سیوم
جده نزدیکتر از طرف مادر و چهارم جده بعیده از طرف مادر و آن جده قریبه
که حاجب جده بعیده است از میراث خواه وارثه باشد چنانچه مادر پدر
بامادر مادر در وقت بودن پدر و چنانچه مادر مادر با مادر پدر خواه
محجوبه باشد چنانچه مادر پدر با پدر محجوبه میکند مادر مادر مادر را پس
درینصورت اگر گذاشت میت مادر پدر و مادر پدر و مادر مادر مادر را تمام مال از
پدر را باشد نزد علمای مارح زیرا که جده بعیده محجوبه است بسبب جده قریبه
وجده قریبه محجوبه است بسبب پدر و نظیر آن این است که خواهران باوجود محجوب
شدن خود ها بسبب پدر محجوبه میکنند مادر را از ثلث بسوی سدس وحسن بن زیاد
گفته است که میراث جده ها در صورت مذکوره مادر مادر مادر را است اگرچه
دورتر است از مادر پدر و این قول حسن مقتبس قول علی کرم الله وجهه
است که جده قریبه بشرطیکه وارثه باشد محجوبه میکند جده بعیده را

وقتیکه یک جده صاحبهٔ یک قرابت باشد چنانچه مادر
مادر پدر و جده دیگر صاحبهٔ دو قرابت یا زیاده ازان بود
اما جده صاحبهٔ دو قرابت پس صورتش اینست که مثلا مادر مادر
مادر و هم مادر پدر پدر است بدین صورت

زینب

میت ———————————

مادر پدر

مادر پدر مادر

مادر مادر

صاحبه دو قرابت صاحبه یک قرابت

بیان واضح آن این است که زنی نکاح جوانید پسر پسر خود را از دختر
دختر خود پس پیدا شد ازان دو یک فرزند و بمرد پس آن زن
مر این فرزند متوفی را جده است هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما
از جانب پدر برای اینکه آن زن مادر پدر پدر او است و از جانب مادر
برای اینکه آن زن مادر مادر مادر او است پس آن زن جده صاحبه
دو قرابت است پس گوئیم که اینجا زنی دیگر است که نکاح کرده
است دختر را پسر زن اولین که صاحبه دو قرابت است پس پیدا شد
ازین دختر یک پسر پسر زن اولین که او پدر پسر متوفی است پس

آن زن دیگر مادر مادر پدر این پسر متوفی است و آن زن دیگر جده صاحبه یک قرابت است و این دو جده در یک مرتبه اند پس درینصورت یافته می شود صاحبه دو قرابت با صاحبه یک قرابت اما صورت جمع شدن صاحبه سه قرابت با صاحبه یک قرابت بدینصورت است

زید

بنت

		پدر	مادر
	پدر	مادر	مادر
مادر	پدر	مادر	مادر
مادر			مادر

صاحبه سه قرابت — صاحبه یک قرابت

بیان واضح آن این است که زنی نکاح دهاند پسر پسر خود را با دختر دختر خود و پیدا شد ازین دو یک پسر و نکاح آن پسر دهانید با دختر دختر دختر دیگر خود پس ازین دو هم یک پسر پیدا گردید و بمرد درینصورت آن زن این پسر متوفی را هم مادر مادر مادر و هم مادر مادر پدر و هم مادر پدر پدر پدر است و مادر زوجه پسر زن مذکور پسر متوفی را مادر مادر پدر پدر باشد و این صاحبه یک قرابت است پس درصورتیکه دو جده جمع شوند یکی صاحبه یک قرابت

ه دیگری صاحب دو قرابت یا سه قرابت قسمت کرده شود سدس
ه ومیان این هردو نزد ابی یوسف رحمه الله بالمناصفه باعتبار
رؤس بدان و این قول سفیان رح است و قسمت کرده
شود نزد محمد رح بسه ثلث یا بچهار ربع باعتبار جهت ها
و این قول زفر رح است اما قسمت بسه ثلث وقتي است که جمع
شود جده صاحب دو قرابت با جده صاحب یک قرابت و قسمت
بچهار ربع وقت جمع شدن جده صاحب سه قرابت با جده صاحب
یک قرابت است و دلیل قول محمد رح این است که استحقاق
ارث باعتبار سبب ها است پس هرگاه مجتمع شود در یک
شخص دو سبب متفق مانند جده که از دو جهت بود آن شخص
از روي ظاهر یک است و از روي معنی متعدد پس آن شخص
وارث خواهد شد باعتبار هر دو سبب معا چنانکه وارث میشود
باعتبار دو سبب وقتیکه آن سببها مختلف باشند ایا دیده نشود
که اگر شخصي وارث گذارد دو ابن عم را که یکی ازان برادر اخیاني
آن شخص نیز بود پس این ابن عم که نیز برادر اخیاني است
سدس ترکه آن شخص را بفرضیت خواهد گرفت و باقي در میان
او و ابن عم دیگر بجهت عصوبت بالمناصفه قسمت خواهد شد و همچنین

اگر زني وارث گذارد دو ابن عم را که یکي از ان شوهر آن زن نیز بود پس میگیرد آن شوهر نصف ترکه را بفرضیت و باقي بالمناصفه قسمت مي‌شود میان آن هر دو بجهت عصوبت و دلیل قول ابي یوسف رح این است که تعدد جهات قرابت اگر موجب تعدد اسم بود پس موجب تعدد استحقاق حسب تعدد جهات میشود چنانکه در مثالهاي ذکرکردهٔ محمد رح است و اگر تعدد جهات مقتضي تعدد اسم نشود پس آن در حکم یک جهت مي‌شود و مسئله جده هاي مذکوره همچنین است زیرا که جده صاحبه دو قرابت یا سه قرابت هم اسم جده دارد مانند صاحبه یک قرابت و امام سرخسي رح گفته است که یک روایت از ابي حنیفه رح مثل قول محمد رح است و در فرایض حسن بن عبد الرحمن بن عبد الرزاق شاشي که از اصحاب شافعي رح است مذکور است که قول ابي حنیفه و مالک و شافعي رح مثل قول ابي یوسف رح است

باب العصبات

عصبه بفتحتین در لغت بمعني پي و جمع آن اعصاب و خویش نرینه از جانب پدر و جمع آن عصبات و در اصطلاح عالمان این علم انچه مقرر است در صدر کتاب گفته شد عصبه دو نوع است نسبي و سببي

وعصبه نسبی سه نوع است عصبه بنفسه و عصبه بغیره و عصبه مع
غیره اما عصبه بنفسه مرد بیست که در نسبت او بسوی میت زن
در اخل نشود و اگر هر دو کذن داخل شود در نسبت هر دو بسوی میت عصبه
نشود چنانکه فرزند آن مادر چه اینها از صاحبان فرض اند و چنانکه پدر مادر و
پسر دختر چه اینها از ذوی الارحام اند سوال برادر عینی عصبه بنفسه است
و در نسبت آن بسوی میت مادر داخل است پس تعریف جامع نشد
جواب برادر استحقاق عصوبت قرابت جانب پدر اصل است و برای تایید
برادر علاتی که صرف قرابت از جانب پدر دارد عصبه میشود بخلاف قرابت جانب
مادر چه آن بالانفراد صلاحیت آن ندارد که علت اثبات عصوبت شود
پس در حق برادر عینی باستحقاق عصوبت قرابت جانب مادر معتبر نیست
ولیکن قرابت مادری را بمنزله وصف زاید گردانیده شد و بسبب آن
برادر عینی را بر برادر علاتی ترجیح داده شد و عصبات بنفسه چهار
فریق اند یکی جزو میت اعنی پسر و پسر پسر اگرچه فروتر
باشد دوم اصل میت اعنی پدر و جد سوم جزو پدر اعنی برادر
و پسر برادر اگرچه فروتر باشد چهارم جزو جد اعنی عم و پسر عم
اگرچه فروتر باشد پس تقدیم کرده میشود ازین فریقها قریب را
بر بعید اعنی ترجیح داده میشود بسبب نوبت یکی درجه

یعنی اولیتر از ایشان در میراث جزو میت ای پسران میت است
پس تر پسران آنها اگرچه فروتر باشند بعده اصل میت که
پدر باشد بعده جد که پدر پدر است اگرچه بالاتر باشد
وجه تقدیم پسر بر پدر آن است که پسر فرع میت است و پدر اصل
میت و پیوستگی فرع با اصل خود ظاهرتر است از پیوستگی اصل
بفرع خود آیا دیده نمیشود که از ذکر کردن اصل ذکر فرع حاصل میشود
وعکس آن چنین نیست چه خانه و درخت داخل می شود در بیع زمین که اصل
است و زمین داخل نمیشود در بیع خانه و درخت که فرع است پس ظهور
اتصال پسران دلالت میکند بر اینکه آنها در جه قریب تر اند بمیت از روی حکم
گو از روی حقیقت چنان نیست بلکه اتصال از هر دو جانب اعنی جانب
پسر و پدر بلا واسطه است و وجه تقدیم پسر پسر بر پدر این است که سبب
استحقاق پسر پسر ثانیا پسر شدن است که مقدم است بر پدر شدن و وجه
قریب تر شدن پدر نسبت بجد و امثال آن وجه قرب پسر نسبت به پسر پسر
ظاهر تر است چه اتصال پدر و پسر بمیت بلا واسطه است و اتصال جد
و پسر پسر بواسطه پدر و پسر است و فایده تقیید بعده بجد در این است
که جد مادری که جد فاسد است ازین حکم بدر رود چه او بوجه [illegible] ثابت او بسبب
میت بزن که مادر است داخل میشود [illegible] جزو [illegible] میت اعنی بدادن

پسر پسران برادران اگرچه فروتر باشند بعد ازان
جزو جد میت یعنی اعمام و پسر پسران آنها اگرچه
فروتر باشند ازین بیان ظاهر شد که اسباب عصوبت بنفسه
چهار نوع است یکی پسر بودن بغیر واسطه یا بواسطه دوم پدر بودن
بی واسطه یا بواسطه سوم برادر بودن و فرع آن چهارم عم بودن و
فرع آن بترتیبی که گذشت و عصبه های بنفسه بعد ترجیح داده شوند
به نزدیکی درجه نیز ترجیح داده میشوند بقوت قرابت
یعنی صاحب دو قرابت از عصبات اولیتر است از صاحب
یک قرابت اگرچه برابری هر دو در درجه خواه آن صاحب
دو قرابت مذکر باشد خواه مونث برای حدیث پیغمبر صلعم که
برادران اعیانی وارث میشوند نه علاتی یعنی برادران
اعیانی از برادران علاتی اولیترند از میراث چنانچه برادر
عینی که صاحب دو قرابت است مقدم است بر برادر علاتی
که صاحب یک قرابت است و چنانچه خواهر عینیه وقتیکه عصبه
شود با دختر از برادر علاتی اولیتر است و درین مسئله
اختلاف ابن عباس رضی است زیرا که نزد او خواهر با دختر عصبه
نمی شود چنانچه سابق مذکور شد و چنانچه پسر برادر عینی از پسر

برادر علاتی اولیٰ است باوجود برابری هردو در قرب درجه زیرا چه پیوسته
برادر یعنی صاحب دو قرابت است و در تمام ذکر خواهر عینیه که
عصبه بنفسها نیست بلکه عصبه مع غیرها است برای آنست که شریک
است در حکم با عصبه بنفسه وهمچنین حکم است در اعمام میت
بعد ازان در اعمام پدر او بعد ازان در اعمام جد او
یعنی در میان آن فریقها اعتبار کرده می شود اولا نزدیکی درجه بعد ازان
قوت قرابت پس عم میت مقدم است بر عم پدر میت و عم پدر میت
مقدم است بر عم جد میت واین برای اعتبار نزدیکی درجه است و
در هریکی ازین سه فریق صاحب دو قرابت مقدم کرده می شود
بر صاحب یک قرابت باوجود برابری درجه پس عم میت از جانب
مادر و پدر مقدم بر عم او از جانب پدر است و همچنین حکم است در عم
پدر و عم جد و نیز همچنین حکم است در فروع این فریقها پس اعتبار کرده
می شود اولا نزدیکی درجه بعده قوت خویشی چنانچه پسر عم مقدم است
بر پسر پسر عم برای نزدیکی درجه و پسر عم از جانب پدر و مادر
بسبب قوت خویشی مقدم است بر پسر عمی که از طرف پدر است
اما عصبه بغیره پس از زنان چهار کس اند که فرض آنها
نصف و ثلثان است یکی ازان دختر است که نصیب یکدختر نصف

و نصیب دو دختر باز باده بران ثلثان است دوم دختر پسر که حال او وقت
نبودن دختر مانند دختر است سیوم خواهر عینیه که هرگاه دختران
یا دختران پسر نباشند مانند دختر است چهارم خواهر علاتیه که
حکم او نیز وقت نبودن دختر و دختر پسر و خواهر عینیه مانند حکم آنها
است پس این چهار زن با برادران خود ها عصبه میشوند
چنانچه در حالات آنها ذکر کرده شده و بر عصبه شدن دختر
و دختر پسر دلالت میکند قول او تعالی که وصیت میکند شما را
خدای تعالی در اولاد شما باینکه باشد مرد را مثل نصیب دو زن
و بر عصبه شدن خواهران عینیه و علاتیه دلالت میکند قول او تعالی
که اگر باشند مر برادران و خواهران پس مرد را
مانند نصیب دو زن است و از زنان کسی را که فرض
نباشد و برادر او عصبه است بسبب برادر خود عصبه نمیشود
چنانچه عم و عمه خواه باشند از جانب پدر و مادر خواه از جانب
پدر و وجه آن این است که عصبه شدن زن با مرد در قرآن مجید
مذکور است یکی دختر با پسر دوم خواهر با برادر و در این
هر دو صورت زن صاحب فرض است پس زنیکه صاحب فرض نباشد
نص قرآن آنرا شامل نیست وجه دوم این است که برادر خواهر را

عصبه میکند یا بن طریق که از فرضیت بسوی عصوبت می آرد تا تفصیل
آن. مرد زیاد را بری بآن لازم نیاید پس زنیکه صاحب فرض باشد
در آن اجنبی منجعل نمی تواند شد در بعضورت تمام متروکه
میت مر عم را شود و عمه را هیچ نمی زیرا که عم عصبه است
و عمه ذوی رحم است و همچنین حال است در پسر عم با دختر عم که از
جانب مادر و پدر یا صرف از جانب پدر باشند و نیز در پسر
برادر با دختر برادر که از جانب مادر و پدر باشند یا صرف از
جانب پدر اما عصبه مع غیره زنی باشد که عصبه گردد
با زن دیگر چنانچه خواهر عینیه یا علاتیه با دختر یا دختر پسر
خواه یک باشد خواه زیاده چنانکه در حدیث است که عصبه
بگردانید خواهران را با دختران و در بیان حالات خواهران گفته
شد و فرق میان عصبه بغیره و عصبه مع غیره این است که در عصبه
بغیره آن غیر عصبه بنفسه می شود و بسبب آن تجاوز میکند عصوبت بسوی
زن و در عصبه مع غیره آن غیر اصلا عصبه نمی شود بلکه عصوبت آن عصبه بسبب
معیت آن غیر می شود و آخر عصبات مولای عتاقه یا شد یعنی آزاد
کننده بنده و آن نزد علمای ما رحمهم بر ذوی الارحام و رد کردن. بر
صاحبان فرض مقدم است و این قول علی و زید بن ثابت رضی الله

و نزد ابن مسعود رض از ذوی الارحام موخر است و معتق اعنی آزاد کننده
از معتق اعنی آزاد کرده خود وارث می‌شود بهر وجهیکه آزاد کرده باشد خواه
بشرط خواه بدون شرط خواه برای وجه خدا یا برای شیطان
یا آزاد کرده باشد برین شرط که او سایبه است اعنی آزاد بود بکن ولای
او مر خواجه وی را نبود یا آزاد کرده باشد باین شرط که ولای او مر خواجه را
نباشد یا آزاد کرده باشد بمال یا بلا مال یا بطریق کتابت وغیر آن
و ذکر مولای عتاقه نباشد عصبه مولای عتاقه از آن
آزاد کرده شده وارث است بترتیبیکه در عصبات بیشتر ذکر
کرده شد برای حدیث پیغمبر صلعم که ولا قرابتی است
مانند قرابت نسب و سر آن این است که آزادی زندگانی انسان
است چه بسبب آن ثابت میشود صفت مالکیت که بآن انسان از سایر
حیوانات و جمادات ممتاز است و رقیت اعنی بندگی بمنزله تلف و موت
است پس آزاد کننده سبب زنده گردانیدن آزاد کرده شده است
چنانکه پدر سبب پیدایش فرزند است پس چنانکه فرزند منسوب میشود
بپدر بسبب نسب و باقربای پدر به تبعیت آن همچنان آزاد کرده شده
منسوب میشود بآزاد کننده بسبب ولاء و بعصبه آزاد کننده به تبعیت و چنانکه
ثابت میشود ارث بسبب نسب همچنان ثابت میشود بسبب ولاء

زنان را که از وارثان آزاد کننده باشند هیچ از ترکه
آزاد کرده شده نه رسد پس عصبه بغیره و مع غیره در عصبه آزاد کننده
داخل نیست برای حدیث پیغمبر صلعم که مر زنان را چیزی
از ولا نیست مگر ولای کسی که او را آزاد کرده باشند
زنان یا ولای کسی که آزاد کرده زن او را آزاد
کرده باشد یا ولای کسی که او را مکاتب کرده
باشند زنان یا ولای کسیکه مکاتب کرده زنان او را
مکاتب کرده باشد یا ولای کسیکه او را مدبر کرده باشند
زنان یا ولای کسیکه مدبر کرده زنان او را مدبر کرده باشد
یا آن ولای که جر آن کرده باشد یعنی بسوی خود کشیده باشد
آزاد کرده آنها یا آزاد کرده آزاد کرده آنها ولای آزاد کرده
ومکاتب زنان ظاهر است وصورت ولای آزاد کرده آزاد کرده زنان
این است که زنی آزاد کرد بنده را بعده این بنده خرید کرد بنده دیگر را و آزاد
کرد آنرا پس مرد آزاد دوم وارثی عصبه نسبی نیست و هم مرده است پیش از وی
بنده اول و عصبه او پس درین صورت میراث آزاد دوم از روی
عصوبت مر آن زن را است بجهت ولا وصورت ولای مدبر آنها این است
که زنی مدبر کرد بنده را و بعد از این مرتد شد و بدار حرب پیوست و

قاضي بآزادي مدبر زن مذکوره حکم نمود و بعد ازان زن مذکوره مسلمان
شد و بدار اسلام باز گشت پس بمرد آن مدبر و نگذاشت عصبه
نسبي را پس این زن ازان مدبر عصبه است و حکم مدبر مدبر همچنین
است اعني وقتیکه قاضي بسبب مرتده شدن زن مذکوره و لاحق شدن
او بدار حرب حکم بآزادي مدبر او نمود پس مدبر مذکور خرید بنده را و
مدبر کرد اینرا این بنده را و بمرد پس باز گشت آن زن بتوبه بسوي
دار اسلام پیش از موت مدبر خود یا بعد موت او بعده مدبر دوم مرد
و عصبه نسبي نگذاشت درینصورت میراث مدبر دوم مر زن مذکوره را باشد
وصورت جر آزاد کرده زنان ولا را این است که بنده زني باجازت آن زن
کنیز آزاد کردهٔ دیگري نکاح کرد پس ازین دو پیدا شد فرزندي که
حر باشد بنابرآنکه فرزند در آزادي و بندگي تابع مادر است و ولاي
آن فرزند براي مولاي مادر او است پس وقتیکه آن زن بنده خود را آزاد
کرد این بندهٔ آزاد بسبب آزادي خود ولاي فرزند را از مولاي مادر
فرزند مذکور بسوي خود کشید و بعده بسوي مولاي خود که زن مذکوره باشد
حتي که اگر بمیرد آن بندهٔ آزاد پستر بمیرد فرزند او و بگذارد آن زن را که
آزاد کننده پدر او است ولاي او مر این زن را است و صورت کشیدن
آزاد کردهٔ آزاد کردهٔ زنان ولا را این است که زني آزاد کرد بنده را و

این بنده آزاد و حر بود بنده دیگر را و یا کنیز آزاد کرده دیگری مر نکاح وی
دهانید و از هر دو پیدا شد فرزندی که حر باشد پس ولای این فرزند
مر مولای مادر او را باشد پس چونکه آزاد کرد آن بنده آزاد بندهٔ
خود را پس بسبب آزاد کردن خود ولای فرزند بندهٔ آزاد خود کشید
بسوی ذات خود بسبب بسوی مولای خود که آن زن باشد و اگر بگذارد
بنده آزاد پدر و پسر آزاد کننده را تمام ولا مر پسر را باشد
و پدر را هیچ نی و این قول ابی حنیفه و محمد رح است و همین قول
اول ابی یوسف رح است اما نزد ابی یوسف رح بقول اخیر
او سدس پدر را و باقی پسر را باشد چنانکه در باب شناختن
فرض گفته شد و وجه قول اخیر ابی یوسف رح این است که ولا اثر
ملک است پس ملحق بحقیقت ملک خواهد بود و اگر آزاد کرده شده
ترکه گذارد مالی را و وارث گذارد پدر و پسر را میرسد پدر سدس
آن مال و باقی میرسد به پسر پس همچنین حکم است اگر گذارد
آزاد کرده شده ولا را و جواب این از جانب طرفین رح این است که
ولا اگرچه اثر ملک است ولیکن مال نیست و نه در حکم مال چنانکه قصاص
مال نیست لیکن در حکم مال است که عوض گرفتن ازان بمال جایز است
بخلاف ولا که عوض گرفتن ازان بمال جایز نیست پس سهام وارثان

در ولاء بفرضیت جاری نخواهد شد مثل مال بلکه آن سببی است که بدان
وارث می توان شد بطریق عصوبت پس معتبر خواهد شد در آن
عصوبتی که نزدیکتر است و پسر نزدیک ترین عصبات است و اگر
جاری می شد در آن سهام وارثان بفرضیت مانند ارث ذوی الفروض را هم
ازان نصیب می بود علاوه اینکه قول پیغمبر صلعم که ولاء قرابتی است
مانند قرابت نسب و قابل بیع و هبه وارثان میت دلالت واضحه دارد
چنانکه قول اول ابی یوسف رح که آن مذهب طرفین است صحیح است
و اگر بنده آزاد پسر آزاد کننده و جد او را گذاره تمام
ولا پسر را باشد باتفاق و جد را هیچ نی و ابو یوسف رح درین مسئله
مخالفت نمیکند با طرفین زیرا چه پدر مانند پسر است در عصوبت بحسب ظاهر
زیرا چه اتصال هر واحد از آنها بمیت بلا واسطه است مگر پسر را که قریب تر
مقدم است سبب آن یک امر حکمی است که ما لاند کو شده است و آن
این است که پیوستگی فرع باصل ظاهر تر است از پیوستگی اصل
بافرع لهذا ذکر فرع از ذکر اصل حاصل می شود مانند بنا و اشجار در بیع
زمین بخلاف صورت گذاشتن آزاد کرده شده پدر و پسر آزاد کننده
را نا خلاف ابی یوسف رح با طرفین رح و در صورت گذاشتن جد و پسر
چه مزاحم پسر نمی تواند شد چه اتصال او بمیت بپدر است پس هرگاه

پدر او جد ... قرابت پسر او و پایان باشد ... قریب تر خواهد بود بلا اختلاف

و اگر کسی مالک ذي رحم محرم خود شود آزاد میشود

آن ذي رحم محرم بر آنکس و میشود ولاي او براي آنکس

این مسئله از تتمه بحث عصبات سببیه است و تنبیه است برانیکه عتق

اگرچه اختیاري نباشد ... هم سبب ولایت است و تفصیل این مقام این

است که قرابت بر سه نوع است اول قریبه و آن قرابت ذي رحم

محرم است از جهت ولادت و زادن که بر روش اصالت بود چنانچه

مادر و پدر و جدها اگرچه بالاتر باشند و خواه بروش فرعیت چنانچه

فرزندان و فرزندان فرزند اگرچه فروتر باشند دوم متوسطه و آن

قرابت محرمهاي غیر مذکورین است اعني قرابت برادران و خواهران و

فرزندان ایشان اگرچه فروتر باشند و قرابت عم و عمه و خال که برادر مادر باشد

و خاله که خواهر مادر باشد و باید دانست که اولاد عم و عمه و خال

و خاله از خویشان متوسطه نیستند سیوم بعیده و آن قرابت ذي

رحم غیر محرم چنانچه فرزندان عمها و خالها پس اگر کسی مالک

ذي رحم محرم خود از نوع اول شود و آزاد میشود آن مملوک بروي

و ولاي این آزاد او را باشد باتفاق و اگر کسی مالک ذي رحم

محرم از نوع دوم شود این مملوک بروي آزاد میشود نزد علماي

ازرج و نزد شافعی زرح آزاد نمیگردد و اگر کسی مالک ذی رحم غیر
محرم که از فریق سیوم است شود این مملوک بر مالک آزاد نمیگردد
اتفاق همه مثال آزاد شدن ذی رحم محرم بر مالک سه دختر
آزاد که پیدا شده اند از پدر که بنده است و از مادر که آزاد است
دختر بزرگتر سی دینار دارد و دختر میانه ده تر بیست دینار
را بیع دو دختر خود پدر خود را به پنجاه دینار پس
پدر آزاد شد بعد بمرد و بعد بیرون نگذاشت چیزی از
مال پس دو ثلث آن بسه دختر بسه قسمت از روی فرضیت
میرسد و باقی که ثلث دیگر باشد پنج حصه شده سه از آن
بدختر کلان و دو بدختر خورد میرسد بسبب ولاء و مسئله از
چهل و پنج تصحیح می پذیرد و ثلث آن را که سی است سه
حصه نموده هر یک از سه دختر ده ده بسبب فرض باید داد و ثلث
باقی را که پانزده است پنج حصه نموده سه خمس که نه است دختر
کلان را و دو خمس که شش است دختر خورد را بسبب ولا باید داد
و مجموع قسمت دختر کلان از فرض و ولاء نوزده و مجموع قسمت دختر خورد تر از فرض
و ولا شانزده است و دختر میانه را سوای ده که بسبب فرض است دیگر هیچ
نباشد. بیان درست شدن مسئله از چهل و پنج این است که اصل مسئله

ودر اینجا ... است که کمترین مخرجهای دو ثلث خمس فرض ... سه دختر ... شد و دو ثلث سه که دو است حصه هر سه دختر از روی فرض و ثلث باقی که یک است بسبب عصوبت ولاحق دختر کلانتر وخوردتر ... تقسیم ... بر سه دختر راست نمی آید و درمیان این دو که عدد سهام ... و درمیان عدد رؤس دختران که سه است نسبت تباین است لهذا حسب قاعده مجموع عدد رؤس که سه باشد گرفته شد و چون واجب است که تقسیم ثلث باقی بر دختر کلانتر و خوردتر بحسب نسبت درمیان مالهای اینها باشد و درمیان دو مال آنها اعنی سی و بیست نسبت توافق بعشر است پس عشر از سی دینار سه باشد وعشر از بیست دینار دو باشد و مجموع آن پنج باشد و این پنج بمنزله عدد رؤس است و ثلث باقی که یک است بر پنج راست نمی آید و درمیان یک و پنج نسبت تباین است لهذا مجموع پنج گرفته شد و درمیان این پنج وعدد رؤس دختران که سه است تباین است پس چون حسب ضابطه پنج را در سه ضرب کردیم پانزده حاصل شد بعده پانزده را در اصل مسئله مذکوره که سه است ضرب کردیم چهل و پنج حاصل گردید و مسئله ازین صحیح می شود زیرا چه از اصل مسئله دختران را دو سهم است و دو را چون در مضروب که پانزده است ضرب کردیم سی

حاصل گردید و آن شش سهام سه دختر است بسبب فرض دو حصه کلان و
بو خورد تر را از اصل سه که یک سهم است بسبب ولا و از ضرب پانزده
هیچ تغیر نیست تا مین پانزده حصه باقی بر سهام ولا که پنج است منقسم می شود بسه
و همچنین اگر سه کس یا زیاده از آن بسبب ... ذي رحم خود
شوند از ترکه آن ذي رحم اولا صاحبان فروض را قدر فرض باید داد و بعد از آن
اگر عصبه نسبی یا سببی باشد ... ترکه را از روی نسبت درمیان
مالکهای یا الکان تقسیم کند باینطریق که عدد سهام ولا را بمنزله
عدد روس دانسته باقی را بر آن حسب مذکور الصدر قسمت کنند و باید
دانست که دختر کلان تر و خورد تر را که خریده باشند مدرخه و ها را ولایت
تزویج پدر مذکور است اگر او دیوانه مطبق باشد و شیخ الاسلام
خواهر زاده می گفت که شیخ من ابو بکر جیندي از ابي اسحاق حافظ
حکایت میکرد که او می گفت که این از غرایب مسایل است که
دختر هر دو ولیه او شود

باب الحجب حجب بالفتح درلغت بمعني باز داشتن
و در اصطلاح این علم باز داشته شدن شخصي معین بود از میراث او
تمام از کل یا بعض آن بسبب وجود شخصي دیگر حجب بر دو گونه
است یکی حجب نقصان یعنی حجب از سهم بسهم ...

جمم گشته باشد و آن سه پنجکس را است یکی شوهر
دوم دختر سیوم مادر چهارم دختر پسر پنجم خواهر علاتیه
و بیان آن در احوال آنها گذشت که شوهر محجوب می‌شود
از نصف بسوی ربع و زوجه محجوبه می‌شود از ربع بسوی ثمن بسبب
بودن فرزند یا فرزند پسر و مادر محجوبه می‌شود از ثلث بسوی سدس
بسبب بودن فرزند یا فرزند پسر یا دو کس از خواهران و برادران
محجوبه میشود مادر از ثلث کل بسوی ثلث باقی بسبب بودن پدر و زوج
یا زوجه او و دختر پسر محجوبه میشود از نصف بسوی سدس بجهت کامل گردانیدن
دو ثلث بسبب بودن یک دختر صلبیه و خواهر علاتیه محجوبه می‌شود از نصف بسوی
سدس بسبب خواهر عینیه و ما نخن فیه است سوال دیگران که سابقا گفته شد دوم
حجب حرمان اعنی باز داشته شدن از میراث بالکلیه و وارثان در این حجب حرمان
اعنی اقسام این حجب دو فریق اند یک فریق از ان محجوب بحجب
حرمان بهیچ حال نمی‌شوند اگرچه بعض از آنها محجوب بحجب نقصان
میشوند و آن شش کسانند سه از مردان پسر و پدر و شوهر و سه از زنان
دختر و مادر و زوجه سوال این فریق بسبب قتل و ارتداد و رقیت محجوب
میشوند پس چگونه صحیح خواهد شد این سخن که آنها در هیچ حالی محجوب
نمیشوند جواب کلام در وارثان است و آنها بر تقدیر قتل وغیره وارث نیستند

وفریق دوم وارث میشوند بیک حال و محجوب نمیشوند

بحجب حرمان درحال دیگر وآنها غیر آن شش کسان [illegible] ند

ودرایراست که ارث این فریق دویم بعصوبت بود یا بفرضیت وحجب

حرمان درفریق مذکور مبنی است [illegible] اصل اول

آنکه هرکسی که نسبت او بسوی میت رسد بسبب شخصی

آنکس با وجود آن شخص محروم شود چنانچه پسر پسر

که وارث نمی شود با پسر سوای فرزندان مادر که اینها

با آنکه نسبت خودها بسوی میت بسبب مادر دارند باوجود مادر وارث

میشوند بسبب استحقاق نداشتن مادر جمیع ترکه را باید دانست

که شخصی که بسبب او نسبت وارث بسوی میت شود آن شخص را مدلی به

آن وارث را مدلی می نامند و تحقیق اصل مذکور این است که شخص مدلی به

اگر مستحق جمیع ترکه است پس مدلی باوجود او وارث نمیشود خواه سبب

ارث هردو یک باشد چنانچه سبب پدری در پدر و جد و سبب فرزندی

در پسر و پسر پسر خواه یک نباشد چنانچه در پدر و برادران و خواهران

وسر آن این است که هرگاه مدلی به احراز جمیع مال کند برای مدلی هیچ باقی

نمی ماند و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث هردو

یک باشد همان حکم است چنانچه در مادر و مادر مادر نیز را چه هرگاه مدلی به

بسبب مذکور نصیب خود بگیرد. برای مدلی نصیبی باقی نمی ماند پس مدلی
محروم میگیرد. و اگر سبب ارث یک نا شد چنانچه در مادر و اولاد او
پس مدلی به نصیب خود میگیرد جهت یک سبب و مدلی میگیرد نصیب
دیگر را بجهت سبب دیگر و محروم نمیشود سوال مادر وقت نبودن کسی
دیگر از اصحاب فرایض یا عصبات مستحق تمام ترکه میشود پس چگونه گفته
شود که او مستحق تمام ترکه نیست جواب مراد از عدم استحقاق جمیع ترکه
آن است که بیک جهت مستحق تمام ترکه شود مانند عصبه و استحقاق
مادر تمام ترکه را بیک جهت نیست. بلکه بعض آن میگیرد. بفرض و بعض. برد
اصل دوم اینکه اعتبار کرده شود نزدیکتر را بعده نزدیک تر دیگر را
چنانچه در عصبات ذکر کرده شد که ترجیح داده می شود بسبب نزدیکی
وزجه اعنی نزدیک تر محجوب میکند بحجب حرمان دور تر را خواه
آنها در سبب ارث متحد باشند یا نباشند و کسیکه محروم
از ارث بالکلیه است محجوب نمیکند نزد علمای ما رح
غیر خود را بهیچ وجه نه. بحجب حرمان و نه بحجب نقصان چنانچه کافر و قاتل
و رقیق و این قول عامه صحابه رض است و مرویست که زنی مسلمه
گذاشت شوهر مسلم و دو برادر اخیافی مسلم و یک پسر
کافر را پس حکم کرد در مسئله علی و زید بن ثابت رض باینکه

شوهر نصف و به دو برادر ثابت میشد و باقی نزد [illegible]

ابیت هر که باشد پس در منصوص بیت پسر کا [illegible]

شوهر را از نصف بسوی ربع و ام محجوب نمی شد و دو برادر

مذکورین را اما نزد ابن مسعود رض محروم محجوب میکنند

بحجب نقصان نه بحجب حرمان پس در صورت مذکوره نزد ابن

مسعود رض شوهر را ربع میرسد و دو برادر اخیافی را ثلث

و باقی برای عصبه باشد چون کافر و قاتل و بنده و این نظیره

بنده ای محروم است که نزد علمای اربعه اصلا حاجب نمیشود و نزد ابن

مسعود رض حاجب میشود بحجب نقصان و محجوبی که او را

بحجب حرمان است غیر خود را محجوب میکند به دو

وجه بر اتفاق ابن مسعود و دیگر صحابه رض چنانچه دو کس

از برادران و خواهران یا زیاده بران از هر جهت که

باشند با وجود پدر وارث نمی شوند لیکن محجوب میکنند

مادر را از ثلث بسوی سدس و همین حال است در حجب حرمان

چنانکه مادر پدر که محجوب است بسبب پدر اما محجوب میکند مادر مادر

مادر را و ابن نزد ابن مسعود رض بجهت آن است که محروم باآنکه

وارث نیست حاجب است پس همچنین محجوب هم حاجب است

بلکه محجوب نیست بمحروم او لیهزا است با نکه حاجب نشود بخلاف محجوب که وارث میشود بخلاف محروم و اما نزد علماي مارح پس بجهت آن است که محروم بمنزله معدوم است که بهیچ وجه سزاوار ارث نیست بخلاف محجوب که او از وجهي سزاوار ارث است و از وجهي سزاوار ارث نیست پس محجوب در حق استحقاق ارث مانند مرده است و وارث نمیشود اصلا و در حق حجب زنده است پس او وارث است و در حق محجوب خود اگر حاجب او نمي بود پس حاجب محجوب خود خواهد شد

باب مخارج فروض

چون تعلق فروض بصاحبان فرض بدون دانستن ضابطه متعذر است لهذا اشروع در بیان آن رفت و مخرج بجاي بیرون شدن است و مخارج جمع آن و هر عددي که از عددي دیگر برمي آید آنرا کسر مي نامند چنانکه نصف از دو و ثلث از سه و ربع از چهار و سواي این هر عدد که از عدد دیگر برمي آید کسر باشد و کسور بالضم جمع آن است و آن عدد دیگر که از آن عدد برمي آید مخرج مي نامند و کسري را که او نصف تا عشر باشد کسر منطق مي نامند و سواي آن کسر دیگر را کسر اصم میگویند و آن

نصف تا عشر نه کسر باشد و کسر یعنی را منطق نامیدن قسمت بتوان از

غیر منطق است باید دانست که در بعضی کتابهای ریاضی و ... بجای این

گفته شده تمام کسرهای ... مخرج آنهم مخرج کسر ... فرائضها که

در کتاب الهی مذکور است بر دو نوع است نوع

مشتمل بر سه کسر نوع اول نصف است و ربع و ثمن و نوع دوم ثلثان

است و ثلث و سدس بروش تضعیف و تنصیف تضعیف یعنی دو چند کردن

و تنصیف یعنی نصف کردن است طریق دو چند کردن اینکه ثمن وقتیکه

دو گونه کرده شود ربع حاصل گردد و ربع وقتیکه دو گونه کرده شود نصف گردد

و سدس وقتیکه دو گونه کرده شود ثلث گردد و ثلث وقتیکه دو گونه کرده

شود ثلثان گردد و طریق تنصیف اینکه نصف وقتیکه تنصیف کرده شود ربع گردد

و ربع وقتیکه تنصیف کرده شود ثمن گردد و ثلثان وقتیکه تنصیف کرده

شود ثلث گردد و ثلث وقتیکه تنصیف کرده شود سدس گردد و حاصل

ذکر تضعیف و تنصیف این است که در صورت اعتبار هر یکی از دو نوع

مذکور دو عبارت درست می تواند شد پس در نوع اول بوجه تنصیف

می توان گفت نصف و نصف نصف اعنی ربع و نصف نصف نصف اعنی

ثمن و بوجه تضعیف می توان گفت که دو چند ثمن ربع و دو چند ربع نصف

و در نوع ثانی بطریق تنصیف می توان گفت نصف ثلثان ثلث و نصف ثلث

سدس ثلث ونصف وبطریق تضعیف می توان گفت دو وچند سدس خمس ثمن

و دو چند ثلث یعنی ثلثان و شش فرض مذکوره را که دو نوع کرده سبب

آن اینکه کمترین فرضهای شش گانه ثمن است و مخرج آن هشت است

که ربع و نصف ازان بدون کسر بیرون می تواند آمد بنابرآن این سه را

یک نوع نموده شد و کمترین فرضها بعد ثمن سدس است و مخرج آن شش است

که ثلث و ثلثان ازان بدون کسر بیرون می تواند آمد بنابرآن این سه را

نوع دیگر نموده شد و نیز می گویند که فروض سه گانه اول را اول باین

جهت نامبرده شد که آن نصیب اول موجودات است از آدمیان اعني زوج

وزوجه که آدم وحوا علیهما السلام اند چه نصیب زوج وزوجه یافته نمیشود مگر

درهمین نوع و هر گاه در مسایل یکیک از فرضهای مذکوره

در آید مخرج آن فرض عدد همنام آن فرض خواهد

بود چنانچه ربع از اربعه اعني چهار و ثمن از ثمانیه اعني هشت و ثلث

و ثلثان از ثلاث اعني سه و سدس از سته اعني شش بگیر نصف که

مخرج آن اثنان است اعني دو که همنام نصف نیست و صورت های در آمدن

یک یک فرض این است که اگر در مسئله صرف نصف باشد چنانکه وارث

گذارد میت دختر و برادر عینی را پس مسئله از دو خواهد شد و نصف آن بدختر و

مابقی آن به برادر خواهد رسید و اگر در مسئله صرف ربع باشد چنانکه گذارد میت شوهر

پسر را مسئله از اربعه اعنی چهار خواهد شد ربع آن بشوهر و باقی اگر مع
باشد به پسر خواهد رسید و اگر ذوی السهام صرف ثمن باشد چنانکه
گذارد میت زوجه و پسر را مسئله از ثمانیه اعنی هشت خواهد شد
و ثمن آن که یک است بزوجه و باقی هفت به پسر خواهد رسید و اگر
در مسئله صرف ثلث بود چنانکه گذارد میت مادر و برادر عینی را یا ثلثان
باشد چنانکه گذارد میت دو دختر و عم را پس مسئله از ثلاث اعنی از
سه خواهد شد و در صورت اولی مادر را ثلث و باقی برادر را و
در صورت دوم بدو دختر ثلثان و باقی بعم خواهد رسید و اگر صرف
سدس باشد چنانچه گذارد میت پدر و پسر را پس مسئله
از سته اعنی از شش خواهد شد و سدس بپدر و باقی به پسر
خواهد رسید و هرگاه در مسایل از این فرضها دو دو فرض یا سه
سه فرض از یک نوع بیاید پس هر عدد یکه مخرج کسر
آن نوع باشد همان عدد مخرج دو چند و دو چند دو چند
آن کسر خواهد بود چنانکه شش که هم مخرج سدس و هم مخرج
دو چند آن اعنی ثلث و هم مخرج دو چند دو چند آن اعنی
ثلثان باشد و چنانچه هشت که هم مخرج ثمن و هم مخرج دو چند آن اعنی ربع
هم مخرج دو چند دو چند آن اعنی نصف است و سر آن

این ست که مخرج ضعف هر کسر داخل است در مخرج آن کسر بود
بسبب مخرج کسر از مخرج ضعف آن استغنا میشود چنانکه مخرج ثلث
و ثلثان که سه است داخل است در مخرج سدس که شش است
و علی هذا القیاس و صورتهای جمع شدن دو فرض با سه فرض اند
یک نوع در مسایل منتشر است یکی اجتماع سدس و ثلث
چنانکه گذارد میت مادر و دو خواهر اخیافی و برادر عینی را دوم اجتماع
سدس و ثلثان چنانکه گذارد میت مادر و دو خواهر عینیه و عم را
سیوم اجتماع سدس و ثلث و ثلثان چنانکه گذارد میت مادر و
دو خواهر اخیافی و دو خواهر عینیه را درین هر سه صورت مسئله از شش
باشد چهارم اجتماع ثلث و ثلثان چنانکه گذارد میت دو خواهر
اخیافیه و دو خواهر عینیه و برادر زاده را درینصورت مسئله از سه باشد
پنجم اجتماع ثمن و نصف چنانکه گذارد میت زوجه و دختر و عم را
درینصورت مسئله از هشت باشد ششم اجتماع ربع و نصف چنانکه
گذارد میت شوهر و دختر را درینصورت مسئله از چهار باشد و
بیان اختلاط هر دو نوع بایکدیگر این است هرگاه نصف که از
نوع اول است بکل نوع دوم که ثلثان و ثلث و سدس
باشد یا ببعض آن مختلط شود پس مسئله از شش خواهد بود

صورت آ اختلاط نصف از نوع اول بتمام نوع دوم اینکه مثلا بگذارد
میت شوهر و مادر و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافی را و صورت
اختلاط نصف ببعض نوع دوم شش است یکی اختلاط نصف بصرف ثلث
چنانکه بگذارد میت شوهر و دو خواهر اخیافیه و برادر زاده را دوم اختلاط نصف
بصرف ثلثان چنانکه بگذارد میت شوهر و دو خواهر عینیه را سیوم
اختلاط نصف بصرف سدس چنانکه بگذارد میت مادر و دختر و عم
را چهارم اختلاط نصف بثلث و ثلثان چنانکه بگذارد میت شوهر
و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را پنجم اختلاط نصف بثلثان و
سدس چنانکه بگذارد میت شوهر و مادر و دو خواهر عینیه را ششم
اختلاط نصف بثلث و سدس چنانکه بگذارد میت شوهر و
دو خواهر اخیافیه و مادر را و سبب درست شدن مسئله
از شش وقت مختلط شدن نصف بنوع دوم این است که دو که مخرج
نصف است و سه که مخرج ثلث و ثلثان است در شش داخل
است پس شش مخرج باشد برای نصفی که مختلط بفرض نوع
دوم باشد و نیز در میان مخرج نصف که دو است و مخرج ثلث
که سه است مباینت است پس چون یکی از این دو را در دیگر ضرب
کنیم حاصل خواهد شد که مخرج نصف و ثلث هر دو است و هرگاه

وربع از نوع اول بکل نوع دوم یا ببعض آن منختلط شود

مسئله از دوازده باشد صورت اختلاط ربع بهمه نوع دوم این

است که متلا میت گذارد زوجه و مادر و دو خواهر عینیه و دو خواهر

اخیافیه را که ربع بزوجه و سدس بمادر و ثلثان بدو خواهر عینیه

و ثلث بدو خواهر اخیافیه خواهد رسید و صورت اختلاط ربع ببعض

نوع دوم نیز شش است یکی اختلاط ربع بصرف ثلثان چنانکه

گذارد میت شوهر و دو دختر و عم را دوم اختلاط ربع بصرف

ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و برادر زاده را

سیوم اختلاط ربع بصرف سدس چنانکه گذارد میت زوجه و یکی

از فرزندان مادر را چهارم اختلاط ربع بثلثان و سدس چنانکه

گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر عینیه را پنجم اختلاط ربع بثلثان و

ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را ششم

اختلاط ربع بثلث و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو

خواهر اخیافیه را وجه درست شدن مسئله از دوازده وقت اختلاط

ربع بنوع دوم این است که مخرج سدس که کمتر جزو نوع دوم است

شش است و مخرج ثلث و ثلثان نیز در آن داخل است پس شش

را گرفتیم و بعده چهار را که مخرج ربع است نیز گرفتیم و درمیان شش

و چهار توافق بنصف است پس چون نصف یکی را در تمام دیگر ضرب
کنیم دوازده حاصل می شود و وجه دیگر این است که در میان مخرج ثلث
و ثلثان که سه است و دو میان مخرج ربع که چهار است مباینه است
پس چون یکی را در دیگر ضرب کنیم دوازده حاصل می شود و این دوازده
مخرج کل اختلاط های ربع با نوع دوم باشد و هر گاه ثمن از نوع
اول بتمام نوع دوم یا ببعض آن مختلط شود مسئله از بیست و چهار
باشد و صورت اختلاط ثمن بجمیع نوع دوم نزد ابن مسعود رض متصور میشود
و نزد علمای مارح متصور نیست بسبب اینکه محروم نزد علمای مارح غیر خود را
بهیچ وجه محجوب نمیکند و ابن مسعود غیر خود را محجوب بحجب نقصان میکند چنانکه
گذارد میت پسر کافر و زوجه و مادر و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را
پس پسر کافر نزد ابن مسعود رض زوجه را از ربع بسوی ثمن
محجوب میکند و درین صورت اختلاف ثمن بجمیع نوع دوم درست می تواند شد
اما نزد علمای مارح چون محروم در حکم معدوم است صورت اختلاط ثمن بجمیع
نوع دوم متصور نیست زیرا چه ثمن هرگاه برای زوجه شود واجب است که
صاحب ثلثان هر دو دختر شوند و صاحب سدس شود مادر یا جده و در
این هنگام صاحب ثلث یافته نمیشود زیرا چه صاحب ثلث با مادر است یا
فرزندان مادر و در این مسئله مادر محجوب شده است از ثلث بسوی

حصه خنثی و اولاد مادر از جمیع ثلث محجوب شده اند پس در
مسئله مذکوره اختلاط نخواهد شد ثمن مگر با ثلثان و سدس فقط نه با
ثلث پس صورت مذکوره نزد علمای مارح از قسم اختلاط ربع بکل نوع
ثانی است چنانکه سابقا مذکور شده است وصورت اختلاط ثمن ببعض
نوع دوم سه است یکی اختلاط ثمن بثلثان و سدس چنانکه گذارد
میت زوجه و دو دختر و مادر را دوم اختلاط ثمن بثلثان چنانکه گذارد میت
زوجه و دو دختر و عم را سیوم اختلاط ثمن بسدس چنانکه گذارد میت زوجه
و مادر و پسر را و سوای این سه صورت که گذشت نزد ابن
مسعود رض سه صورت دیگر است یکی اختلاط ثمن بثلث و سدس
چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر اخیافیه و پسر کافر را دوم اختلاط
ثمن بثلثان و ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و پسر کافر را سیوم اختلاط ثمن بثلث چنانکه گذارد میت زوجه
و پسر رقیق و دو خواهر اخیافیه را و وجه درست شدن مسئله از بیست
و چهار وقت اختلاط ثمن بنوع دوم این است که مخرج شدس که
کمتر یک جزو نوع دوم است شش است و در آن مخرج ثلث و ثلثان که
سه باشد داخل است پس آن شش را و مخرج ثمن را که هشت
باشد گرفتیم و در میان شش و هشت توافق بنصف است و چون نصف

یکی در تمام دیگر ضرب کنیم بیست و چهار حاصل می‌شود و چند گاه اینکه در میان سه
که مخرج ثلث و ثمن است چون در میان [illegible] که مخرج ثمن است مباینت است
[illegible] ضرب کنیم بیست و چهار می‌شود این بیست و چهار مخرج
کل مختلط های ثمن با نوع دوم باشد و بیان [illegible] و مباینت عدد [illegible]
عدد [illegible] باقی که متصل این باب است گفته خواهد شد

باب العول

عول در لغت بمعنی میل بسوی ظلم و بمعنی غلبه و برداشتن است و در اصطلاح عالمان این علم
زیاده کردن عددی از جزوهای مخرج است بر مخرج وقت تنگی
آن مخرج از فرضهائیکه در آن مخرج مجتمع شود و حاصل اینکه هرگاه
مخرج از وفای فرضهائیکه در آن جمع شود تنگی نماید پس ترکه برداشته می‌شود
بسوی عددیکه زیاده از آن مخرج باشد و از آن تقسیم کرده می‌شود تا نقصان
در فرضهای تمام ورثه بیک نسبت شود و از این ظاهر شد که معنی اصطلاحی
عول از معنی لغوی اخیر که برداشتن است ماخوذ است و می‌تواند شد
که ماخوذ از معنی اول اعنی میل بظلم باشد زیرا چه در صورت
تنگی مخرج مسئله مایل بجور می‌شود بر اهل آن مسئله که بفرضهای
آنها نقصان راه می‌یابد و همچنین از معنی دوم هم ماخوذ می‌تواند شد و
گویا که مسئله غالب می‌شود بر اهل آن بسبب لاحق شدن ضرر بآنها

عادل مسئله که حکم بعول کرد حضرت عمر فاروق رض بود که در وقت او واقعه
داد او که زنی مرد و وارث گذاشت شوهر و مادر و خواهر عینیه را و درین صورت
مخرج از وفای فرضها تنگی نمود زیرا که جمع شد در آن دو نصف که
فرض شوهر و خواهر است و یک ثلث که فرض مادر است و مسئله که از
شش است کفایت نمیکند بادای این فرضها پس مشورت کرد فاروق رض
با اصحاب و عباس رض اشارت بعول کرد فاروق و دیگر صحابه رض متابعت
عباس رض کردند و برشش دو عدد افزودند از هشت تقسیم کرده
نمودند و هیچ یکی از صحابه رض از جمعی انکار نکرد مگر ابن عباس رض
که بعد رحلت فاروق رض انکار از عول کرد و شخصی از و پرسید که در
زمان فاروق چرا انکار نکردی گفت که از هیبت او و فی الحقیقت
فاروق رض مهیب بود و مردی از و پرسید که در مسئله که مخرج از
فرضها تنگی کند چه باید کرد گفت که ضرر را ناقص بر کسیکه اقرار مناسب
حال او باشد اعنی بر دختران و خواهران زیرا که آنها منتقل
میشوند از یک فرض مقدر بسوی دیگر فرض غیر مقدر و آن مرد گفت که فتوای
تو مرا بوجهی مفید نخواهد شد زیرا که میراث تو بعد از مرگ بخلاف
رای تو میان وارثان تقسیم خواهد یافت ابن عباس رض
از ین سخن بر آشفت و گفت چرا مجتمع نمیشویم تا مباهله کنیم

نعمت خدا حکیم برسرینکه کاذب است و خدائیکه ریک پیابانی ... بر شوهر

در هیچ مال جمع نکرده دو نصف و ثلث را مؤید کلام ابن عباس

رضی الله عنه این است که هرگاه حقوق بسیار در مالی جمع شود و آن مال وفا برای

کل آن کفایت نکند پس مقدم کرده میشود او آن جزئی را که قوی تر

است مانند تجهیز که مقدم است بر دین و دین بر وصیت پس هرگاه تنگی

کند ترکه از وفای فرضها باید که مقدم شود فرضی که قوی تر است و در بیان تنگ نیست

که هر صاحب فرض که منتقل میشود از یک فرض مقدر بسوی فرض

مقدر دیگر او بجمیع وجوه صاحب فرض است و قوی تر است از آن

صاحب فرض که منتقل میشود از یک فرض مقدر بسوی فرض غیر

مقدر چه او بیک وجه صاحب فرض است و بیک وجه عصبه و لاحق

کردن نقصان یا حرمان باو اولی تر است زیرا چه صاحبان فرض

مقدم اند بر عصبها و دلیل خلفای ما به نزد این است که صاحبان فرض

برابرند در ترکه میت که مجتمع میشوند در سبب استحقاق که نص قرآن

است برابرند پس باید که در استحقاق هم برابر باشند و وقت

تنگی منقسم شود نقصان بر حقوق هر یک مانند ارباب دیون و ... که

پس وفا به واجب کرد او تعالی در مالی دو نصف و یک ثلث را

هیچ دانسته نشد که مراد از آن تقسیم آن مال است بنقصان در

فرضها است زیرا چه وفای آن مال باداي کل دو نصف دیگر ثلث محال است بخلاف تجهیز و دین و غیره که آن از حقوق مرتبه است اعني بعض از ان مقدم است بر بعض نه برابر بدیر چه و منتقل شدن صاحب فرض از فرضیت بسوي عصوبیت موجب ضعف آن غیست زیرا چه عصوبیت قوی ترین اسباب ارث است پس باعتبار عصوبیت صاحب فرض در بعض احوال نقصان یا حرمان باو چکونه ثابت بشود بدانکه تمام مخرجها هفت است زیرا چه فرضهای ذکر کرده شده در کتاب الهي شش است و چون مخرج ثلث و ثلثان واحد است پس مخرجهای شش فرض مذکور پنج شد دو و سه و چهار و شش و هشت و مخرجهای مسایل اختلاط میان دو نوع سه است شش و دوازده و بیست و چهار اما شش در میان پنج مخرج که اولا مذکور شد داخل است پس باقي ماند دو یکي دوازده دیگري بیست و چهار پس مجموع هفت شد چهار از ین هفت عول نمیشود اصلا و آن دو و سه و چهار و هشت است سبب عول نشدن هر یکي از ین چهار مخرج این است که فرضها یکه متعلق باین مخرجها میشود در بعض صورت مخرجهای مذکوره باداي کل آن کافي مي شود و در بعض صورت بعد اداي فرضها چیزي باقي مي ماند و

بیان آن این است که مسئله از دو وجه خالی باشد که دو نصف
جهت فرضیت یا نصف جهت فرضیت و باقی جهت عصوبت جمع شود
نظیر صورت اول اینکه گذارد زوجیت شوهر و خواهر عینیه را و
درین صورت مخرج باداء فرضها کافی است و بعد اداء فرض چیزی
باقی نمی باشد و نظیر صورت دوم اینکه گذارد زوجیت شوهر
و برادر عینی را و مسئله از سه وجه خالی باشد که ثلث جهت فرضیت و باقی
جهت عصوبت یا دو ثلث جهت فرضیت و باقی جهت عصوبت یا ثلث و
ثلثان جهت فرضیت جمع شود مثال اول اینکه گذارد زوجیت مادر و برادر
عینی را و مثال دوم اینکه گذارد زوجیت دو دختر و برادر عینی را مثال سوم
اینکه گذارد زوجیت دو خواهر اخیافیه و دو خواهر عینیه را و درین صورت هم مخرج
باداء فرضها کافی است و بعد اداء فرض چیزی باقی نمی باشد و مسئله از چهار وجه
خالی باشد که ربع جهت فرضیت و باقی جهت عصوبت یا ربع و نصف
جهت فرضیت و باقی جهت عصوبت یا ربع و ثلث جهت فرضیت و باقی
جهت عصوبت جمع شود نظیر اول اینکه گذارد زوجیت شوهر و پسر را
و نظیر دوم اینکه گذارد زوجیت شوهر و دختر و برادر عینی را و نظیر سوم
اینکه بگذارد زوجیت زوجه و مادر و پدر را و مسئله از هشت وجه خالی باشد که
ثمن جهت فرضیت و باقی جهت عصوبت یا ثمن و نصف جهت فرضیت و

با ثمن یکجا صورت جمع شود نظیر اول چنانکه گذارد میت زوجه و پسر
را و نظیر دوم چنانکه گذارد میت زوجه و دختر و برادر عینی را و ازین
بیان ظاهر شد که درین سه مخرج عول اصلا نیست و سه مخرج دیگر
که شش و دوازده و بیست و چهار باشد عول میشود در بعض حال بدین
روش که شش تا ده عول میشود بعده طاق و جفت اعنی
شش عول میشود تا هفت بزیاده کردن یک سدس که شش است
و این وقتی است که جمع شود در مسئله نصف و ثلثان چنانکه گذارد
میت شوهر و دو خواهر عینیه را یا وقتیکه جمع شود دو نصف و سدس
چنانکه گذارد میت شوهر و یک خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه را و
عول شش تا هشت میشود بزیاده کردن دو که ثلث شش است و این
وقتی است که جمع شود نصف و ثلثان و سدس یا جمع شود
دو نصف و ثلث مثال صورت اول چنانکه گذارد میت شوهر و دو
خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه را و نظیر صورت دوم چنانکه گذارد میت
شوهر و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را و عول شش تا نه میشود
بزیاده کردن نصف آن و این وقتی است که جمع شود نصف و ثلثان
و ثلث چنانکه گذارد میت شوهر و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را
یا وقتیکه جمع شود دو نصف و ثلث و سدس چنانکه گذارد میت

شوهر ویک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و مادر را و عول شش تا ده
بزیاده کردن ثلثان آن میشود و آن دو یک مسئله الست که جمع شوند
نصف و ثلثان و ثلث و سدس چنانکه گذارد میت شوهر و دو خواهر
عینیه و دو خواهر اخیافیه و مادر را و این مسئله را شریحیه می نامند زیرا چه قاضی
شریح در وقت قضای خود حکم کرده بود که مجمله ده سهم شوهر زن
میت را سه سهم میرسد و آن شوهر در شهرها میگردید و از مردمان
می پرسید که زنی گذاشت شوهر را و نگذاشت فرزند یا فرزند پسر را
نصیب شوهر از ترکه آن زن چیست و مردمان میگفتند که نصیب شوهر
درینصورت نصف است و آن مرد میگفت که قاضی شریح مرا نه نصف
داد و نه ثلث و این خبر بشریح رسید و آن مرد را طلب کرد
و تعزیر خواست و گفت که سابق از من این حکم کرده است امامی عادل
پرهیزگار و مرا از آن عمر رضی الله عنه و دوازده ده ملاهظه عول میشود
بعد ملاحظه نه بعد جهت و عول دوازده تا سیزده بزیاده کردن
نصف سدس آن می شود وقت جمع شدن ربع و ثلثان و سدس
چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه را و عول
دوازده تا پانزده بزیاده کردن ربع آن می شود وقت جمع شدن ربع و
ثلثان و ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را

یا وقت جمع شدن ربع و ثلثان و دو سدس چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر را. و عول دو از ده تا هفده بزیاده کردن سدس و ربع آن میشود وقت جمع شدن ربع و ثلثان و ثلث و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و مادر را و بیست و چهار عول میشود تا بیست و هفت بزیاده کردن ثمن آن یک عول نه زیاده مانند مسئله منبریه که جمع میشود در آن ثمن و ثلثان و دو سدس و آن این است که گذارده میت زوجه و دو دختر و مادر و پدر را و این مسئله را منبریه برای آن نام نهاده اند که علی رض بر منبر کوفه خطبه میخواند دران وقت ازین مسئله شخصی از و سوال کرد و آن حضرت فی الحال باین جواب فرمود و سایل از راه تعنت گفت که آیا فرض زوجه ثمن نیست فرمود که ثمن آن تسع گردید و بخطبه مشغول شد حاضران از تیزی ذهن آن حضرت تعجب کردند و عول بیست و چهار زیاده بر بیست و هفت نمیشود مگر نزد ابن مسعود رض که نزد او بیست و چهار بزیاده کردن ثمن و سدس آن تا سی و یک عول میشود چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و پسر محروم را درینصورت نزدوی

رض پسر محروم زوجه را محجوب میکند از ربع بسوی ثمن پس مسئله
بسبب اختلاط ثمن بتمام نوع دوم از بیست و چهار است که تا سی
و یک عول می‌شود و زوجه را ثمن که سه است و مادر را سدس که
چهار است و دو خواهر عینیه را ثلثان که شانزده باشد و دو خواهر
اخیافیه را ثلث که هشت است و همگی سی و یک می‌شود و نزد غیر ابن
مسعود رض مسئله این صورت از دوازده است که تا هفده عول می‌شود
زوجه را ربع و آن سه است و مادر را سدس و آن دو است و
دو خواهر عینیه را ثلثان و آن هشت است و دو خواهر اخیافیه را ثلث و
آن چهار است و همگی هفده می‌شود و دلیل انحصار عول در صورتهای
مذکوره الصدر استقرا است اعنی بتفحص جزئیات همین قدر یافته
شده و مسئله را که دران عول باشد عایله گویند

فصل در شناختن نسبت عددی

بسوی عدد دیگر چون در تقسیم ترکه بر عدد مستحقان آن اکسر لازم
می آید و بی دریافت نسبت میان دو عدد تقسیم درست نمی‌شود لهذا
شروع در بیان آن رفت نسبت در میان دو عدد چهار
است تماثل و تداخل و توافق و تباین تماثل در لغت
با یکدیگر مانند شدن است و تداخل باهم درآمدن چیزی در چیزی

۔ توافق باهم سازواري كردن و تباين از يكديگر جدا داشتن
و جدا شدن و در اصطلاح اهل حساب معني هر يكي انچه مقرر و مقصود
درين فن است اين است تماثل دو عدد بودن يكي است
هر ا بود د بكو چنانچه سه و چهار چهار مثلا و هر يكي ازين دو عدد
برا بر را متماثل مي نامند و بيان تداخل دو عدد مختلف يك
عبارت اين است كه عدد كمتر يد و بار يا زياده از ان عدد اكثر را
بيفتا مي بيفتد از ده اغني هر گاه عدد كمتر را از عدد اكثر دو بار يه
زياده از ان افكنده شود از اكثر هيچ باقي نماند چنانكه شش و سه
مثلا زيرا چه اگر از شش بمقدار سه دو بار افكنده شود از شش
هيچ باقي نمي ماند و بر همين قياس است اگر از نه بمقدار سه سه بار افكنده
شود از نه هيچ باقي نمي ماند بخلاف سه و هشت چه اگر از هشت دو بار
سه افكنده شود دو باقي مي ماند و افكندن تمام هشت به سه
ممكن نيست بلكه اگر از هشت بمقدار دو چهار بار افكنده شود تمام
هشت افكنده ميشود پس سه و شش را يا سه و نه را مثلا دو ا
و هشت را مثلا متداخلان ميگويند و بعبارت ديگر اين است كه تداخل
دو عدد مختلف آن باشد كه عدد اكثر بر عدد اقل
پور بخش پذيرد چنانكه سه و نه مثلا زيرا چه عدد يا

ورمیان این دو اکثر است اعني نه بر عدد کمتر اعني سه بدون کسر
قسمت مي پذيرد وبعبارت ديگر اين است که اگر زياده کرده
شود عدد اقل را بمقدارش يکبار يا دو بار يا زياده ازان
برابر عدد اکثر کرده چنانکه بر سه اگر بهمان مقدار دو بار
زياده کنيم برابر نه ميشود وبعبارت ديگر اين است که عدد کمتر
جزو واحد اصطلاحي عدد اکثر باشد سوال ازين عبارت
لازم مي آيد که ميان چهار وده وسه و پنج مثلا نسبت تداخل شود حالانکه
ميان دو عدد اول نسبت توافق بالنصف است و ميان دو عدد
دوم نسبت تباين است جواب مراد از جزو که درين عبارت
مذکور است جزو اصطلاحي است که واحد باشد ومکرر نشود
و چهار جزو واحد اصطلاحي ده ونهچنين سه جزو واحد اصطلاحي
پنج نيست بلکه جزو مکرر و اجزا است و بيان آن اينکه هر عدد کمتر
که عاد و مفني عدد اکثر بود آن عدد کمتر را جزو آن عدد اکثر ميگويند
در اصطلاح و اگر عاد و مفني نباشد اجزا ميگويند و چهار دو خمس
ده است وسه سه خمس پنج چنانکه سه و نه چه سه ثلث
نه است وجزو آن که مي افکند نه را بسه بار و برابر نه مي شود و اگر
زياده کرده شود بمقدار آن دو بار و نيز نه قسمت مي پذيرد

برآن بدون کسر چنانکه بالا مذکور شد پس این سه و نه
مثال تداخل است برای کل تفسیر آن و توافق دو عدد
مختلف عبارت است ازاینکه عدد کمتر عدد اکثر را
نیفکند بلکه عدد سیوم افکننده آن هردو باشد چنانچه
هشت و بیست که هشت افکننده بیست نیست اما چهار که عدد سیوم
است افکننده هردو عدد است چه چهار هشت را بدو بار می افکند و بیست
را به پنج بار و می توان گفت که چون هشت از بیست بدو بار افکنده
شود باقی چهار ماند که این عدد سیوم است و هردو را می افکند پس هشت
و بیست متوافق بربع اند زیرا چه عدد چهار که عاد و مفنی هشت
و بیست است مخرج است برای ربع که جزو وفق است میان هشت
و بیست حاصل این است که مخرج هر کسر که آن دو عدد را افکند آن
دو عدد را متوافق بآن کسر گویند مثلا ده و دوازده که عدد دو مفنی آن
هردو است و دو مخرج نصف است پس گفته میشود که ده و دوازده متوافق
بنصف است و مثلا پانزده و هجده که عدد سه مفنی آن هردو است و سه
مخرج ثلث است لهذا پانزده و هجده را متوافق بثلث گفته میشود سوال
مخرج نصف اعنی دو مفنی هشت و بیست است پس هشت و بیست
را متوافق بنصف چرا گفته نشد جواب عدد عاد و مفنی دو عدد اگرچه متعدد

باشد تاهم معتبر درین فن همان عدد است که زیاده باشد وعاد و مفنی آن
دو عدد گردد و فایده این اعتبار آن است که جز و وفق کمتر شود و حساب
آسان گردد چه ظاهر است که ربع شئ کمتر است از نصف شئ و
حساب ربع آسان تر است از حساب نصف چنانکه دوازده و هجده
که متوافق اند بنصف و بثلث و بسدس ولیکن توافق بسدس که
در حساب آسان است معتبر است زیرا چه شش نسبت به مخرج ثلث دو چند
و نسبت به مخرج نصف سه چند است و باید دانست که نزد مصنف رح
واحد عدد نیست و فایده این تامل معلوم می شود و تباین دو عدد اینکه
هر دو عدد مختلف را عدد سیوم نیفکند مگر واحد که نزد مصنف
رح عدد نیست چنانچه سه و چهار و یا نه و ده که هر دو را عدد سیوم نمی افکند
مگر واحد و باید دانست که طریق شناختن تماثل و تداخل چنانکه گذشت
ظاهر است اما طریق واضح تر برای شناخت موافقت و مباینت
در میان دو عدد این است که از عدد اکثر بیاندازد
کمتر از هر طرف یکبار یا بتکرار کم کرده شود تا
اینکه هر دو به یک درجه رسد پس آن درجه اگر هیچ نماند
یا شد که یک باقی ماند پس در میان آن هر دو عدد
موافقت نیست بلکه مباینت است چنانکه ده و هفت که هفت چون از

نه یکبار افکنده شود باقي سه ماند و سه از هشت چون دوبار انداخته
شود یک باقي ماند پس ده و هشت با فکندن کمتر از هر دو طرف چون قرار
بر یک میگیرند متباین اند و اگر بجائي باشد که عدد باقي ماند پس هر یکی ازین دو عدد
متوافق است بجزویکه مخرجش عدد باقي است چنانکه شش و پانزده که چون
شش از پانزده دوبار افکنده شود سه باقي ماند و سه از شش چون افکنده شود
سه باقي ماند پس این هر دو باندا ختن کمتر از هر دو طرف بر عدد سه قرار میگیرند پس
هر یکی ازین دو متوافق است بثلث که سه مخرج آن است و توافق
بکسري از کسور مشهوره برین منوال است که بعد افکندن کمتر از
اکثر اگر بر دو قرار گیرد توافق بنصف گویند چنانکه ده
و چهار که چون چهار از ده افکنده شود دو بار دو باقي ماند و دو افکننده
هر دو عدد است و اگر بر سه قرار گیرد توافق بثلث چنانکه
گذشت و اگر بر چهار قرار گیرد توافق بربع چنانکه هشت
و دوازده که چون هشت از دوازده افکنده شود چهار باقي ماند و چهار
هر دو را می افکند و بر همین قیاس است تا ده چنانکه اگر بر پنج قرار
گیرد توافق بخمس چون ده و بیست و پنج که چون ده از بیست و پنج
دوبار افکنده شود پنج باقي ماند و پنج افکننده هر دو عدد است و اگر بر شش
قرار گیرد توافق بسدس چنانکه هژده و سی که چون هژده از

سي افکنده شود دوازده باقي ماند واگر دوازده از هژده افکنده شود شش باقي ماند وشش هردورامي افکند وبرين قياس است توافق بسبع وتوافق بثمن وتوافق بتسع وتوافق بعشر اما دونمافوق ده توافق بجزوي از کسرهاي اصم ميشود که تعبير ازان ممکن نيست مگر باضافت آن بسوي مخرجهاي آن چنانکه توافق در يازده راتوافق بجزو يازده گويند مثالش بيست ودو وسي وسه که چون بيست ودو از سي وسه افکنده شود يازده باقي ماند ويازده هردو رامي افکند بس توافق بجزو يازده باشد ودر سيزده توافق بجزو سيزده باشد چنانکه بيست وشش وسي ونه که چون بيست وشش از سي افکنده شود سيزده باقي ماند وسيزده هردورامي افکند بس توافق بجزو سيزده باشد ودر پانزده توافق بجزو پانزده باشد چنانکه سي وچهل وپنج که چون سي از چهل وپنج افکنده شود پانزده باقي ماند که هردو را مي افکند بس توافق بجزو پانزده باشد وحال توافق ديگر که زياده برين باشد برهمين قياس است وتوافق مافوق ده را بدو عبارت بيان توان نمود يکي توافق بجزوي از کسرهاي اصم چنانکه گذشت دوم بن عبارتش درتعبير توافق مافوق ده راست مي آيد وديگري

توافق بکسر منطق بر وجه ترکیب واین در بعضی راست می آید و در بعضی
راست نمی آید چنانکه توافق بجزو دوازده را که در میان بیست و چهار
وسی و شش است توافق بنصف سدس توان گفت و توافق
بجزو چهارده که در میان بیست و هشت و چهل و دو است توافق
بنصف سبع توان گفت و این عبارت در توافق بجزو یازده یا
بجزو سیزده راست نمی آید و باید دانست که در میان دو عدد متوافق
توافق بهر قدریکه باشد آن قدر یکی از دو متوافق را وفق گویند چنانکه در
توافق بنصف نصف هر یکی از دو متوافق وفق باشد و در میان توافق
بثلث ثلث هر یکی ازین دو متوافق وفق باشد و همچنین است وفق متوافقهای
دیگر و وجه منحصر شدن نسبت عددها بر چهار قسم مذکوره اینکه وقتیکه عددی را بسوی
عدد دیگر نسبت کرده شود هر دو را برخواهند بود یا کثر را افکنندۀ اکثر خواهد بود
یا آنکه بکتر اکثر را نمی افکند بلکه عدد سیومی هر دو را افکند یا واحد
افکنندۀ هر دو باشد اول تماثل دوم تداخل سیوم توافق
چهارم تباین باشد و باید دانست که تداخل را در تصحیح مسئله
سوای نسبت تداخل که در میان هر دو فریق وارثان باشد
بحساب توافق میگیرند چنانکه سه و شش را بحساب توافق
بثلث و شش و هژده را بحساب توافق بسدس گیرند

باب ـــــــــــــــ تصحیح مسائل

فرایض و آن عبارت است از گرفتن سهام از کمتر عدد بکه ممکن
باشد بوجهی که بر هیچکی از ورثه کسر واقع نشود و برای تصحیح
مسئله ها هفت اصل است سه از آن هفت در میان سهام
که گرفته می شود از مخرج های آن و درمیان رؤس وارثان
وچهار از آن در میان رؤس و رؤس و فریق یا زیاده
بر آن اما یکی از سه اصل اول اینکه اگر سهام هر فریق از
وارثان بدون کسر بر ایشان قسمت شود احتیاج بضرب
نیست چنانکه وقت گذاشتن میت مادر و پدر و دو دختر
را که در این صورت مسئله از شش است جهت جمع شدن دو
سدس و ثلثان که از یک نوع است و هر یکی را از مادر و پدر سدس
است و آن یک باشد و نصیب دو دختر ثلثان است که چهار باشد
پس هر یکی را از دو دختر دو باشد پس سهام مسئله بر
هر فریق ورثه مذکورین بدون کسر راست می آید اصل دوم
اینکه سهام از مخرج بر یک فریق راست نیاید و در میان
سهام آن فریق و رؤس آن نسبت توافق بود پس عدد وفق
عدد رؤس ایشان ضرب کرده شود در اصل مسئله اگر عایله

نباشد و ده را اصل و عول اگر خواهی یافته شود چنانکه
وقت گذاشتن میت مادر و پدر و ده دختر را یا وقت
گذاشتن میت شوهر و مادر و پدر و شش دختر را اول مثال
مسئله است که در آن عول نیست چرا که اصل مسئله از شش
است و دو سدس آن که دو باشد مادر و پدر را است و آن
دو برین هر دو را است می آید و ثلثان که چهار باشد برای ده
دختر است و برابر چهار است نمی آید لیکن در میان چهار و رؤس
دختران که ده است توافق بنصف است و نصف رؤس دختران پنج است
پس پنج را چون در اصل مسئله که شش است ضرب کرده
شود سی حاصل آید که مسئله ازین درست میگردد و چه از سی
مادر و پدر را دو سدس است که ده باشد و بهر یکی پنج میرسد
برای اینکه آنها را از اصل مسئله دو سهام بود و چون دو را در
پنج که مضروب در اصل مسئله است ضرب کردیم ده شد و ده
دختر را دو ثلثان است که بیست باشد و بهر یکی دو سهام میرسد
برای اینکه آنها را از اصل مسئله چهار بود و چون چهار را در
مضروب مذکور که پنج باشد ضرب کردیم بیست حاصل میگردد و
دوم مثال مسئله است که در آن عول است زیرا چه اصل مسئله

ودرینجا برای مختلط شدن ربع با سدس و ثلثان دوازده است شوهر را ربع آن که سه است ومادر و پدر را دو سدس آن که چهار باشد و شش دختر را ثلثان آن که هشت باشد و دوازده از وفای این فرضها تنگی کرد پس دوازده را بزیاده کردن ربع آن که سه است تا پانزده عول کردیم اما هشت بر شش دختر راست نمی آید و در میان هشت و در شش دختران توافق بنصف است پس نصف رؤس دختران که سه است در پانزده که مسئله با اصل وعول است ضرب کردیم چهل و پنج حاصل گردید که مسئله ازین تصحیح می پذیرد پس ازان برای شوهر بود زیرا چه اورا از اصل مسئله سه بود آن سه را در مضروب که سه است ضرب کردیم نه شد و مادر و پدر را دوازده باشد برای اینکه هر دو را از اصل مسئله چهار بود چهار را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم دوازده شد که بهر یکی شش میرسد ودختران را بیست و چهار برای اینکه از اصل مسئله سهام اینها هشت بود هشت را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم بیست و چهار شد هر یکی را چهار است اصل سیوم ازان سه اینکه سهام از مخرج بر یک فریق ورثه راست نیاید لیکن در میان سهام آن فریق ورؤس

۳ ایشانها باین بنا شد درینصورت سهام عدد وکسر
باین طریق ضرب کرده شود در اصل مسئله اگر عایله نباشد
ودر اصل مسئله با عول اگر عایله باشد مثال مسئله که
عول نداشته باشد این است که گذارد میت شوهر و مادر
و سه خواهر اخیافی را درینصورت مسئله از شش است شوهر را
نصف آن که سه است و مادر را سدس که یک است
وخواهران اخیافیه را ثلث آن که دو باشد و این دو بر سه خواهر
راست نمی آید اما در میان دو و سه تباین است پس تمام روس
خواهران اعنی سه را در مسئله مذکوره ضرب کردیم هژده حاصل شد
که مسئله ازین تصحیح می پذیرد شوهر را ازان نه سهام برای اینکه از
اصل مسئله سهام او سه بود سه را چون در مضروبی که در اصل
مسئله ضرب کرده شده است اعنی سه ضرب کردیم نه شد و مادر
را سه است برای اینکه سهام او از اصل مسئله یک بود یک را
چون در مضروب مذکور ضرب کردیم سه شد و خواهران اخیافیه را
شش برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله دو بود دو را چون
در مضروب مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد بهر یکی از خواهران دو
میرسد ومثال مسئله عایله این است که گذارد میت

شوهر و پنج خواهر عینیه را اصل مسئله از شش است شوهر را
نصف آن که سه است و خواهران را ثلثان آن که چهار است پس
باشد بزیاده کردن سدس آن تا هفت عول کرده چهار بر پنج
خواهران راست نمی آید و در میان این چهار و روس خواهران که پنج است
تباین است پس پنج را در هفت ضرب کردیم سی و پنج حاصل شد از ان شوهر
را پانزده برای اینکه سهام او از اصل مسئله سه بود سه را چون
در پنج که مضروب در اصل مسئله است ضرب کردیم پانزده شد و
خواهران را بیست است برای انکه سهام انها از اصل مسئله چهار بود چون
چهار را در مضروب مذکور ضرب کردیم بیست حاصل شد و هر یکی را از خواهران
چهار سهام بود و چهار را اصل ده یکر که در آن نسبت میان روس
و روس دو فریق یا زیاده بر آن برای تصحیح اعتبار کرده میشود یکی
از ان اینکه سهام از اصل مسئله بر دو طایفه یا زیاده
بر آن راست نیاید لیکن در میان عدد روس آنها
یا فوق عدد روس آنها که بعد اعتبار نسبت در میان سهام و عدد
روس بود تماثل باشد درینصورت عدد روس یک فریق را در
اصل مسئله ضرب باید کرد تا از حاصل آن مسئله تصحیح پذیرد
چنانکه گذارد میت شش دختر و سه جده و سه عم را که

له مسئله این جا بجمع شدن ثلثین و سدس از شش است
شش دختر را ثلثان که چهار باشد و آن بر شش دختر راست
نمی آید و در میان چهار سهام و عدد روس دختران توافق بنصف
است پس نصف عدد روس شش دختر که سه باشد گرفتیم
و سه جده را سدس که یک باشد و آن بر سه جده راست نمی آید
و در میان یک و سه تباین است پس مجموع سه گرفتیم و سه
عم را مابقی از شش است و آن یک باشد و در میان یک و سه
نیز تباین است پس مجموع سه گرفته شد من بعد چون عدد گرفته
شده روس این سه فریق را با یکدیگر نسبت کردیم تماثل یافته
شد پس عدد یکی ازین سه فریق را که سه است در شش که
اصل مسئله است ضرب کردیم هژده حاصل شد و مسئله ازین درست
میگردد و ازین تصحیح شش دختر را دوازده میرسد برای اینکه
سهام اینها از اصل مسئله چهار بود و چون چهار را در عددی
که مضروب در اصل مسئله است و آن سه است ضرب کردیم
دوازده حاصل گردید هر یک دختر را ازان دو سهام و سه
جده را سه سهام است برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله
یک بود و یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم سه حاصل شد

مهر یکی را یک سهم بود و نیز سه عم را سه سهام برابری محابا که
گذشت و اگر در ینصورت بجای سه عم یک عم فرض نموده شود کسر
بر دو طایفه خواهد بود فقط اما تصحیح مسئله از ثمان عشر ده خواهد بود
دوم ازان چهار اینکه سهام از اصل مسئله بر دو فریق یا
زیاده بران راست نیاید لیکن بعد اعتبار نسبت در میان عدد
سهام و عدد روس بعض عدد روس یک فریق در بعض عدد
روس فریق دیگر متداخل باشد پس درینصورت عدد روس
فریقی را که اکثر از فریق دیگر باشد در اصل مسئله
ضرب باید کرد تا مسئله تصحیح می پذیرد چنانکه وقت
گذاشتن میت چهار زوجه و سه جده و دوازده عم را اصل
مسئله درینصورت از دوازده است زیرا که ربع نوع اول با بعض نوع
دوم مختلط است و ازان جمله چهار زوجه را ربع است که سه است
و آن بر چهار راست نمی آید و در میان سه و چهار تباین است
پس تمام عدد روس چهار زوجه گرفتیم و سه جده را سدس
است که دو باشد و آن بر چهار راست نمی آید و در میان دو و سه
تباین است پس تمام عدد سه را گرفتیم و باقی از اصل مسئله که
هفت است دوازده عم را است اما هفت بر دوازده راست نمی آید

[illegible]

دوازده است که نخست بعلت این صد و سوئس را با یکدیگر نسبت کردیم پس سه چهار [illegible]

در دو [illegible] اگر اعداد روس است متداخل با نخستین پس عدد فریق

اکبر [illegible] دوازده [illegible] اصل مسئله که آن هم دوازده است

ضرب کردیم یک صد و چهل و چهار حاصل شد [illegible]

تصحیح می پذیرد لذین تصحیح چهار زوجه را سی و شش [illegible] جای

اینکه از [illegible] اصل مسئله [illegible] آنها [illegible] بود [illegible] را چون در مضروب

در اصل مسئله اعنی دوازده ضرب کردیم سی و شش شد

پس هر یکی [illegible] سهام میرسد [illegible] بیست و چهار [illegible] آنها را

از اصل مسئله [illegible] بود [illegible] چون در مضروب مذکور ضرب کردیم

بیست و چهار حاصل شد پس هر یکی هشت سهام میرسد و

دوازده هم [illegible] و چهار برای اینکه سهام آنها از اصل مسئله

هفت بود هفت را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم هشتاد و چهار حاصل

شد پس هر یکی از آنها هفت هفت سهام میرسد و در صورت مذکوره اگر

یک زوجه بجای چهار زوجه گرفته شود [illegible] سهام [illegible]

اعنی [illegible] دوازده هم خواهد بود و عدد روس جدات در عدد روس

هم [illegible] متداخل خواهد شد پس اگر این دو عدد متداخل را که دوازده

لا است در اصل مسئله ضرب کرده شود تا تصحیح شود مثاله الوسط و حاصل
آن هم یکصد و ... راست که تصحیح شد اقل سیوم از آن
[illegible] اصل [illegible] با نها که آن [illegible]
مشهور ... باعتبار نسبت درمیان عدد ... و عدد رؤس ... میان
عدد رؤس و ... باز باره از این توافق باشد در صورت
چهارم این است که ضرب کرده شود وفق یکی از عددهای
رؤس فریقی را در تمام عدد رؤس فریق دوم بعده این حاصل را
ضرب کرده شود در وفق عدد فریق سیوم اگر متوافق باشد
ورنه در تمام عدد فریق سیوم اگر متوافق نباشد بعده این حاصل
دوم را در عدد رؤس فریق چهارم به همان طریقه یعنی اگر
موافق باشد در وفق آن و اگر موافق نباشد در تمام آن بعده این
حاصل سیوم را در اصل مسئله ضرب باید کرد تا حاصل از وی تصحیح
یابد برو مثالش نکه وقت گذاشتن موتی چهار زوجه و هژده
دختر و پانزده جده و شش عم را که اصل مسئله بسبب مخالط
بودن ثمن با ثلث و سدس بیست و چهار است چهار زوجه را ثمن
آن که سه است و آن ... اینها راست نمی آید اما درمیان سه و چهار
تباین است پس تمام عدد رؤس زوجه ها گرفته شد و آن چهار است و هژده

ومخرج آن را دو ثلث آن است که شانزده است و شانزده بر هژده قسمت
نمی آید و در میان شانزده و هژده توافق بنصف است پس نصف عدد
رؤس آن گرفته شد و آن نه است و جدات را سدس است
که چهار باشد و چهار بر پانزده راست نمی آید و در میان چهار
و پانزده تباین است پس تمام عدد رؤس جدات گرفته شد و آن
پانزده است و باقی از بیست و چهار که یک باشد بر شش
عمها راست نمی آید و در میان یک و شش تباین است پس تمام
عدد رؤس اینها که شش است گرفته شد پس عدد گرفته شده
رؤس چهار و شش و نه و پانزده است و چهار که نسبت در میان
رؤس فرق طلب کردیم چهار را با شش متوافق بنصف یافتیم
پس نصف یکی چون در دیگر ضرب کردیم دوازده حاصل شد
و این حاصل اول موافق نه است بثلث پس ثلث یکی از این
دوازده و نه را در دیگر ضرب کردیم سی و شش حاصل شد
بعده در میان این حاصل دوم و پانزده نیز توافق بثلث یافتیم
پس ثلث پانزده را که پنج باشد در سی و شش ضرب
کردیم یکصد و هشتاد حاصل شد بعده این حاصل سیوم را که
صد و هشتاد باشد در اصل مسئله که بیست و چهار است ضرب

گردیم چهار هزار سه صد و بیست حاصل شد که مسئله از ین تصحیح می پذیرد و چهار زوجه را از اصل مسئله سه بود و سهام را در یکصد و هشتاد که مضروب در اصل مسئله است ضرب کردیم پانصد و چهل حاصل شد هر یکی را ازین چهار زوجه یکصد و سی و پنج باشد و هژده دختر را از اصل مسئله شانزده بود چون شانزده را در مضروب مذکور ضرب کردیم دو هزار هشتصد و هشتاد حاصل شد هر یکی را ازین هژده دختر یکصد و شصت باشد و پانزده جده را از اصل مسئله چهار بود چون چهار را در مضروب مذکور ضرب کردیم هفتصد و بیست حاصل شد هر یکی را ازینها چهل و هشت باشد و شش عم را از اصل مسئله یک بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم یکصد و هشتاد حاصل شد هر یکی را ازینها سی باشد و چون تمام نصیبهای ورثه مذکوره جمع کرده شود چهار هزار سه صد و بیست میرسد که مبلغ تصحیح است اصل چهارم ازان چهار این است که عددهای رؤس دو طایفه یا زیاده ازان که سهام اصل مسئله برایشان راست نمی آید بعد اعتبار نسبت درمیان عدد سهام و رؤس بایکدیگر متباین باشد درینصورت حکم این است که جمیع عدد

رؤس فریق ثانی را در تمام عدد رؤس فریقه [illegible] ضرب باید کرد

بعده این حاصل ضرب اول را در تمام سیوم بعده این حاصل

دوم را در تمام چهارم بعده این حاصل سیوم را در اصل مسئله

ضرب باید کرد از حاصل این ضرب سهام هر فرقه ورثه

نصیب خواهد برفت چنانکه وقت گذاشتن میت دو زوجه و شش

جده و ده دختر و هفت عم را که اصل مسئله درینجا بسبب مختلط

شدن ثمن با سدس و ثلثان بیست و چهار است ازانجمله دو زوجه

را ثمن است و آن سه است که بر بن دو راست نمی آید و

در میان سه و دو تباین است پس تمام عدد رؤس زوجها

گرفته شد و آن دو است و شش جده را سدس است که چهار

باشد و چهار بر شش راست نمی آید و در میان این شش

و چهار توافق بنصف است پس نصف عدد رؤس جدات گرفتیم

که سه است و ده دختر را دو ثلث است که شانزده باشد و

و شانزده بر ده راست نمی آید و در میان این عدد سهام

و عدد رؤس توافق بنصف است پس نصف عدد رؤس

دختران گرفته شد و آن پنج است و هفت عم را باقی است که

یک است و یک بر هفت راست نمی آید و در میان یک و هفت

ثمانین است پس تمام عدد رؤس اثنها گرفته شد و آن هفت
است پس عدد گرفته شده ده نفس ورثه مذکورین هفت
و پنج و شش باشد و این عددها با یکدیگر متباین اند
دو در سه ضرب کردیم شش حاصل شد و این شش را که
حاصل اول است در پنج ضرب کردیم سی حاصل شد و این حاصل
دوم را در هفت ضرب کردیم دو صد و ده حاصل شد و دو صد و ده
را که حاصل سیوم است در اصل مسئله که بیست و چهار است
ضرب کردیم پنج هزار و چهل حاصل شد که مسئله از ان تصحیح
می پذیرد و در جمیع فرقه ورثه راست می آید که سهام دو زوجه از
اصل مسئله سه بود چون سه را در عددی که مضروب در
اصل مسئله است و آن دو صد و ده باشد ضرب کردم شش صد
و سی حاصل شد و هر یکی را سه صد و پانزده بود و سهم جده را از
اصل مسئله چهار بود چون چهار را در مضروب مذکور ضرب کردم
هشت صد و چهل حاصل شد هر یکی را از انها یکصد و چهل میرسد
و ده دختر را از اصل مسئله شانزده بود چون شانزده را در مضروب
مذکور ضرب کردیم سه هزار و سه صد و شصت حاصل گشت
و هر یکی را ازینها سه صد و سی و شش میرسد و بنت عم را

از اصل مسئله یک بود یک را چون در عدد رئوس ضرب کردیم

...مضروب که دوصد و ده باشد حاصل گردد و هر یکی را از ایشان

...سهام میرسد پس مجموع نصیبهای این ورثه پنجهزار و

چهل باشد و اگر در بعض مسئله دیگر چنین اتفاق افتد که در

میان بعض عدد رؤس تماثل و در میان بعض عدد رؤس دیگر

تداخل یا توافق یا تباین باشد پس بدستور که ور یافته شد عمل باید کرد

یعنی از دو متماثل بیکی اکتفا باید کرد و وفق یکی از دو متوافق را در

دیگر ضرب کرده هرچه حاصل شود آن را در یکی از دو متماثل ضرب

باید کرد و من بعد هرچه مقتضای ضابطه باشد عمل باید نمود

فصـــــــــــــــــــــل اگر خواهی که نصیب

هر فریق ورثه را از تصحیح مسئله شناسی پس ضرب بکن

عددیرا که از اصل مسئله برای آن فریق بود در عددی که

آن را در اصل مسئله ضرب کردی پس هرچه از این ضرب

حاصل شود نصیب آن فریق خواهد بود و بیان آن در مثالهای

سابق اصل گذشت و اگر خواهی که از تصحیح مسئله نصیب هر یکی

از وارثان یک فریق معلوم کنی باید که سهام آن فریق را که از

اصل مسئله با آنها رسیده بر عدد رؤس آنها قسمت کنی بعد از

ذان .

هر چه خارج قسمت شود آنرا در عدد مذکور در اصل مسئله بجهت تصحیح مضروب است ضرب کنی حاصل ضرب نصیب هر یکی از فریقان از جمله تصحیح باشد و در مثالی که برای تباین عددهای سه فریق در اصل چهارم از تصحیح ذکر کرده شد و آن این است که کذا شد میت دو زوجه و شش جده و ده دختر و هفت عم را و در این صورت هر دو زوجه را از اصل مسئله سه سهام است و هرگاه این سه را بر عدد رؤس دو زوجه قسمت کنی خارج قسمت یک و نیم بود و هرگاه این یک و نیم را در عدد که مضروب در اصل مسئله است اعنی دو صد و ده ضرب کنی سه صد و پانزده حاصل میشود و این سه صد و پانزده نصیب هر یک زوجه باشد و شانزده نصیب ده دختر از اصل مسئله شانزده است و اگر آن را بر عدد رؤس دختران که ده است قسمت کنی خارج قسمت یک و سه خمس یک بود و هرگاه آن را در مضروب مذکور ضرب کنی حاصل ضرب سه صد و سی و شش بود و آن نصیب هر یک از ده دختران است و شش جده را از اصل مسئله چهار سهام بود و از قسمت کردن آن بر شش که عدد رؤس جده ها است خارج قسمت دو ثلث یک می شود و از ضرب کردن آن در مضروب مذکور حاصل ضرب یکصد و چهل میشود و آن نصیب هر یک از شش جده است و نصیب هفت عم از اصل مسئله

یک بسهم بود واز قسمت کردن آن بر اعمام که دو شخص اند عاجز است
خارج قسمت صحیح یک می شود و چون آنرا در مضروب مذکور که پنج
بوده است ضرب کرده شود حاصل ضرب سی می شود که نصیب
هر واحد از عمها است و وجه دیگر برای دانستن نصیب هر یک
از وارثان یک فریق این است که عدد یکه برای تصحیح
در اصل مسئله مضروب است آنرا بر عدد رؤس فریقیکه
نصیب هر یکی از ان دانستن خواهی قسمت کنی
و هرچه خارج قسمت بود آنرا در عدد سهام فریق مذکور
که از اصل مسئله بآنها رسیده است ضرب کنی پس حاصل
ضرب نصیب هر واحد از ان فریق بود چنانکه در مسئله
مذکور الصدر عدد مضروب در اصل مسئله دو صد و ده است اگر
آنرا بر رؤس زوجه ها که دو است قسمت کنی خارج قسمت
یکصد و پنج میشود و این یکصد و پنج را در سهام فریق زوجه ها از
اصل مسئله که سه است اگر ضرب کنی حاصل ضرب سه صد
و پانزده میشود و این نصیب هر یک از دو زوجه بود و نیز هرگاه
قسمت کنی مضروب مذکور را بر رؤس شش جده خارج قسمت
سی و پنج بود و چون این سی و پنج را در سهام فریق جده ها

[illegible] اصل مسئله که چهار است ضرب کنی حاصل ضرب یکصد و
چهل میشود که نصیب هر یکی از جده باشد و نیز هرگاه آن مضروب را
بر ده دختر قسمت کنی خارج قسمت هشت و یک شود و چون هشت
و یک را در نصیب دختران از اصل مسئله که شانزده است ضرب کنی
سه صد و سی و شش حاصل ضرب میشود که نصیب هر یکی از
دختران است و نیز هرگاه آن مضروب را بر هفت عم قسمت کنی
خارج قسمت سی بود و چون سی را در سهام عمها از اصل
مسئله که یک است ضرب کنی حاصل ضرب همان سی شود که نصیب هر یکی از
عمها است و وجه دیگر برای دانستن نصیب هر یکی از وارثان یک
فریق طریق نسبت است و از وجوه مذکوره الصدر واضح تر است
زیرا که درین حاجت قسمت و ضرب نیست چنانکه در وجوه
اول است و آن این است که سهام هر فریق را از اصل
مسئله بعدد رؤس آن فریق نسبت کرده شود و بعد ازان
مثل همان نسبت هر یکی ازان فریق را از عددی که
برای تصحیح در اصل مسئله مضروب است داده شود مثلا در
مسئله مذکوره الصدر سهام دو زوجه را از اصل مسئله که
سه است با عدد رؤس دو زوجه نسبت کرده شد نسبت یک مثل

ونصف مثل ثالثه شد واگر هر یکی از زوج وبنتان را ازاصل
مضروب در اصل مسئله که دوصد وده است بمثل نسبت مذکوره
اعنی یک مثل ونصف مثل داده شود بسه صد وپانزده خواهد شد
واگر سهام جده را که چهار است با رؤس آنها که شش
است نسبت کرده شود نسبت ثلث یک خواهد بود وهرگاه
هر یک جده را دو ثلث مضروب مذکور داده شود یکصد و
چهل باشد واگر سهام دختران را که شانزده است با عدد
رؤس آنها که ده است نسبت کرده شود نسبت یک بمثل وسه
خمس یک مثل خواهد شد وهرگاه هر یک دختر را یک مثل مضروب
وسه خمس مثل داده شود بسه صد وسی وشش خواهد شد
واگر سهام عمها را که یک است با عدد رؤس آنها که هفت است
نسبت کرده شود نسبت سبع یک خواهد بود وهرگاه هر یکی از
عمها را سبع مضروب داده شود سی خواهد بود

فصل در قسمت ترکات میان ورثه وغرما

ترکه بفتح اول وکسر دوم بمعنی متروکه است که در اول کتاب گفته شد
وترکات جمع آن است وغریم بمعنی قرض خواه وهم بمعنی قرضدار هر دو
آمده است اما دراینجا بمعنی قرض خواه است وغرما بضم اول وفتح دوم

جمع عزیم است و ورثه بنوع اول و دوم جمع وارث است هرگاه از
بیان تصحیح مسایل و معین کردن قسمت از تصحیح برای هر فریق و هر
یکی از فریق حاصل شد در بیان تقسیم ترکه میان وارثان و قرض
خواهان شروع رفت اگر میان ترکه و تصحیح مماثلت بود
حکم آن ظاهر است که احتیاج بضرب نیست و اگر میان ترکه و
تصحیح مماثلت نبود بلکه مباینت بود پس سهام هر وارث از
تصحیح در جمیع ترکه ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر
تصحیح قسمت نمود و هرچه خارج قسمت شود نصیب آن
وارث باشد چنانکه زنی وارث گذاشت شوهر و مادر و دو خواهر عینیه
را و متروکه گذاشت بیست و پنج دینار درینصورت اصل مسئله
بسبب اختلاط نصف با بعض نوع دوم شش است و بنا بر تنگی آن از
وفای تمام فرضها عول مینمود بزیاده شدن ثلث آن بهشت سه
از آن برای شوهر و یک برای مادر و چهار برای دو خواهر بود
و برای هر خواهر دو بود و درینصورت میان ترکه که بیست و پنج است
و میان تصحیح که هشت است نسبت مباینت است پس سهام شوهر
را که از تصحیح سه است در جمیع ترکه که بیست و پنج است ضرب کردیم
حاصل ضرب هفتاد و پنج شد بعده این حاصل را بر تمام عدد تصحیح که

هشت است . تقسیم کردیم خارج قسمت ۸ دینار و سه ثمن دینار باشد
که نصیب شوهر از ترکه است و چون سهم مادر را که از تصحیح یک سهم
است در کل ترکه مذکوره ضرب کردیم همان بیست و پنج حاصل شد و
هرگاه این حاصل را بر کل تصحیح مذکور قسمت کردیم خارج قسمت سه
دینار و ثمن دینار شد که نصیب مادر از ترکه است و سهام هر
خواهر را که از تصحیح دو است در جمیع ترکه ضرب کردیم حاصل ضرب
پنجاه شد بعد ازان این پنجاه را بر تصحیح قسمت نمودیم خارج قسمت
شش دینار و ربع دینار شد که نصیب هر خواهر از ترکه مذکوره
است و باید دانست که این ضابطه در صورت موافقت میان تصحیح
و ترکه هم جاری در یافت نصیب هر وارث راست می آید و اگر
میان تصحیح و ترکه موافقت بود پس سهام هر وارث از تصحیح
در وفق ترکه ضرب کرده شود و بعد ازان حاصل ضرب
بر وفق تصحیح قسمت نموده شود پس خارج قسمت نصیب
آن وارث باشد دهر دو وجه اعني در صورت مباینت میان
ترکه و تصحیح و در صورت موافقت میان آن هر دو نظیر صورت اول
بالا مذکور شد و نظیر صورت دوم هم همان است فرق همینکه بجاي
بیست و پنج دینار ترکه پنجاه دینار بود چه درینصورت میان تصحیح

که ثمن است و چون ترکه که پنجاه دینار است توافق بنصف است پس
هرگاه سهام شوهر را که از تصحیح سه است در وفق ترکه
که بیست و پنج دینار بود ضرب کنیم حاصل ضرب هفتاد و پنج
شد و چون این هفتاد و پنج را بر چهار که وفق تصحیح است
قسمت کرده شد خارج قسمت هجده دینار و نصف و ربع دینار
شد که نصیب شوهر از ترکه مذکوره است و سهم مادر را
که از تصحیح یک است چون در وفق ترکه مذکوره ضرب کنیم حاصل
ضرب بیست و پنج بود بعد ازان این حاصل را بر وفق تصحیح قسمت
کنیم خارج قسمت شش دینار و ربع دینار بود که نصیب مادر است
و سهام هر خواهر را که از تصحیح دو است بر وفق ترکه ضرب
کردیم پنجاه حاصل شد بعد ازان این حاصل را بر وفق تصحیح
قسمت کنیم خارج قسمت شش دینار و ربع دینار بود که نصیب
مادر است و سهام هر خواهر را که از تصحیح دو است بر وفق
ترکه ضرب کردیم پنجاه حاصل شد بعد ازان این حاصل را
بر وفق تصحیح قسمت کردیم خارج قسمت دوازده دینار و نصف
دینار بود که نصیب هر یک دختر است و این ضابطه که ذکر نموده
شد برای دریافت قسمت هر یکی از وارثان است اما

ضابطه دریافت قسمت هر فریق ورثه از ترکه این است که
در صورت توافق میان ترکه و تصحیح قسمت هر فریق
را هرچه از اصل مسئله است در وفق ترکه ضرب کرده شود
بعده این حاصل را بر وفق تصحیح قسمت باید کرد
و در صورت تباین میان ترکه و تصحیح نصیب هر فریق را در
جمیع ترکه ضرب باید کرد و بعد از آن حاصل ضرب را بر جمیع
تصحیح قسمت نمود پس آنچه خارج قسمت بود نصیب هر
فریق است در هردو وجه توافق و تباین مثال توافق اینکه میت
گذارد شوهر و چهار خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را اصل
مسئله شش است اما بزیاده کردن نصف آن عایله عول
میشود و ازان شوهر را سه و چهار خواهر عینیه را چهار و
دو خواهر اخیافیه را دو پس اگر ترکه مبلغ ثمنین سی دینار
باشد میان ترکه و تصحیح توافق بثلث بود و هرگاه نصیب شوهر را که
از اصل مسئله سه است در وفق ترکه که ده است ضرب کرده
شود سی حاصل میگردد بعده این حاصل را چون بر وفق
تصحیح که سه است قسمت کرده شود خارج قسمت ده بیرون آید
که قسمت شوهر از ترکه است و قسمت چهار خواهر را که از اصل

مسئله چهار است چون در ده ضرب کرده شود چهل حاصل می شود بعده
چون این حاصل را بر وفق تصحیح مذکور قسمت کرده شود خارج قسمت
سیزده دینار وثلث دینار باشد که قسمت چهار خواهر عینیه از ترکه
است وهر گاه قسمت دو خواهر اخیافیه را که از اصل مسئله دو است
در ده ضرب کرده شود بیست حاصل میگردد بعده چون این حاصل را
بر وفق تصحیح مذکور که نه است قسمت کرده شود شش دینار و ثلثان
دینار خارج قسمت باشد که نصیب هر دو خواهر اخیافیه از ترکه است
و باید دانست که درینصورت که میان تصحیح و ترکه موافقت است اگر
نصیب هر فریق را در جمیع ترکه ضرب کرده وحاصل ضرب را بر جمع
تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت نصیب هر فریق میشود چنانکه
سابقا مذکور شد مثال تباین اینکه در همین مسئله که گذشت ترکه سی و دو دینار
باشد پس در میان ترکه و تصحیح مذکور تباین بود درینصورت
هر گاه نصب شوهر را که سه است در جمیع ترکه مذکوره ضرب کرده
شود نود و شش حاصل میگردد بعده این حاصل را چون بر آن تصحیح که
نه است قسمت کرده شود ده دینار وثلثان دینار خارج قسمت بود که
نصیب شوهر از ترکه است و نصب چهار خواهر عینیه را که چهار است
چون در جمیع ترکه ضرب کرده شود یکصد و بیست و هشت حاصل میشود

بعده این حاصل را چون بر تصحیح قسمت کرده شود چهارده دینار و دو تسع
دینار خارج قسمت بود که نصیب چهار خواهر عینیه از ترکه است
و هرگاه نصیب دو خواهر اخیافیه را که دو باشد در جمیع ترکه
ضرب کرده شود شصت و چهار حاصل میگردد و بعده چون این
حاصل بر تصحیح قسمت کرده شود هفت دینار و تسع دینار خارج
قسمت بود که نصیب دو خواهر اخیافیه از ترکه است اما ضابطه
اداي دینها این است که دین هر قرضخواه را بمنزله
سهام هر وارث و مجموع دینها را بمنزله تصحیح اعتبار
کرده بروجهي که در صورت معین کردن نصیب هر
وارث گفته شد عمل باید نمود چنانکه میت نه دینار گذاشت
و بر میت از یک کس ده دینار و از دیگر پنج دینار دین است
پس هرگاه جمع کردیم دو دین را پانزده شد که بمنزله تصحیح
است و در میان نه که عدد ترکه است و میان پانزده توافق
بثلث است پس وقتیکه ضرب کرده شود دین دائني را که ده
دینار است در وفق ترکه که سه است سي حاصل می گردد و چون
این حاصل را بر وفق تصحیح مذکور که پنج است قسمت کرده شود
خارج قسمت شش باشد که نصیب صاحب ده دینار است

و هر گاه دین و این دیگر را که پنج دینار است در همان ثلث
ترکه ضرب کرده شود پانزده حاصل میشود بعده چون این حاصل
را بر همان ثلث تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت سه بود که
نصیب صاحب پنج دینار است و اگر در همین صورت مذکوره که
مجموع دین هر دو پانزده است ترکه میت سیزده دینار بود
در میان ترکه و تصحیح مذکور تباین باشد و هر گاه ده دینار را
که دین یکی است در تمام ترکه ضرب کرده شود یکصد وسی
حاصل میشود چون این حاصل را بر آن تصحیح قسمت کرده شود
خارج قسمت هشت و ثلثان دینار بود که نصیب صاحب ده دینار از
ترکه است و هر گاه پنج دینار را که دین دیگر است در تمام
ترکه ضرب کرده شد شصت و پنج حاصل میشود چون این
حاصل را بر آن تصحیح قسمت کرده شود چهار و ثلث دینار خارج
قسمت بود که نصیب صاحب پنج دینار از ترکه است و طریقی
که در تباین جاری است هم در صورت توافق در میان ترکه
و تصحیح راست می آید چنانکه گفته شد و نسبت تداخل که
در سوای نسبت در میان دو فریق ورنه بحساب توافق است
بحثش ازین درباب شناختن نسبت عددها گفته شده ٭

فصل در تخارج

و آن در لغت بمعني با کديکر بيرون شدن و بيرون کردن
است و در اصطلاح اين علم صلح کردن وارثان ميت با يکديکر
است بر بيرون کردن بعض از ورثه بدادن چيزي معلوم از
ترکه و اين تخارج بشرط رضامندي وارثان جايز است و اين
مسئله را محمد رح در کتاب الصلح از ابن عباس رض نقل
کرده است و از عمرو ابن دينار منقول است که عبد الرحمن
ابن عوف زن خود تماخر کلبيه را در مرض موت خود طلاق داد و
هنوز تماخر در عدت بود که عبد الرحمن مرد و حضرت عثمان رض
تماخر را با ديکر سه زن عبد الرحمن وارث کردانيد و
بسبب طلاق در مرض موت تماخر را از ميراث محروم نکرد و
ديکر وارثان عبد الرحمن از حق تماخر که ربع ثمن بود صلح
کردند با تماخر بر هشتاد و سه هزار دينار يا درهم هر کاه کسي از
وارثان بر چيزي معلوم از ترکه براي خود صلح نمايد
در ينصورت مسئله را بر ديکر وارثان با اين کس تصحيح بايد کرد
بعده قسمت آنکس را از تصحيح انداخته ترکه را که بعد
قسمت صلح کننده مذکور باقي است بر قدر سهام بقيه ورثه قسمت

باید کرد چنانکه هرگاه میت گذارد شوهر و مادر و عم

را پس مسئله درینصورت از شش است و آن بر وارثان

مستقیم است چه شوهر را از ان سه است و مادر را دو و

عم را باقي است که یک است پس شوهر که قسمت او درینصورت

نصف است از قسمت خود بر چیزی که در ذمه او از دینهر

زوجه است با مادر و عم میت صلح کرد و از میان بیرون شد

درینصورت مسئله را مع شوهر از شش بموجب ضابطه

درست باید کرد که بر ورثه راست آید سه سهام شوهر

را و دو سهام مادر را و باقي که یک است عم را اما چون شوهر

مهري که در ذمه خود داشت بعوض آن حق خود از ترکه صالحا

گذاشت و بساقط شدن مهر از ذمه خود قانع شد پس باقي

ترکه را باید از سهام مادر و عم که از تصحیح است و آن سه

باشد قسمت باید کرد یعنی دو سهام مادر را و یک سهم

عم را باشد چنانکه از تصحیح هم آنها را همینقدر میرسد سوال

شوهر را بعد صلح کردن و گرفتن مهر و بدر رفتن از میان

ورثه چرا معدوم شمرده نشد و چه فایده است از داخل کردن

او در تصحیح با آنکه او سوای مهر که بذمه او بود دیگر چیزي از

ترکه نمی گیرد جواب اگر شوهر را معدوم شمرده شود و بود ترکه
را مادر را می بهر پس فرض مادر از ثلث اصل مال بود و
ثلث باقی منتقل خواهد شد زیرا چه درینصورت باقی ترکه
میان مادر و عم بسه بخش تقسیم خواهد شد مادر را یک و
عم را دو سهام خواهد بود و این خلاف اجماع است زیرا چه حق
مادر ثلث اصل است نه ثلث باقی و وقتیکه شوهر را در
مسئله داخل کردیم پس برای مادر دو سهام از شش
خواهد بود و عم را یک سهم ازان پس تقسیم کرده خواهد شد
باقی میان مادر و عم بر همان طریق و مادر جمیع حق خود را از
میراث خواهد گرفت و اگر عم مذکور بر چیزی معلوم از ترکه
بامادر و شوهر میت صلح کرده خود را از میان وارثان
بیرون نمود پس مسئله درینصورت هم از شش باشد
و چون نصیب عم را که یک است ازان طرح داده شود
پنج باقی می ماند که سه ازان مر زوج را و دو مادر را باشد
پس باقی را در میان زوج و مادر به پنج بخش قسمت کرده
شود سه خمس شوهر را و دو خمس مادر را و اگر مادر
بر چیزی معلوم صلح نموده از میان بیرون رود نیز مسئله

از شش خواهد بود و بعد انداختن قسمت مادر از ان چهار
باقی خواهد ماند و آن را بچهار بخش قسمت نموده سه ربع شوهر را
و یک ربع عم را باید داد و همچنین در صورتهای دیگر مسئله
را بروارثان مع شخصی که بر جزئی معلوم از ترکه صلح نموده بیرون
شده باشد درست نموده بعده سهام آن شخص را انداخته
باقی ترکه باندازه سهامهای دیگر ورثه قسمت باید کرد

باب الرد در لغت بمعنی باز گردانیدن

است و در اصطلاح این علم ضد عول است زیرا چه در عول
سهام صاحبان فرض کم و اصل مسئله زاید می گردد و در رد
سهام زاید و اصل مسئله کم میشود و نیز در عول سهام بر مخرج
زاید میشود و در رد مخرج بر سهام زاید می گردد و آن عبارت است
از ینکه از فرض صاحبان فرض که از مخرج است هرچه
زاید باشد و مستحق آن هیچکی از عصبه نباشد پس
آن زاید را بر صاحبان فرض باندازه حق آنها باز داده
شود مگر بر زوج و زوجه که بر ایشان رد کرده نمیشود چنانکه در
اول کتاب گفته شده و جواز رد بر ذوی الفروض سوای
زوج و زوجه قول جمهور علما است مثل علی رض و تابعین وی

برضی و فتوای علمای ما رح بر همین است و گفته است زید بن
ثابت رض که رد کرده نمیشود بر صاحبان فرض بلکه انچه
زیاده از حق اصحاب فرض بود و کسی از عصبات مستحق آن
نبود آن را در بیت المال باید نهاد و ابن مختار زهری و عروه
و مالک و شافعي رح است لیکن محققان اصحاب شافعي رح گفته اند
که اگر بیت المال منتظم نشود زیاده را بر صاحبان فرض
بمقدار حق آنها رد باید کرد و اگر صاحبان فرض هم نباشند در
بیت المال باید نهاد و از ابن عباس رض مرویست که رد
کرده نمیشود بر سه کس زوج و زوجه و جده و گفته است عثمان
رض که بر زوج و زوجه هم رد کرده میشود و دلیل منکرین رد یکي
این است که او تعالی در کتاب مجید نصیب صاحبان فرض را
مقدر و معین کرده است بنص ظاهر پس تجاوز ازان جایز نیست
چه آن تعدي و تجاوز است از حدود او تعالی دوم آنکه انچه از
فرض صاحبان فرض زیاده شود آن مالي است که مستحق آن
کسي نیست پس آن براي بیت المال است بجهت مصالح عامه
مسلمین چنانکه همین حکم است براي کسیکه بمیرد و هیچ وارث
نداشته باشد بقیاس بعض بر کل و دلیل علمای ما رح این

است کرا و تعالی در کتاب مجید فرمود است که بعض از ذوي الارحام
اولی است نسبت ببعض ذوي الارحام دیگر و مراد ازان اولویت بعض
بمیراث بعض دیگر بسبب رحم است پس این آیه ذوي الارحام دلالت میکند
برینکه ذوي الارحام مستحق جمیع میراث اند براي صله رحم و از
آیه مواریث واجب است که هر واحد از ذوي الارحام مستحق
جزوي معین از مال میت شود و عمل بهر دو آیه واجب است و آن
بدینطریق است که حسب آیه مواریث حق هریک از ذوي
الارحام فرض او باشد و انچه بعد ازان باقي ماند ذوي الارحام
مستحق آن شوند بنابر صله رحم حسب آیه ذوي الارحام ورد کرده
نشود بزوج و زوجه زیرا که قرابت رحم در آنها نیست و مرویست
که هرگاه پیغمبر صلعم بعیادت سعد بن وقاص رض رفت سعد رض
گفت که غیر از دختري وارثم نیست آیا وصیت کنم یا رسول
الله بجمیع مال خود آنسرور صلعم فرمود که نه پس گفت سعد رض
آیا وصیت کنم بنصف مال خود آنحضرت فرمود که نه گفتا که وصیت
کنم بثلث مال خود فرمود که ثلث نیکو است و ثلث بسیار است
وازین حدیث ظاهر شد که سعد رض دانست که دختر وارث جمیع مال
است و انکار آن نکرد پیغمبر صلعم و منع کرد او را از وصیت بزیاده بر ثلث باآنکه

او را بجز یک دختر وارث دیگر نبود پس این حدیث دلالت
میکند برینکه رد بر اصحاب فرض صحیح است زیرا چه اگر دختر بعد
فرض بسبب رد مستحق زیاده از نصف ترکه نمی بود بعد رض را
وصیت بنصف مال خود جائز نمی بود و در حدیث عمر بن شعیب
بروایت پدر از جدا و آمده که آنحضرت صلعم زنی را که با شوهرش
لعان شده بود وارث جمیع ترکه پسرش گردانیده و اینمعنی
بجز رد منصور نیست و در حدیث واثله بن اسقع آمده که آن حضرت
فرموده است که زن بتمام می گیرد میراث لقیط خود و آزاد کرده
خود را و میراث پسر خود را که بلعان او باشد یعنی او بآن پسر
متهم باشد و نیز صاحبان فرض مشارک جمیع مسلمانند
در اسلام و ترجیح است آنها را بر دیگر مسلمانان بقرابتی
که با میت دارند و این قرابت اگرچه موجب عصوبت آنها نبود ولیکن
سبب ترجیح بر جماعه مسلمانان البته خواهد بود پس منکران
رد که دلیل آورده اند که آنچه زیاده از حقوق صاحبان فرض بود
برای بیت المال خواهد بود بجهت مصالح عامه مسلمانان جواب
آن این است که صاحبان فرض بسبب قرابت از سایر مسلمانان
اولی تر خواهند بود بمال میت بعد یافتن فرض خود ها و باید دانست

که عدم جواز رد بر زوج و زوجه قول متقدمین است و نزد متأخرین جایز است رد بر زوج و زوجه اگر کسی از صاحبان فرض سوای زوج و زوجه و کسی از ذوي الارحام نباشد و بعد از آن باید دانست که مسئله هاي باب رد چهار قسم است و دلیل حصر این است که در مسئله آیا یک صنف از آنها خواهد بود که رد بر آنها صحیح است یا زیاده از یک صنف و بهر دو تقدیر در آن مسئله کسیکه رد بر آنها صحیح نیست خواهد بود یا نه قسم اول آنکه یک جنس از فریق مستحق رد در مسئله باشد و جنس غیر اهل رد که زوج و زوجه اند نباشد درینصورت مسئله را از رؤس آن یک جنس باید کرد زیرا چه جمیع میراث بسبب فرض و رد براي این جنس است و یکي از رؤس را بر دیگر زیادتي نیست مثالش اینکه میت گذارد دو دختر یا دو خواهر یا دو جده را پس مسئله از دو باید کرد و هریکي را از دو دختر یا دو خواهر یا دو جده نصف ترکه باید داد بجهت آنکه آن هر دو در استحقاق برابر اند و جمیع مال براي آنها است علي السویه پس قسمت بر عدد رؤس خواهد شد چنانکه در عصبات است اعني و فتیکه میت را دو پسر یا دو برادر باشند قسمت ترکه بر عدد رؤس

آنها میشود وجهت آنکه فرض آن هر دو قسمت کرده میشود بر هفته
جنس آنها پس ناصحان کل ترکه را ابتدا بر عدد روس قسمت
کرده خواهد شد برای قطع درازی مسافت قسمت اعنی تا
حاجت دوباره قسمت نشود و قسم دوم اینکه در جنس یا سه
جنس از فرقه اهل رد در مسئله جمع شوند و غیر اهل رد
نباشد درینصورت مسئله را از تمام سهام اینها که از مخرج
سهام گرفته شده است باید کرد اعنی مسئله از دو باید
کرد وقت جمع شدن دو سدس چنانکه وقت گذاشتن
میت جده و یک خواهر اخیافیه را مسئله از شش بود و این
دو وارث را ازین شش دو سهام است بسبب فرض و چهار
زاید را نیز برین دو رد کردنی است پس دو را که عدد سهام
است اصل مسئله باید نمود و ترکه را برین دو بمناصفه قسمت
باید کرد و هر یکی را نصف ترکه باشد و مسئله از سه باید
کرد وقت جمع شدن ثلث و سدس چنانکه وقت گذاشتن
میت دو برادر اخیانی و مادر را چه اصل مسئله درینصورت
هم از شش بود و تمام سهام که برای وارثان مذکورین
است سه است پس این سه را اصل مسئله باید کرد

و ترکه را بر سه قسمت باید نمود پس دو خواهر اخیافیه را از و سهام
و مادر را یک سهم باشد و مسئله از چهار باید کرد و وقت
جمع شدن نصف و سدس چنانکه وقت گذاشتن میت دختر و
دختر پسر را یا دختر و مادر را پس درین صورت نیز مسئله از شش بود
و مجموع سهامیکه برای این وارثان است چهار است سه از آن دختر را
و یکی دختر پسر را یا مادر را پس مسئله از چهار باید کرد و ترکه
را بقدر آن قسمت نموده سه بدختر و یک بدختر پسر یا با دو باید
داد و مسئله از پنج در سه صورت باید کرد اول وقت جمع
شدن دو ثلث و سدس چنانکه گذارد میت دو دختر و مادر را و
دوم وقت جمع شدن نصف و دو سدس چنانکه گذارد میت
دختر و دختر پسر و مادر را و سیوم وقت جمع شدن نصف و
ثلث چنانکه گذارد میت یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را
یا یک خواهر عینیه و مادر را پس مسئله درین سه صورت از شش
بود و سهامی که از مخرج برای ورثه مذکوره است پنج است
پس در صورت اول دو دختر را چهار سهام و مادر را یک
سهم است پس ترکه را بقدر این سهام پنج قسمت باید نمود
چهار از آن بدو دختر و یک بمادر و در صورت دوم سه

بعض ورثه جمع اندوسهام آنها هم از شش پنج است پس
بلغ آن دختر را ویک دختر پسر را ویک مادر را پس ترکه
را نیز پنج قسمت باید نمود سه ازان بدختر ویک بدختر پسر
ویک بمادر باید داد و در صورت سوم نیز سهامی که
برای وارثان است پنج است یک خواهر عینیه را سه سهام
و دو خواهر اخیافیه را یا مادر را دو سهام پس اصل مسئله
پنج گردانیده ترکه را بهمین قدر قسمت باید کرد و این قسمت
برای قصر سافت است واگر در روس مذکور قسمت بر
ورثه راست نیاید بر قیاسی که در تصحیح گفته شد عمل باید کرد
اعني در میان نصیب و روس وارثان اگر توافق باشد وفق
روس را در مسئله رد ضرب باید کرد و اگر تباین باشد جمیع
عدد روس را در مسئله رد ضرب باید نمود چنانکه هرگاه میت
گذارد یک دختر و سه دختر پسر را مسئله از شش بود سه
ازان که نصف است دختر را ویک ازان که سدس است سه
دختر پسر را پس مسئله رد چهار شد من بعد چون یک بر سه
دختر پسر راست نمی آید و در میان یک و سه تباین است تمام
سه را که عدد روس اینها است در چهار که مسئله رد است ضرب

گردیم دوازده حاصل شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد
دختر را نه سهام وسه دختران پسر را سه سهام باید داد
که بر آنها راست می آید و همچنین در مثالهای دیگر بضابطه
تصحیح عمل باید نمود قسم سیوم اینکه در مسئله با یک جنس اهل رد غیر
اهل رد باشد پس فرض غیر اهل رد از اقل مخارج شها مش
داده شود و باقی را بر عدد روس اهل رد قسمت باید نمود
چنانکه در صورت نبودن غیر اهل رد جمیع ترکه را بر عدد روس
اهل رد قسمت کرده می شود پس اگر آن باقی بر
عدد روس اهل رد راست آید بهتر اعنی احتیاج بضرب نیست
چنانکه کذا رد موت شوهر وسه دختر را پس سهام شوهر
ربع است و اقل مخارج آن چهار است چون شوهر را از ان
ربع داده شد و مابقی سه بر سه دختر راست می آید و اگر
آن باقی راست نیاید از دو صورت خالی نخواهد بود یا در میان
روس جنس مستحق رد و آن باقی توافق خواهد بود یا تباین ه در
صورت توافق وفق روس اهل رد در مخرج فرض غیر اهل
رد ضرب باید کرد و از حاصل مسئله تصحیح خواهد پذیرفت
چنانکه کذا رد میت شوهر وشش دختر را چون اقل مخارج فرض

غیر اهل رد اعني شوهر چهار است اصل مسئله رد از چهار باشد
۴) چون شوهر را ربع آن داده شود باقی سه بر عدد رؤس دختران راست
نمي آید و در میان سه و شش که عدد رؤس دختران است توافق بثلث
است پس ثلث رؤس دختران که دو باشد در مسئله رد اعني
چهار ضرب کردیم هشت حاصل شد ازین هشت شوهر را دو سهام
و شش دختر را شش سهام بود ده صورت تباین تمام
عدد رؤس اهل رد را در مخرج فرض غیر اهل رد ضرب باید
کرد و از حاصلش مسئله تصحیح خواهد پذیرفت چنانکه
گذارد میت شوهر و پنج دختر را اینصورت هم مانند آن دو
مثال است که در همین قسم سیوم گفته شد اعني برای اجتماع ربع
و ثلثان اصل مسئله دوازده باشد لیکن رد کرده می شود مانند
دو مثال مذکور الصدر بسوی چهار که اقل مخارج فرض غیر اهل
رد اعني شوهر است و هرگاه شوهر را یک سهم داده شود باقي
سه بر پنج دختر راست نمي آید و در میان سه که عدد سهام
است و پنج که عدد رؤس است تباین است پس تمام پنج را در
چهار ضرب کردیم بیست حاصل شد ازان شوهر را پنج بود و پنج
دختر را پانزده هر یکي سه زیراچه شوهر را از اصل مسئله رد

یک بود و یک را چون در پنج ضرب کردیم پنج حاصل شد و دختران را
سه بود سه را چون در پنج ضرب کردیم پانزده حاصل شد
که قسمت هر یکی ازینها سه باشد و قسم چهارم اینکه جنس
غیر اهل رد یا دو جنس اهل رد جمع شود و وجه اکتفا در جنس
اهل رد با جنس غیر اهل رد استقرا است اغنی لتصحص
جزئیات برین دلالت میکند که هیچ مسئله یافته نمیشود که در آن هم
جنس اهل رد و جنس غیر اهل رد بود و آن مسئله روید باشد
درین صورت از مخرج فرض غیر اهل رد هرچه باقی بماند
آن را بر مسئله اهل رد قسمت باید کرد پس آن باقی
اگر بر مسئله اهل رد راست آید بهتر و احتیاج بعمل ضرب
نیست و مال آن مخرج مخرج فرضهای هر سه فریق خواهد بود و این
در یک صورت است زیرا که باقی از مخرج فرض غیر اهل رد
یا یک خواهد بود یا بیطور یکه مخرج فرض او دو بود چنانکه شوهر
را در صورت نبودن فرزند نصف ترکه داده شود و شبهه
نیست درینکه یک بر مسئله اهل رد راست نمی آید مگر در صورتیکه
مستحق رد یک شخص باشد پس مسئله از قسم سیوم خواهد بود
یا باقی مذکور سه خواهد بود بایطور که مخرج فرض غیر اهل رد چهار

بود چنانکه شوهر را با دختران یا زوجه را وقتیکه بود با دختران که
ربع داده شود پس اگر صاحب ربع شوهر باشد و با دختران
دیگر صاحب فرض نباشد درینصورت نیز مسئله از قسم سیوم
است و اگر با دختران دیگر صاحب فرض باشد پس درینصورت
مسئله اهل رد چهار ربع خواهد بود یا به پنج خمس و سه که باقی
است نه بر چهار راست می آید نه بر پنج و اگر صاحب ربع زوجه
بود راست آمدن سه صورت می تواند شد چنانکه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و یا باقی مذکور هفت خواهد بود چنانکه اگر مخرج
فرض غیر اهل رد هشت بود و هرگاه ثمن آن که یک است بزوجه
داده شود هفت باقی می ماند و تقسیم آن راست نمی آید زیرا چه
مسئله اهل رد از پنج منتها و زیاده نمیشود چنانکه سابق مذکور شد و هفت
بر عددیکه کمتر ازان بود راست نمی آید پس باقی از مخرج فرض
غیر اهل رد ممکن نیست که بر مسئله شخصیکه رد برو کرده میشود
راست آید درین قسم مگر در یک صورت که در آن برای زوجات
ربع بود و باقی میان اهل رد بسه بخش قسمت پذیرد چنانکه
وقت گذاشتن میت زوجه و چهار جده و شش خواهر اخیافیه
اصل مسئله بسبب رد از چهار است زیرا چه کمتر مخرج فرض غیر اهل

رسد که زوجه است چهار است و هرگاه زوجه یکی از آن کثرت سه باقی می ماند و آن در ینصورت بر مسئله اهل رد راست می آید زیرا چه آن مسئله بلی سه است زیرا چه حق خواهران اخیافیه ثلث است وحق جده ها سدس و مجموع آن سه است پس یک سهم چهار جده را و دو سهام ششش خواهر اخیافیه را است لیکن نصیب جدات یک است و بر اینها راست نمی آید و در میان یک و چهار تباین است پس تمام عدد روس جدات گرفته شد و آن چهار است و نصیب شش خواهر دو است و بر اینها راست نمی آید و در میان دو و شش توافق بنصف است پس نصف عدد روس اینها گرفته شد و آن سه است بعده چون در میان عدد روس که گرفته شد و آن چهار و سه است نسبت تباین یافتیم پس یکی را در دیگری ضرب کردیم دوازده حاصل شد بعده این حاصل را در مخرج فرض عبرا اهل رد که چهار ضرب کردیم چهل و هشت حاصل گردد که مسئله ازین تصحیح پذیرفت و از اصل مسئله رد زوجه را یک سهم بود یک را چون در دوازده که مضروب در اصل مسئله است ضرب

کردیم همین دو را در دوازده حاصل شد که نصیب جده یک است و نصیب
چهار جده نیز یک بود چون یک را در آن دوازده ضرب
کردیم همان دوازده حاصل شد که نصیب چهار جده است پس
یکی را سه سهام و نصیب شش خواهر اخیافیه دو بود و در
چون دو را در مضروب ثلثه ضرب کردیم بیست و چهار حاصل شد
که نصیب شش خواهران اخیافیه است پس یکی را چهار سهام و اگر
ما بقی از مخرج فرض غیر اهل رد بر عدد سهام اهل رد راست
نیاید پس تمام مسئله اهل رد را در مخرج فرض غیر اهل
رد ضرب کن که حاصل این ضرب مخرج فرضهای هر دو فریق
باشد چنانکه میت گذاشت چهار زوجه و نه دختر
و شش جده و از تصحیح مسئله بر جامع اختلاط ثمن بنات و
و سدس از بیست و چهار بود لیکن چون ردیه است رد کردیم
آنرا بسوی اقل مخرج فرض غیر اهل رد یعنی زوجات که هشت
است پس یک از آن نصیب چهار زوجه که ثمن است منها شد باقی ماند و
آن بر مسئله اهل رد که دختران و جدات باشند و آن مسئله
پنج است زیرا که ثلثان و سدس است پنج است بر آن راست نمی آید پس
جمیع مسئله اهل رد یعنی پنج را در مخرج فرض غیر اهل رد که هشت

بباشد ضرب کردیم چهل حاصل شد و این مبلغ مخرج فرضهای هر دو فریق است بعد از آن حصهٔ هر فریق از این مخرج بدین روش توان دریافت که ضرب کرده شود سهام غیر اهل رد را که از اقل مخارج فرض آن است در مسئله اهل رد پس حاصل ضرب نصیب غیر اهل رد از مبلغ مذکور باشد زیرا چه ضرب کرده ایم مسئله اهل رد را در اقل مخارج فروض غیر اهل رد پس مبلغی که حاصل شود از ضرب سهام غیر اهل رد از آن اقل در مضروب که مسئله اهل رد است همان مبلغ حصه آن غیر اهل رد خواهد بود از مبلغی که حاصل شود از ضرب این مضروب در مخرج اقل و نیز ضرب کرده شود سهام هر فریق اهل رد را در چیزیکه از مخرج فرض غیر اهل رد باقی ماند پس حاصل ضرب نصیب آن فریق از اهل رد باشد زیرا چه حق هر فریق از اهل رد نسبت دارد بچیزیکه باقی بود از مخرج فرض غیر اهل رد بقدر حصه آنها پس در مسئله مذکوره نصیب چهار زوجه از اصل مسئله رد یک بود چون یک را در مسئله اهل رد که پنج است ضرب کردیم همان پنج حاصل شد که نصیب چهار زوجه از چهل است و از مسئله اهل رد نصیب نه دختر دو ثلث یعنی چهار است چون چهار را در

یا بعضی محتاج فرض غیر اهل رد و آن هفت است ضرب کردیم بالتمام
و هشت حاصل گردید که نصیب دختران از ان چهل است و نصیب
شش جده نیز از پنج یک است چون یک را در هفت مذکور
ضرب کردیم همان هفت را حاصل شد که نصیب جده است. از این
چهل است و اگر سهام ما خوذه از مخرج فرض هر دو فریق
بر بعضی یا بر جمیع منکسر شود تصحیح مسئله بقاعده هفتگانه
مذکوره سابق باید کرد مثلا از ان چهل نصیب چهار زوجه
که پنج است بر عدد رؤس آنها و نصیب نه دختر که بیست و هشت
است بر عدد رؤس اینها و نصیب شش جده که هفت است
بر عدد رؤس اینها راست نمی آید لهذا چهل را که مخرج فرضهای
هر دو فریق اهل رد و فریق غیر اهل رد مقرر شده گرفتیم و بموجب ضابطه
تصحیح عمل کردیم بدینوجه که در میان چهار که عدد رؤس
زوجگان است و میان پنج که عدد نصیب آنها است تباین است پس
تمام عدد رؤس چهار زوجه گرفته شد و در میان رؤس نه
دختر و بیست و هشت قسمت آنها نیز تباین است پس تمام عدد
رؤس اینها گرفته شد و نیز در میان عدد رؤس شش جده
و هفت قسمت آنها نیز تباین است پس تمام عدد رؤس اینها

گرفته شد بعده چون این عددهای گرفته شده را که چهار و شش
باشد با یکدیگر نسبت کرده شد در میان شش و چهار
توافق بنصف یافته شد پس نصف یکی را از دیگری ضرب
کردیم دوازده حاصل شد بعده این دوازده را بسوی نه
که عدد رؤس دختران است نسبت کردیم متوافق بثلث یافتیم ثلث یکی
در دیگر ضرب کردیم سی و شش حاصل شد بعده این حاصل
را در چهل که مخرج فرضهای فریقها است ضرب کردیم هزار و چهار صد
و چهل شد که مسئله این مثال ازین حاصل تصحیح می پذیرد و
بر عدد رؤس هر فریق راست می آید پس ازین تصحیح نصیب
چهار زوجه یکصد و هشتاد است بهر یکی چهل و پنج میرسد برای
آنکه نصیب اینها از چهل پنج بود چون پنج را در سی و شش که
مضروب در چهل است ضرب کردیم یکصد و هشتاد حاصل گردید و نصیب
دختران یکهزار و هشت است بهر یکی یکصد و دوازده میرسد برای
آنکه نصیب اینها از آن چهل بیست و هشت بود چون بیست و هشت
را در مضروب مذکور اعنی سی و شش ضرب کردیم یک هزار و هشت
حاصل شد و نصیب جدات دوصد و پنجاه و دو است بهر یکی چهل و دو
میرسد برای آنکه سهام اینها از آن چهل هفت بود چون هفت را

و بعضی صورتها که ضرب کرده‌ایم دو صورت پنجم و لحاظ حیثیتها باید داشت یکی
در قسم سیوم چون ممکن است که عدد باقی از مخرج فرض غیر اهل
رد با عدد رؤس فریق اهل رد موافق شود چنانکه در میان مثالهای ا
سابق گذشت لهذا این دو قسم میان عدد باقی از مخرج فرض غیر
اهل رد و میان عدد رؤس اهل رد به مماثلت و موافقت و مباینت
هر سه را اعتبار کرده شده است و در قسم چهارم چون ا
میان عدد باقی که یکی یا سه یا هفت باشد و میان مسئله اهل ر
رد که دو یا سه یا چهار یا پنج باشد اصلا موافقت نیست لهذا
مماثلت و مباینت اعتبار کرده شد

باب مقاسمة الجد

مقاسمة مفاعلة است از قسمت و نزد امام ابو حنیفه رح در میان جد و برادران
و خواهران مقاسمه نیست پس این باب را بمقاسمه ملقب
کردن بنا بر قول صاحبین رح است که مذهب ابو بکر صدیق رض
و دیگر اتباع او رض از صحابه پیغمبر صلعم مثل ابن عباس و
ابن عمر و ابی هریره و حذیفه بن الیمانی و ابی سعید الخدری و غیرهم رض
که برادران و خواهران اعیانی و علاتی با وجود جد وارث
نمی‌شوند چنانکه با وجود پدر بلکه جد جمیع مال را با وجود اینها

میگیرند و این قول ابی‌حنیفه رح و شریح و عطا و عروة
بن الزبیر و غیرهم است و قول ابوبکر صدیق است و [illegible] علی و
ابن مسعود و زید بن ثابت رضی الله عنهم آنست که برادران
اعیانی و علاتی با وجود جد وارث میشوند و این قول صاحبین
و مالک و شافعی رح است و از ساقط شدن جد اور از برادران
اخیافی با وجود جد اتفاق تمام مجتهدین است و باید دانست که جد
بعضی مانند پدر و بعضی مانند برادر است اما مانند پدر است در
محجوب کردن فرزندان مادر چنانکه پدر ایشانرا محجوب میکند
ایشان را و در آنکه جد اگر نکاح صغیر و صغیره دهد بعد بالغ شدن
خودها اختیار فسخ آن نکاح ندارند چنانکه در نکاح دادن پدر و در آنکه
برادر را ولایت انکاح نیست با وجود جد در ظاهر الروایت و در آنکه
جد بجای قصاص فرزند فرزند کشته نمیشود و در آنکه حلیله هر یکی از جد و
پسر پسر بر دیگر حرام است چنانکه حلیله پدر بر پسر و حلیله پسر
بر پدر و نیز در مقبول نشدن گواهی چنانکه گواهی پدر برای فرزند
و گواهی فرزند برای پدر مقبول نیست و در صحت استیلاد جد از کنیز
فرزند فرزند وقت نبودن پدر و در جائز نبودن دفع زکوة بسوی
جد و در صحیح بودن تصرف در نفس و مال فرزند فرزند مانند پدر او است

در اینکه اگر صغیر حی را جد و مادر باشند نفقه صغیر بر آن هر دو باعتبار میراث سه قسمت واجب شود دو قسمت بر جد و یک قسمت بر مادر چنانکه نفقه او بر برادر و مادر باشد و در اینکه اگر جد تنگدست باشد نفقه فرزند فرزند بر و واجب نیست چنانکه بر برادر و در اینکه صدقه فطر برای صغیر بر جد واجب نیست و در اینکه صغیر باسلام جد مسلمان نشود و در اینکه اگر اقرار کند که فلان پس فرزند فرزند من است و پسر زنده بود صرف از اقرارش نسب آن فلان ثابت نشود و در اینکه جد جر ولای فرزند فرزند بسوی موالی خود نمی کند و بسبب تعارض این احکام در مسئله جد با وجود برادران میان مجتهدین اختلاف است و علی کرم الله وجهه و زید بن ثابت و ابن مسعود و غیرهم رض بعد اتفاق خودها بر وارث گردانیدن برادران با وجود جد اختلاف دارند در کیفیت قسمت پس نزد علی کرم الله وجهه مقاسمه در میان جد و برادران مادامیکه قسمت جد از سدس کم نشود درست است و وقتیکه از سدس کم گردد سدس او را باید داد چنانکه اگر با جد دو یا سه یا چهار برادر عینی باشند مقاسمه برای جد بهتر است و اگر پنج برادر باشند مقاسمه و سدس برابر است و اگر شش برادر باشند

سدس برای او از مقاسمه بهتر است و نیز برادران علاتی نزد وی کرم الله وجهه در قسمت محسوب نیند حتی اگر با جد یک برادر عینی ویک برادر علاتی باشد متروکه میان جد و برادر عینی بالمناصفه باشد و نیز نزد وی کرم الله وجهه جد تنها خواهران را که برادر با آنها نبود اصلاً عصبه نمی کرد اند بلکه خواهر نزد وی صاحبه فرض بود پس اگر با جد یک خواهر عینیه ویک خواهر علاتیه بود نصف متروکه برای خواهر عینیه و سدس آن برای علاتیه و باقی برای جد بود و مذهب ابن مسعود رض این است که مقاسمه میان جد و برادران وقتی است که حصه جد از ثلث کم نشود و او رض درین حکم موافق زید رض است و اینکه در مقاسمه برادران علاتی با برادران اعیانی محسوب نیند و تنها خواهران با جد صاحبه فرض اند او رض درین حکم موافق است با علی رض و مصنف قول زید رض را در کتاب خود ذکر کرده نه قول علی و ابن مسعود رض را نظر براینکه صاحبین رح در مقاسمه قول زید اختیار کرده اند و هر کاه در مسئله ابو حنیفه رح بجانبی باشد و صاحبین رح بجانبی مفتی را اختیار است هر جانب را که خواهد اختیار کند و نزد زید بن ثابت رض برای جد با وجود برادران و خواهران اعیانیه و علاتیه

و نبودن صاحب فرض دیگر از مقاسمه و ثلث جمیع ترکه هرچه
بهتر بوده اختیار باید کرد و تفسیر مقاسمه این است که جد را در
قسمت مثل یکی از برادران گردانیده شود و قسمت کرده شود متروکه
را میان او و میان خواهران باینطور که مرد را مانند حصه دو زن بود و نصیب
جد با برادران مانند نصیب یکی از برادران باشد زیرا چه جد
بوجهی مانند پدر است و بوجهی مانند برادر پس رعایت هر دو وجه کرده
شد یعنی او را مانند پدر گردانیده شد در محجوب کردن
برادران اخیافی و مانند برادر در قسمت میراث مادامیکه مقاسمه
برای او نیکو بود پس اگر مقاسمه برای او نیکو نبود ثلث متروکه
بوی باید داد زیرا چه او با وجود اولاد وارث سدس است
پس با برادران وارث دو چند آن خواهد بود و نیز اگر متروکه
میان مادر و پدر تقسیم باید مادر را ثلث و پدر را ثلثان می باشد
حال آنکه هر دو بدرجه اولی اند پس جد و جده که در درجه دوم اند و
حصه جده سدس است باید که جد را دو چند آن یعنی ثلث باشد
پس هرگاه جد با یک برادر باشد نصف متروکه بمقاسمه برای او از
ثلث نیکو است و اگر با دو برادر باشد مقاسمه و ثلث مساوی است
و اگر با سه برادر باشد ثلث برای او نیکو است زیرا چه

در ینصورت بمقاسمه او را ربع میرسد و اگر با جد دو یا سه خواهر
عینیه یا علاتیه باشند برای جد مقاسمه نافع‌تر است و اگر با او چهار
خواهران باشند مقاسمه و ثلث مساویست و اگر خواهران از
چهار زیاده باشند ثلث برای جد نیکو است و برادران و خواهران
علاتیه را مع برادران و خواهران اعیانی در قسمت
میان جد و برادر برای اضرار جد اخی برای نقصان نصیب جد
داخل باید کرد و بعد از آن هرگاه جد نصیب خود گیرد برای در
یک صورت که گفته خواهد شد برادران یا خواهران علاتی بی
نصیب از میان برآورده شوند و باقی متروکه را بقدر نصیب
جد ببرادران و خواهران اعیانی باید داد زیرا که برادران
یا خواهران علاتی بوقت نبودن برادران یا خواهران اعیانی
وارث میشوند و با وجود آنها وارث نمیشوند پس وراثت برادران
و خواهران علاتی در حق جد و سقوط آنها در حق برادران و خواهران
اعیانی اعتبار کردن ضرور شد پس در قسمت متروکه برای کم کردن
نصیب جد محسوب خواهند شد لیکن چیزی نخواهند گرفت چنانکه محسوب
میشود برادر علاتی در نقصان نصیب مادر و خود محجوب میشود مثلا گذارد
میت مادر و یک برادر عینی و یک برادر علاتی را درینصورت بسبب

برادر علاتي با برادر عيني مادر را سدس تركه باشد و برادر علاتي بسبب برادر عيني محجوب بود پس اگر با جد يک برادر عيني و يک برادر علاتي بود مقاسمه و ثلث مال ساوي باشد و ثلث براي جد و باقي براي برادر عيني بود و برادر علاتي بي نصيب بدر رود با آنکه براي تقليل نصيب جد در حساب داخل باشد و اگر در صورت مذکوره بجاي برادر علاتي يک خواهر علاتيه فرض کرده شود مقاسمه براي جد نيکو بود دو سهم از پنج باشد دو از آن براي جد و باقي که سه است براي برادر عيني بود و خواهر علاتيه را هيچ نبود و بايد دانست که برادران و خواهران علاتيه بي نصيب از ميان بر آورده شوند مگر وقتيکه يک خواهر عينيه باشد چه هر گاه او مقدار فرض خود اعني نصف تركه را بعد نصيب جد گيرد و چيزي باقي ماند پس آن را برادران يا خواهران علاتيه گيرند و اگر چيزي باقي نماند براي آنها هيچ نبود چنانکه گذارد ميت جد و يک خواهر عينيه و دو خواهر علاتيه پس براي دو خواهر علاتيه عشر تركه باقي مي‌ماند و مسئله نيست تصحيح مي پذيرد و درين صورت مقاسمه براي جد نيکو است زيرا چه او مانند يک برادر گردانيده شد پس گويا در مسئله پنج خواهران جمع شدند و جد را از پنج دو باشد و سه باقي مي‌ماند ليکن

حصه خواهر عینیه نصف کل است و آن دو و نیم بود پس کسر لازم
آمد لهذا پنج را بمخرج نصف که دو است ضرب کردیم ده حاصل شد
جد را ازان چهار بود و خواهر عینیه را پنج و یک سهم که باقی ماند حق
خواهران علاتیه است و بر آنها ست قسیم نیست پس عدد رؤس
آنها را در ده ضرب کردیم بیست بشد و مسئله تصحیح پذیرفت و جد را
ازان هشت و خواهر عینیه را ده و خواهران علاتیه را دو بود و اگر
درین مسئله بجای دو خواهر علاتیه یک خواهر علاتیه فرض کرده شود
پس برای خواهر علاتیه هیچ باقی نخواهد ماند زیرا چه برای جد درینجا
مقاسمه از ثلث ترکه بهتر است و آن نصف ترکه است و باقی نصف دیگر
برای خواهر عینیه است پس برای خواهر علاتیه هیچ باقی نمی ماند و
وقتیکه با جد دو خواهر عینیه یا زیاده بر آن باشند برای خواهر علاتی
را هیچ نخواهد بود زیرا چه جد را اگر ثلث ترکه از مقاسمه بهتر یا برابر
مقاسمه باشد او ثلث ترکه خواهد گرفت و قسمت خواهران عینیه دو ثلث
که مقدار فرض آنهاست خواهد بود پس برای برادر یا خواهر علاتی
هیچ باقی نخواهد ماند و اگر مقاسمه برای جد بهتر باشد نصیب او زیاده
بر ثلث خواهد بود و باقی که کمتر از دو ثلث و هم کمتر از فرض خواهران
عینیه است برای آن خواهران خواهد بود و برای علاتی هیچ نخواهد ماند

واگر با آنها یعنی با جد و برادران و خواهران اعیانی یا علاتی یا
اعیانی و علاتی هر دو صاحب فرض دیگر مختلط شود پس برای جد
بعد فرض آن صاحب فرض دیگر انچه افضل از سه چیز بوده
اختیار باید کرد و آن سه چیز عبارت است از مقاسمه و ثلث
باقی بعد فرض صاحب فرض و سدس تمام ترکه مثال افضل بودن
مقاسمه این است که مثلا میت گذارد شوهر و جد و برادر
را که اصل مسئله بسبب وجود نصف از دو است یک سهم ازان
شوهر را و دیگر یک سهم جد و برادر را مناصفه بود اما یک بر دو
کسر راست نمی آید لهذا دو را در اصل مسئله یعنی دو ضرب کردیم
چهار حاصل شد شوهر را نصف آن یعنی دو سهام و هریک از
جد و برادر را یکیک سهم بود پس جد را بسبب مقاسمه ربع تمام
ترکه است که افضل است از سدس و نیز از ثلث مابقی زیرا چه
این ثلث باقی در حقیقت سدس تمام ترکه است و مثال افضل
بودن ثلث مابقی بعد فرض صاحب فرض این است که میت
گذارد جد و جده و دو برادر و یک خواهر عینیه را که اصل
مسئله از شش است جده را سدس آن پس باقی پنج می باشد
اما چون ثلث صحیح از پنج بر نمی آید و ضابطه است که اگر ثلث کسر

اعنی قسمت عشر صحیح از مقسوم برآید مخرج آن قسمت کسر را در مقسوم
ضرب نمایند لهذا مخرج ثلث را که سه باشد در شش که مقسوم است ضرب کردیم
هیژده حاصل شد جده را سدس آن که سه باشد از روی فرض است
باقی پانزده ماند ثلث آن که پنج است جد را و از باقی که ده است هر یک
از دو برادر را چهار و خواهر را دو سهام بود پس جد را در این مثال
ثلث ترکه از مقاسمه و هم از سدس ترکه افضل است برای اینکه
مسئله این صورت بر تقدیر مقاسمه نیز از شش می شود از آن جده را
یک دادیم باقی پنج ماند و چون جد بمنزله دو خواهر است پس او و دو برادر
و یک خواهر مانند هشت خواهر باشند و پنج بر هشت راست نمی آید و در میان
پنج و هشت تباین است پس مجموع عدد رؤس که هشت است در اصل مسئله
که شش است ضرب کردیم چهل و دو حاصل شد که مسئله از این تصحیح
می پذیرد از این چهل و دو جده را هشت است که سدس آن باشد
و از باقی سی و پنج هر یک از جد و دو برادر ده ده سهام است و بخواهر
پنج و نیز ظاهر است که جد را پنج حصه از هیژده بهتر است از این ... حصه
از چهل و دو مشو و وجه افضل بودن ثلث ترکه از سدس ترکه در این مثال
آن است که مسئله در صورت اعتبار سدس برای جد نیز از شش
میشود جده را سدس آن و جد را نیز سدس بود و باقی چهار در میان خواهر

و دو برادر می ماند و اینها هفت نفر ند پنج خواهر باشند و چهار برمی راست
نمی آید و در میان چهار و پنج تباین است پس مجموع عدد رؤس را که پنج
است در اصل مسئله اعنی در شش ضرب کردیم سی حاصل شد بهر یکی
از جد و جده پنج پنج و بهر یکی از دو برادر ثابت هشت و خواهر چنانکه هم میرسد
درین صورت هم ظاهر است که جد این سهام از هر دو افضل است ازین جهت که از ثلث
می شود و مثال افضل بودن سدس تمام ترکه اینست که میت مثلا
گذاره جد و جده و یک دختر و دو برادر را که اصل مسئله برای
جمع شدن نصف و سدس از شش است دختر را نصف آن
است که سه باشد و جده را سدس آن است که یک باشد باقی
می ماند دو سهام پس اگر برای جد با دو برادر مقاسمه اختیار کرده
شود دو ثالث یک سهم جد را باشد و اگر برای او ثلث ما بقی اختیار
کرده شود نیز دو ثلث یک سهم باشد اما اگر سدس تمام ترکه
او را داده شود یک سهم کامل او را باشد که افضل از مقاسمه و ثلث
ترکه است لیکن این مسئله را برای درستی قسمت تصحیح باید کرد
چه بر روش کمه از ما بقی دو سهام چون یک سهم جد را داده شود
یک سهم دیگر بر دو برادر راست نمی آید پس دو را در اصل مسئله
اعنی شش ضرب کردیم دوازده حاصل شد که تصحیح این مسئله است

و وقتیکه ثلث باقی برای جد افضل بود ولیکن از باقی ترکه
ثلث صحیح نه بر آید پس باید که مخرج ثلث را در اصل مسئله
ضرب کرده شود چنانکه تفصیل آن گذشت در افضلیت ثلث باقی
از مقاسمه و از سدس کل مال و اکدرنیه وارث گذارد جد
و شوهر و یک دختر و مادر و یک خواهر عینیه یا علاتیه را پس
آن خواهر بسبب دختر عصبه میگردد و جد را سدس ترکه افضل میشود
و مسئله عول میکند بسوی سیزده و خواهر را هیچ نمیباشد
در بنصورت مسئله بسبب جمع شدن نصف و ربع و سدس از دوازده است
و عول میشود تا سیزده برای اینکه دختر را نصف دوازده بود که شش است و شوهر را
ربع آن که سه است و جد را سدس آن که دو است و مادر را
نیز سدس آن که دو است پس مجموع سیزده گردید و دوازده
تا سیزده معول شود و چون مسئله عائله شد باقی چیزی که عصبه
است هیچ باقی نماند و جد که سدس بدل گرفت اخذ آن بسبب ارث است
نه بجهت عصوبت و حسب افضل بودن سدس ترکه بود
و نظیر مثال این است که از سیزده دو سهم تمام او را حاصل است
و در صورت مقاسمه دو وثلث از دوازده سهام ربع آن که سه
است شش سهم و نصف آن که شش است باشد و دختر و ... پس آن

که دو باشند تا در تکسیر دبرای جد و خواهر یک. باقی می ماند پس جد که
بمنزله دو خواهر است با خواهر بمنزله سه خواهر گردید و یک بر سه
راست نمی آید سه را در دوازده ضرب کنیم سی و شش حاصل
شود و ازین تصحیح ذکر را [illegible] شوهر را نه و مادر را شش سهام
و باقی سه سهام می ماند دو از ان جد را و یک خواهر را باشد و
ظاهر تر است که دو سهام سیزده افضل است از دو سهام سی
و شش و در صورت گرفتن جد ثلث چیزیکه بعد فرض صاحبان فرض
باقی می ماند نیز [illegible] حال است زیرا جد در صورت مذکوره بعد فرض
صاحبان فروض یک باقی می ماند و ثلث صحیح از ان نمی براید پس مخرج
ثلث را که سه است چون در دوازده ضرب کنیم نیز سی و شش حاصل
میشود و باید دانست که زید بن ثابت رض خواهر عینیه یا
علاتیه را با وجود جد صاحبه فرض نمیگرداند بلکه عصبه میگرداند
مگر در مسئله اکدریه که درینجا خواهر عینیه یا علاتیه را
صاحبه فرض گردانده من بعد قسمت جد را هر چه از روی فرض
باشد با قسمت خواهر جمع کرده درمیان جد و خواهر
بروش مقاسمه قسمت میکند برای اینکه مقاسمه
برای جد درینجا از سدس و ثلث ما بقی بهتر است و آن

مسئلهٔ اکدریه این است که میت گذارد شوهر و مادر و جد و یک خواهر عینیه یا علاتیه را اصل مسئله برای جمع شدن نصف و ثلث و سدس از شش است اما تا نه عول میکند بر این روش که از شش شوهر را نصف و آن سه است و مادر را ثلث و آن دو است و جد را سدس و آن یک است و برای خواهر هیچ باقی نمی ماند بنابر آن بر مسئله نصف آن که سه باشد زیاده کردیم نه شد من بعد نصیب خواهر را با نصیب جد جمع کردیم چهار شد و چون جد با خواهر بمنزلهٔ سه خواهر است و چهار بر سه راست نمی آید و در میان چهار و سه تباین است سه را در نه که اصل مسئله با عول است ضرب کردیم بیست و هفت حاصل شد که مسئله از بیست و هفت تصحیح می پذیرد از بیست و هفت شوهر را نه سهام بقاعده که در تصحیح وغیره گذشت و مادر را شش سهام و جد را سه سهام و خواهر را نه سهام میرسد من بعد نصیب جد را با نصیب خواهر چون جمع کرده شود دوازده میگردد این دوازده را بر جد و خواهر بطریق مذکور قسمت کرده جد را هشت سهام و خواهر را چهار سهام باید داد و درین مسئله برای جد مقاسمه از سدس و ثلث مابقی بهتر است پس زید رض خواهر را درینجا اولا صاحبه فرض گردانید برای اینکه با کلیه از میراث محروم

نمیکرددو بالآخره او را عصبه کردانید برای اینکه شدت او از جهت جد که بمنزله برادر است زیاده نکردد و در مسائلی که مقدم بر بن مسائل کذشت وجود دختر مانع ذی فرض شدن خواهر میکند و در مسئله اکدریه آن مانع نیست و اکدر بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم نام مردی قبیله است و چون زنی از آن قبیله این ورثه را کذاشته وفات کرده بود این را اکدریه نام نهاده شد و اهل عراق این مسئله را بسبب شهرت غرّا نام نهاده اند غرّا بفتح غین و تشدید را بمعنی آفتاب و روشن است و اکر درین مسئله بجای خواهر برادر باشد یا دو خواهر باشند عول هم نیست و اکدریه هم نیست در صورت بودن برادر بسبب عدم عول اینکه سدس ترکه برای جد بهتر است و مسئله از شش است هرکاه شوهر نصف آن که سه باشد و مادر ثلث آن که دو باشد بکیرد غیر از یک سهم که سدس است باقی نمی ماند و اس برای جد بود و برادر بی نصیب باند چنانکه در مسئله سابقه نصیب خواهر هیچ نبود زیرا که حق جد از سدس باتفاق علما کم نباید است که ازین یک به برادر هم چیزی علاوه شود و سبب نبودن اکدریه اینکه برادر باتفاق علما عصبه است زیرا ثابت نمی تواند که او را صاحب فرض کردانند بخلاف خواهر که در

اکدریه است و در صورت بودن دو خواهر سبب عدم عول آنکه دو خواهر
مادر را از ثلث بسوی سدس می آرند اصل مسئله از شش است
شوهر را سه سهام و مادر را سدس آن اعنی یک سهم و جد را
نیز سدس اعنی یک سهم و باقی یک برای دو خواهر چون یک
بر دو راست نمی آید دو را در اصل مسئله که شش است ضرب کردیم
دوازده حاصل شد که تصحیح مسئله است بخلاف اکدریه که برای خواهر
هیچ در انجا باقی نمی ماند و در ینصورت که دو خواهر باشد اصول زید بن
ثابت مستقیم است که سدس برای جد با مقاسمه برابر و از ثلث
مابقی بهتر است والله اعلم

باب مناسخه

در لغت بمعنی بردن چیزی از جای بجای و در اصطلاح این علم
نقل کردن حصه بعض وارث موت او پیش از قسمت بسوی وارث
او و بیان آن این است که اگر بعض از نصیبها پیش از قسمت میراث
شود یا نظر که شخصی بحضور وارثان چند فوت کند و بعد از ان یکی
از ان وارثان پیش از قسمت ترکه شخص مذکور بمیرد و نصیب او از ترکه
مذکوره قبل از قسمت میراث شود پس درینجا سه صورت است
یکی آنکه ورثه میت دوم همان ورثه میت اول باشند و دیده قسمت هیچ

تغیر نیفتد دوم آنکه ورثه میت دوم همان وارثان میت اول باشند.
لیکن در قسمت تغیر بوقوع آید سیوم آنکه وارثان میت دوم غیر وارثان
میت اول باشند در صورت اول که در قسمت هیچ تغیر نیفتد ذکر میت دوم
فایده ندارد آن را اعتبار نباید کرد و یکبار قسمت باید نمود چنانکه هرگاه
میت گذارد پسران و دختران را از بطن زوجه واحده یکی از دختران مذکوره
پیش از قسمت بمیرد و وارث دختر مذکوره سوای آن برادران وخواهران
اعیانی نباشند پس بدون ذکر میت دوم که دختر متوفاة باشد ترکه
را در میت اول فیما بین ورثه زنده یکبار قسمت باید نمود و در صورت دوم که
در قسمت تغیر واقع شود چنانکه هرگاه میت گذارد پسر را از بطن یک
زوجه و سه دختر را از بطن زوجه دیگر و من بعد یکی از این دختران بمیرد
و بگذارد همان ورثه میت اول را اعنی دو خواهر عینیه و برادر علاتی را و نیز
در صورت سیوم که وارثان میت دوم غیر وارث میت اول باشند
چنانکه زنی بگذارد شوهر و دختر و مادر را من بعد
شوهر مذکور پیش از قسمت ترکه وفات یابد و بگذارد زوجه و مادر
و پدر را من بعد دختر مذکوره پیش از قسمت ترکه فوت کند
و بگذارد دو پسر و یک دختر و جده را و این جده مادر زنی است
که اولا فوت شده است و بعد از آن جده مذکوره بمیرد و وارث

کذارد شوهر ودو برادر را پس فایده آن اینست که مسئله میت اول را بقواعد سابق تصحیح نموده سهام هر وارث او را از ان بایدداد پس بعد مسئله میت دوم را بهمان قواعد سابق تصحیح نموده در میان تصحیح میت دوم و در میان چیزیکه میت دوم را از میت اول است و آن چیز را مافی الید گویند نظر باید کرد که از سه حال خالی نخواهد بود مماثلت موافقت مباینت پس اگر مافی الید بر تصحیح دوم بقسمت مماثلت راست آید پس احتیاج بسوی ضرب نیست بر آن قیاس که در باب تصحیح گذشت که سهام هر فریق اگر بر آنها بدون کسر راست آید ضرب نباید نمود زیرا چه تصحیح اول درینجا بمنزله اصل مسئله است و تصحیح دوم بمنزله آن رؤس است که قسمت بر آنها در تصحیح اول کرده می شود و مافی الید میت دوم بمنزله سهام ایشان از اصل مسئله است حاصل این است که بنابر راست آمدن مافی الید بر تصحیح دوم هر دو مسئله میت اول و میت دوم از تصحیح اول مستقیم می شوند واحتیاج بضرب نیست چنانکه در مثال بودن ورثه میت دوم غیر ورثه میت اول کو زنی وفات یافت و شوهر و دختر و مادر را گذاشت من بعد شوهرش پیش از قسمت میراث مرد و زن و جهه ما در و پدر

واگذاشت بایصورت

مسئلۀ رد یه تصحـ ۱۶ رمـ

مادر	دختر	شوهر
زهره	ماهده	زید
۳	۹	۴

۴ زید مسـ تقسیم مافی الید ۴

پدر	مادر	زوجه
۲	۱	۱

مسئله میت اولی ازردیه است زیرا چه اصل مسئله بسبب جمع شدن ربع ونصف وسدس از دوازده است وهرگاه شوهر ربع آن را که سه است ودختر نصف آنرا که شش است ومادر سدس آنرا که دو است گرفت یک باقی ماند وکسی دیگر حقدار آن نیست پس رد آن بردختر ومادر بقدر سهام آنها واجب شد ومسئله رابسوی اقل مخارج فرض شوهر که غیر اهل رد است رد کرده شد وآن چهار است ووقتیکه شوهر ربع آنرا که یک باشد بگیرد سه سهام باقی ماند وسه بر چهار سهام که مسئله دختر ومادر از روی رد باشد راست نمی آید ودرمیان هردو تباین است پس این چهار را که بمنزله رؤس است وزن آن چهار که اقل مخرج فرض غیر اهل رد است ضرب کردیم

شانزده حاصل گردید که مسئله ازین تصحیح صحیح بذیرد پس شوهر را
ازان چهار سهام و دختر را شش سهام و مادر را شش سهام است
بعد از چون شوهر فوت کرد مافی الید او که چهار است بر وارثانش
بدون کسر منقسم می شود بایطور که زوجه را ربع آن که یک است
و مادر را ثلث دو ثلث مابقی که نیز یک است بمادر و باقی که دو است بپدر
داده شود پس درین مسئله مافی الید زوج از تصحیح اول بر تصحیح دوم
مستقیم شد و هر دو مسئله هر دو میت از تصحیح اول درست شد و اگر مافی الید
بر تصحیح دوم راست نیاید از دو صورت خالی نخواهد بود
یا در میان مافی الید و تصحیح دوم توافق خواهد بود یا
تباین در صورت توافق وفق تصحیح دوم را هر چه باشد در تمام
تصحیح اول ضرب باید کرد بر آن قیاس که در باب تصحیح گذشت
که هرگاه سهام بر یک طایفه راست نیاید و در میان سهام و رؤس
طایفه مذکور توافق باشد وفق عدد رؤس را در اصل مسئله
ضرب باید نمود همچنان درینجا وفق تصحیح دوم را که آن بمنزله رؤس
است در تصحیح اول که بجای اصل مسئله است ضرب کنند تا حاصل شود
چیزیکه هر دو مسئله ازان تصحیح بذیرد و اگر میان مافی الید از
تصحیح اول و میان تصحیح دوم نسبت تباین بود تمام تصحیح

دوم راده و تمام تصحیح اول ضرب باید کرد بر آن قیاس
که در باب تصحیح در صورت تباین میان سهام و رؤس گفته شده و هرچه
از ضرب ده رهردو صورت تباین و توافق حاصل شود مخرج
مسئله میت اول و میت دوم خواهد بود و این حاصل ضرب را که
تصحیح مسئله میت اول و دوم گویند مبلغ می نامند و سهام هر یکی
از ورثه را از ان مبلغ که حاصل ضرب تباین یا توافق باشد بدین روش
باید دریافت که سهام ورثه میت اول در صورت توافق در وفق تصحیح
دوم که مضروب در تصحیح اول است یا در صورت تباین در جمیع
تصحیح دوم ضرب باید کرد حاصلش سهام آن ورثه خواهد بود
و سهام ورثه میت دوم را که از تصحیح دوم است در صورت موافقت
در وفق ما فی الید و در صورت تباین در تمام ما فی الید ضرب
باید کرد حاصلش سهام آن ورثه خواهد بود مثال توافق در میان
ما فی الید و تصحیح دوم مثال مذکور است که چون گذاشت شوهر
دختر و مادر را من بعد شوهر مذکور پیش از قسمت ترکه وفات یافت و گذاشت
زوجه و مادر و پدر را من بعد دختر مذکوره پیش از فوت کرد و گذاشت جده
و دو دختر پدر را یا بصورت ...

۳۴
———
۱۶
———
۴ ردیه
———

رمت

شوہر	دختر	مادر
زید	ہندہ	زہرہ
۴	۹	۳
		۶

۴
——— مستقیم زید مافی الید ۴

زوجہ	مادر	پدر
لطیفہ	نصیرہ	عابد
۱	۱	۲
۳	۲	۴
		۳۱۰

۹
——— توافق بالثلث ہندہ مافی الید ۹

جدہ	دختر	برادر	برادر
زہرہ	زبیدہ	بکر	بشر
۱	۳	۱	۱
۳	۹	۳	۳

میت دوم کہ زید باشد از ورثہ میت اول است وانچہ از تصحیح اول

یافته بود چون بر مسئله او درست راست می آید او را اصحاب مسئله اولی

همدا نمیدند این میت سیوم را بمیت دوم شان میکند و مافی الید دختر

مذکوره از تصحیح اول نه است و مسئله دختر مذکوره که جده و دختر و دو برادر

را گذاشته است از شش است یک سهم جده را و سه سهام

دختر را و هر یک از دو برادر یک یک سهم میرسد اما نه سهام که مافی الید

است بر شش راست نمی آید و درمیان نه و شش توافق بثلث است

پس ثلث تصحیح این میت را که دو باشد در تمام تصحیح میت اول

ضرب کردیم سی و دو حاصل شد که مخرج هر دو مسئله است

بعد از جای دریافت سهام هریکی از ورثه میت اول انچه از شانزده

بود در وفق مسئله دختر متوفاة مذکوره که دو باشد ضرب باید کرد

حاصلش نصیب هر یکی از آن وارثان خواهد بود و سهام هر یکی از ورثه

میت دوم که باعتبار ظاهر سوم باشد انچه از شش بود در وفق

مافی الید او و آن سه است ضرب باید نمود حاصلش نصیب هر یکی از این

ورثه خواهد بود بدین تفصیل که از شانزده سهام دختر میت اولی را

نه بود چون آن را در دو که وفق تصحیح دوم است ضرب کردیم هژده

حاصل شد که نصیب او است و سهام مادر شش بود چون سه را در وفق

مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد که نصیب مادر مرقومه است و

شوهر را چهار سهام بود چون آن را در دو وفق مذکور ضرب کردیم هشت حاصل شد که نصیب او است و این هشت بدون کسر بر ورثهٔ او منقسم می پذیرد زوجه اش را دو سهام برای اینکه یک سهم او را بود یک را در دو که مضروب از تصحیح دوم در تصحیح اول است ضرب کردیم همان دو حاصل شد و مادرش را نیز دو سهام بهمین قیاس و پدرش را چهار سهام نیز بهمین قیاس و از شش سهام که تصحیح مسئله میت دوم است جده را یک سهم بود چون آن را در وفق مافی الید او یعنی در سه ضرب کردیم همان سه حاصل شد که قسمت او است و دختر را سه سهام بود سه را در وفق مذکور ضرب کردیم نه حاصل شد که قسمت او است و هر یکی از دو برادرش سه سهام است بهمین قیاس که گذشت پس مجموع سهامهای مذکوره میت دوم هژده باشد و این هژده مافی الید دختر متوفاة از ان حاصل ضرب است که مخرج هر دو مسئله شد و مثال تباین درمیان مافی الید و تصحیح دوم این است که میت مثلا گذاشت زوجه و دختر و برادر علاتی را بعده برادر مذکور پیش از قسمت فوت کرد و گذاشت مادر و دختر و دختر پسر را باینصورت

زید

مه

زوجه	دختر	برادر علاتی
ناصره	زینب	بشر
۱	۴	۳
۵۰	۲۰	مه

۵

بالرد مه ۱۵

۶

مه تباین بشر مافی یده ۳

مه

مادر	دختر	دختر پسر
عابده	فایه	صالحه
۱۰	۳	۱
۳	۹	۳

مسئله میت اول بسبب جمع شدن ثمن و نصف از هشت است و بر ورثه او بدون کسر منقسم میشود یک سهم زوجه را و چهار سهام که نصف ترکه باشد دختر را و باقی سه سهام برادر علاتی را و تصحیح مسئله میت دوم از روی رد پنج است مادر را یک سهم و دختر را سه سهام و دختر پسر را نیز یک سهم چنانکه در باب رد گفته شد اما چون مافی الید میت دوم که سه است بر تصحیح دوم راست نمی آید و درمیان هردو

متباین است پس تمام تصحیح دوم اعنی پنج را در تصحیح اول اعنی در هشت
ضرب کردیم چهل حاصل شد که مخرج هر دو مسئله است و سهام
هر وارثه بدین روش باید دریافت که در میت اول زوجه را یک
سهم بود یک را در تصحیح دوم که پنج و مضروب در تصحیح اول است ضرب
کردیم همان پنج حاصل شد که نصیب اوست و دختر را چهار سهام بود
آن را نیز در همان پنج ضرب کردیم بست حاصل کرد که نصیب اوست
و برادر علاتی را سه سهام بود آنرا در مضروب مذکور ضرب کردیم
پانزده حاصل شد که نصیب اوست و حالا همین مافی الید ش گردید
که در تصحیح مسئله او که پنج است منقسم می گردد و در میت دوم
نصیب مادر یک سهم بود در مافی الید او که سه است ضرب کردیم
همان سه حاصل شد که نصیب مادر است و دختر را سه سهام بود سه را
در مافی الید مذکور ضرب کردیم نه حاصل شد که نصیب اوست و دختر پسر را نیز
یک سهم بود پس قیاس سه سهام او را باید کرد اگر شخص سوم یا چهارم
یا متجاوز از ورثه میت از شخص نسر که بمیرد مافی الید بر تصحیح راست
نیاید مبلغ را که مخرج مسئله میت اول و میت دوم است و نیز بر
ورثه هر دو راست آمده است در عمل بجای تصحیح مسئله اول اعتبار
باید کرد و مسئله سوم را که متعلق میت سوم است بجای

مسئلهٔ دوم باید دانست وگویا میت اول ودوم یک میت شده مع ... دومیت چهارم ومیت پنجم هم چنین عمل بنمایند ... میتهای زیاده برینها نیز همچنین عمل است زیرا چه هرگاه تصحیح میت اول ودوم وسیوم وچهارم وپنجم یکی شد گویا تمام آن میتها یک میت شده وطریق این عمل از مثالی که برای عدم راست آمدن باقی الهند بر تصحیح دوم آورده شد توان دریافت

باب ذوي الارحام ذوي الارحام

در لغت بمعنی صاحبان خویشی رحم است ودر اصطلاح این علم ذو الرحم آن خویش باشد که صاحب فرض وعصبه نبوده چنانکه در اول کتاب گذشته اند ودر عدم توریث ذوي الارحام باوجود ذوي الفروض وعصبات اتفاق علما است ووقت نبودن ذوي الفروض وعصبات در توریث ذوي الارحام مجتهدان اختلاف کرده اند اکثر صحابه مثل حضرت عمر وعلی وابن مسعود وغیرهم بتوریث ذوي الارحام قایلند ومجتهدان مثل امام ابوحنیفه وابو یوسف ومحمد وزفر رح وتابعین ایشان همین قول فتوی داده اند وزید بن ثابت رض گفته است که ذوي الارحام را میراث نیست بلکه وقت نبودن صاحبان فرض وعصبات ترکهٔ میت را در بیت المال باید نهاد وشافعی ومالک رح این قول را اختیار کرده اند وباید دانست که ذوي الارحام

چهار صنف اند صنف اول آن کسانند که بسوي میت منتسب شوند
وایشان فرزندان دختران اند اگرچه فروتر باشند مرد باشند
یا زن و فرزندان دختران پسر اگرچه فروتر باشند مرد یا شند
یا زن وصنف دوم آن کسانند که میت بسوي آنها منتسب شود
و آن جدهاي فاسد وجدهاي فاسده اند اگرچه بالاتر باشند
جد فاسد چنانکه پدر مادر میت وپدر پدر مادر میت وجده فاسده چنانکه
مادر پدر مادر میت و مادر مادر پدر مادر میت وصنف سیوم آن کسانند
که بسوي مادر و پدر میت منتسب شوند و آنها فرزندان
خواهرانند اگرچه فروتر باشند مرد باشند یا زن و خواهران عینیه باشند
یا علاتیه یا اخیافیه و دختران برادران اگرچه فروتر باشند اعیانی
باشند برادران یا علاتي یا اخیافي و پسران برادران اخیافي اگرچه
فروتر باشند و در مثال سیوم برادران را بقید اخیافي ذکر کرده شد
براي اینکه پسران برادران اعیاني وعلاتي عصبات اند و در صورت
پسران برادران بدون قید اخیافي عصبات داخل ذوي الارحام مي شدند و صنف
چهارم آن کسانند که بسوي دو جد اعني پدر پدر وپدر مادر و دو
جده اعني مادر پدر و مادر مادر منتسب شوند و این صنف چهارم
فوق اند یکي عمه ها که خواهران پدر میت اند اگر خواهران عینیه یا علاتیه

پدر وینه بسوي جد پدري منسوب اند و اگر خواهران اخیافیه پدر ویند بسوي
جده پدري منتسب اند و دوم عمهاي اخیافی که براوران اخیافی پدر
باشند و نسبت اینها بسوي جده پدري میت است و سیوم خالها و
خالهها و اگر اینها برادران و خواهران اعیانی یا علاتی مادر میت اند پس
بسوي جد مادري میت منتسب اند و اگر خواهران اخیافیه مادر میت اند
بسوي جده مادري میت منتسب اند پس کسانیکه در این چهار صنف
مذکور شده و کسانیکه بواسطه اینها بسوي میت منتسب
شوند از ذوي الارحام باشند و در تقدیم بعض صنف بر صنف دیگر
اختلاف روایت از ابیحنیفه رح است ابو سلیمان از محمد
بن حسن و محمد از ابي حنیفه رح روایت میکند که
نزد یکترین این چهار صنف بسوي میت صنف دوم است
اگرچه بالاتر باشند پستر صنف اول و بعده صنف سیوم بعده
صنف چهارم بصفت مذکوره و ابو یوسف و حسن
بن زیاد و غیرهما از ابي حنیفه رح روایت مي کنند
به ترتیبي که بیان صنفها نموده شد اعني صنف اول از صنف دوم
و صنف دوم از صنف سیوم و صنف سوم از صنف چهارم در میراث
اولي و مقدم است بر قیاس ترتیب عصبات زیرا چه در عصبات

پسر مقدم است بعده پدر و بعده جد و بعده برادران و بعده عمها همچنین در ذوي الارحام بسبب نزدیکي قرابت صنف اولی بر دوم و دوم بر سوم و سیوم بر چهارم مقدم است صنف دوم با وجود صنف اول و صنف سیوم با وجود صنف دوم و صنف چهارم با وجود صنف سیوم وارث نمیشود و فتوی بر همین است و بر روایت اولی که سیابیان کرده است این است که جدي که پدر مادر باشد از فرزندان دختران قوي تر است زیرا چه زني که بدر در جه او است اعني مادر مادر صاحبه فرض است و زني که نیز بدر جه پسر دختر است اعني دختر دختر صاحبه فرض نیست و نیز بدر مادر را اتصال بمیت بیکواسطه برابر فرزند دختر است اما این جد را زیاده نزدیکي از روي حکم است بدلیل اینکه علما گفته اند که پدر مادر باکشتن فرزند دختر قصاصا کشته نمیشود بخلاف فرزند دختر که او بکشتن پدر مادر البته کشته میشود و لا بد روایت دوم که فتوی بر او است اینکه ذوي الارحام بوجهي بر روش عصوبت وارث میشوند زیرا چه از اینها نزدیکتر را بر دورتر مقدم کرده میشود مانند عصبه و نیز در عصبات پسران پسران میت بر جد پدري که پدر پدر باشد و بر دیگر عصبات مقدم اند اگر چه این جد بقصاص پسر پسر کشته نمیشود و پسر پسر بقصاص جد کشته میشود پس همچنین در ذوي الارحام فرزندان دختران بر جد مادري اعني پدر مادر

مقدم است بر قول ابی یوسف رح و محمد رح صنف سیوم که فرزندان
خواهران و دختران برادران و پسران برادران اخیافی باشند بر جد مادری
که پدر مادر را است مقدم است اگرچه مذهب صاحبین رح در جد
پدر پدر این است که مادامیکه مقاسمه برای وی از ثلث جمیع مال نیکو بود
مقاسمه حق وی است و برین قیاس می بایستی که صنف سیوم بر جد پدر
مادر مقدم نشود و بعض شارحین ذکر کرده اند که در بعض نسخه متن در بیان
مذهب صاحبین رح این عبارت واقع شده است زیرا که نزد صاحبین
رح هر یکی از صنف سیوم اولیاست از فرع خود و فرع آن اولی است
از اصل آن ولیکن ازین عبارت هیچ معنی نمی برآید پس آن از ملحقات
بعض طلبه قاصرین است نه از کلام شیخ لهذا در نسخهای قدیم یافته نشده

فصل در صنف اول

فرزندان دختران و فرزندان دختران پسر کسیکه از ایشان بسوی
میت نزدیکتر باشد به میراث اولی است چنانکه دختر
دختر از دختر دختر پسر اولی است زیرا که اول بیک واسطه و دوم بدو واسطه
بمیت منسوب است و اگر آنها در اتصال بمیت برابری درجه دارند
یعنی هریک بسوی میت بدو درجه یا بسه درجه شوند اما بعضی فرزند وارث
بعضی فرزند ذوی الارحام باشد حکم در صورت آن است که فرزند

وارث از فرزند ذي الرحم اولي است چنانكه ميت گذارده دختر
دختر پسر و پسر دختر دختر را اگرچه هر دو در درجه برابرند که بسوي
ميت بدو درجه متصل مي شوند اما دختر دختر بسر از پسر دختر دختر برتر است زيرا چه
اول فرزند صاحب فرض است و آن دختر پسر باشد و دوم فرزند ذي الرحم
است آن دختر دختر باشد و اگر در اتصال بميت برابري درجه
دارند وكسي از اينها فرزند وارث نباشد چنانكه دختر پسر
دختر و پسر دختر دختر يا هر يکي فرزند وارث باشد چنانكه پسر دختر
و دختر دختر و درين حال دو صورت است يکي آنكه اصلهاي اينها در صفت
ذكورت و انوثت موافق باشند چنانكه در مثالي که براي اتصال
هر يکي بوارث آورده شد دوم آنكه اصلهاي اينها در ذكورت و
انوثت مختلف باشند چنانكه در مثالي که براي نبودن فرزند وارث
آورده شد مس نزد ابي يوسف رح بقول اخير او و نزد حسن
بن زياد رح بهر دو صورت مذكوره رؤس متساوي الدرجه را
اعتبار كرده مال را بر آنها تقسيم بايد كرد پس اگر فروع
صرف مردان يا صرف زنان باشند نصيب هر يکي برابر خواهد شد
و اگر مرد با زن خواهد بود مرد را مانند نصيب دو زن باشد و محمد
رح در صورت موافقت اصلهاي ذكورت و انوثت با ابي يوسف و

حسن بن زیاد رح موافق است و در صورت وقوع اختلاف اصلها
در بین صفت مخالف آنها است و اولا اصلها را اعتبار میکنند
من بعد نصیب اصلها بفروع آنها میدهند پس اگر میت گذاشت
پسر دختر و دختر دختر را پس هر دو فرزندان وارث و متساوی الدرجه اند
و اصلهای هر دو در انوثت موافقت وارند نزد ابی یوسف رح
و حسن بن زیاد رح مرد را دو چند نصیب زن باشد باعتبار ابدان
فروع و صفات آنها یعنی سه حصه نموده دو ثلث به پسر دختر و ثلث بدختر
دختر باید داد و نزد محمد رح بنا بر موافقت اصلها در انوثت همین
تقسیم است و در آن مثال که میت گذاشت دختر پسر دختر
و پسر دختر دختر را نزد ابی یوسف و حسن رح تقسیم مال
فیما بین ایشان هر دو باعتبار ابدان مثل سابق است که سه قسمت
نموده دو قسمت بهر دو که پسر دختر دختر باشد و یک قسمت بزن
که دختر پسر دختر باشد باید داد و نزد محمد رح ترکه میت
در بطن دوم که در آن اولاد در ذکورت وانوثت اختلاف واقع شده
در میان اصول منقسم باید کرد من بعد همان قسمت اصل را بفرع
او باید داد و آن بطن دوم دختر دختر و پسر دختر است درین
بطن نصیب پسر دختر دو ثلث و نصیب دختر دختر یک ثلث است

از آن دو ثلث به دختر پسر دختر که نصیب پدرش بوده و آن ثلثی
که یک ثلث به پسر دختر دختر که نصیب مادرش بود بنا بر اعتبار
ششم نصیب اصل بفرع رسید و نصیب زن از نصیب مرد زیاده
شد برخلاف مذهب ابی یوسف و حسن رح و چون بقول محمد رح
درصورت بسیاری بطنها و وقوع اختلاف در اصلهای فروع تفصیل
می باید لهذا گفته میشود که هرگاه بطنهای بسیار واقع شوند همچنانکه
حال اصلها در بطن دوم معتبر است حال اصلهای بطنهای بسیار که
در ذکورت و انوثت مختلف باشد معتبر است چنانکه وقتیکه در فرزندان
دختران متساوی الدرجه بطنهای مختلف واقع شود ترکه
را بر اول بطن که در آن اختلاف در اصل بذکورت و انوثت
است قسمت باید کرد که مرد را دوچند نصیب زن باید داد و لیکن
قسمت بر مردان و زنان مردان آن بطن را طایفه علیحده و
زنان آن بطن را طایفه علیحده اعتبار باید نمود پس هرچه
بمردان رسیده است آنرا جمع نموده اگر اصلهائی که درمیان آن
مردان و فروع آنها اند در ذکورت و انوثت مختلف نباشد یعنی هرچه
باشند صرف مردان باشند یا صرف زنان باشند بر فروع آن
مردان قسمت باید کرد و اگر اصلهای مابین آن مردان و فروع در آن

قسمت مختلف باشند در اصل بالا که اختلاف در آن واقع است
قسمت باید نمود من بعد مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر
اعتبار کرده بر قیاس سابق قسمت باید کرد و همچنان هرچه بطایفه
زنان رسیده است آن را جمع نموده در صورت عدم اختلاف اصلهائی
که در میان آنها و در میان فروع آنها است بفروع آنها باید داد و در صورت
وقوع اختلاف در اصل بالاتر که اختلاف بذکورت و انوثت در آن
واقع است قسمت باید نمود و بهمین قیاس تا بنهایت فروع عمل
باید کرد چنانکه از این مثال روشن شود

دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	پسر	پسر	پسر
دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	پسر	پسر	پسر
دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	دختر	پسر	پسر	پسر	دختر	دختر	پسر
دختر	دختر	دختر	پسر	پسر	پسر	دختر	دختر	پسر	دختر	دختر	دختر
دختر	دختر	پسر	دختر	دختر	پسر	دختر	دختر	دختر	دختر	پسر	دختر
دختر	پسر	دختر	دختر	پسر	دختر	دختر	پسر	دختر	دختر	دختر	دختر
۱	۲	۳	۲	۴	۶	۳	۶	۹	۴	۸	۱۲

درینصورت دوازده کس از ذوی الارحام اند نه شخص زن اند و
سه شخص مرد اند و هر یکی ازین دوازده بیکدرجه است و آن بطن
ششم است واحدی فرزند وارث نیست و نزد ابیوسف و حسن بن زیاد
رح مسئله آن از پانزده صحیح میشود زیرا چه هر پسر بمنزله دو دختر

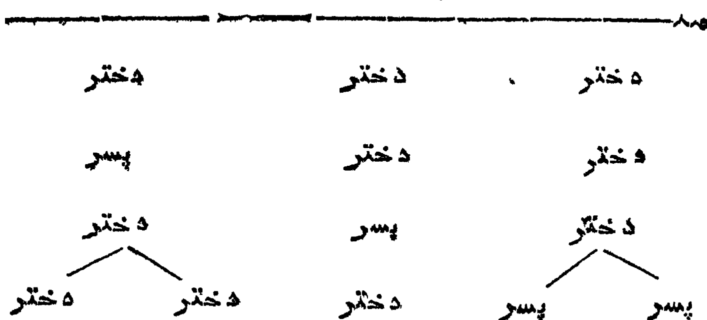
است پس مجموع پانزده دختر میگردد و بعدد همین رؤس ترکه را پانزده قسمت
نموده نه دختر را نه سهام و بهر یکی از سه پسر دو سهام است و نزد
محمد رح این مسئله از شصت تصحیح می پذیرد بدین روش که وقتیکه
ترکه را بر بطن اول که مختلف و برنه دختر و سه پسر مشتمل است برقیاسی
که در فروع گفته شد قسمت کردیم سه پسر را شش سهام رسید
و نه دختر را نه سهام پس مردان را وقتیکه یک طایفه اعتبار کردیم و نصیب
آنها را که شش است جمع نموده بسوی بطنهائی که از بطن اول فروتر
است نظر کردیم در بطن دوم بمقابل سه پسر اختلاف نیافتیم بلکه در
بطن سوم بمقابل سه پسر یک پسر و دو دختر را یافتیم شش سهام را
برین پسر و دو دختر قسمت کردیم بدین روش که مرد را دو چند
نصیب زن دادیم یک پسر را سه سهام رسید و دو دختر را سه سهام رسید
من بعد چون بطنهائی که درمیان پسر و فرع او است موافق در اصل ها
است نصیب پسر را که سه سهام است بفرع او دادیم بعده آن دو
دختر را یک طایفه اعتبار کرده و نصیب اینها را که سه است جمع نموده بسوی
بطون که از بطن سیوم فروتر و مقابل این طایفه است چون نظر کردیم در بطن
چهارم اختلاف نیافتیم بلکه در بطن پنجم بمقابل این طایفه یک پسر و
یک دختر یافتیم این سه سهام را برین دو قسمت کردیم پسر را دو سهام

ود دختر را یک سهم من بعد سهام هر یکی ازین دو دختر و پسر بفرع
هر یک که در بطن ششم است داده شود برین قیاس چون آن نه دختر
را یک طایفه گرفتیم و نصیب آنها را که نه است جمع کرده بسوی بطنهای
فروتر از بطن اول نظر کردیم در بطن دوم اختلاف نیافتیم بلکه در
بطن سیوم اختلاف یافته شد که بمقابل اینها شش دختر و سه
پسر است چون هر پسر را بمنزله دو دختر گرفتیم مجموع دوازده دختر
شد نه سهام که نصیب نه دختر بود بر دوازده مستقیم نمیشود و
در میان دوازده و نه توافق بثلث است ثلث دوازده را که چهار است
در اصل مسئله اعنی در پانزده ضرب کردیم شصت حاصل شد
که مسئله ازین تصحیح پذیرد و از اصل مسئله طایفه پسران را شش
بود چون آن را در چهار که مضروب در اصل مسئله است ضرب
کردیم بست و چهار حاصل شد هرگاه این بست و چهار را در بطن سوم
بر فروع پسران قسمت کنیم نصیب پسر دوازده سهام و نصیب دو
دختر دوازده سهام باشد من بعد نصیب پسر را که دوازده است
در بطن ششم بنابر عدم اختلاف بآخر فروع او داده شد و من بعد
هرگاه نصیب دو دختر را و آنهم دوازده است بر پسر و دختر که بمقابل اینها
در بطن پنجم اند قسمت کردیم پسر را هشت سهام و دختر را چهار

سهام رسید بعده سهام هر یکی ازین پسر ودختر بآخر فرعهای اینها
که در بطن ششم است دادیم و طایفه دختران را در بطن اول از
اصل مسئله نه سهام بود چون آن را در آن مضروب که چهار باشد
ضرب کردیم سی و شش حاصل گردید و وقتیکه بسوی بطنهای
فروتر از بطن اول نظر کردیم در بطن سیوم اختلاف یافتیم که
در آن بمقابل نه دختر شش دختر و سه پسر اند چون سی و شش را
که نصیب طایفه دختران است در بطن سیوم قسمت کردیم مرد را مثل
نصیب دو زن است پس شش دختر را هژده سهام و سه
پسر را نیز هژده سهام رسید بعده مردان را یک طایفه و زنان را
طایفه دیگر اعتبار کردیم و نصیب هر یک طایفه را جمع کرده بسوی بطنهای
فروتر از بطن سیوم نظر کردیم در بطن چهارم بمقابل طایفه پسران
یک پسر و دو دختر یافتیم نصیب سه پسر را که هژده است بر پسر و
دو دختر قسمت کردیم پسر را نه سهام و دو دختر را نیز نه سهام رسید
بعده سهام پسر را بنا بر عدم اختلاف بآخر فرعهای او دادیم و مقابل
این دو دختر در بطن پنجم اختلاف نیافتیم بلکه در بطن ششم اختلاف
یافتیم که یک پسر و یکدختر است پس نصیب دو دختر را که نه است برین پسر
و دختر قسمت کردیم پسر را شش سهام رسید و دختر را سه

سهام و همچنان مقابل شش دختر در بطن چهارم اختلاف یافتیم که سه دختر و سه پسر است پس هژده سهام را که نصیب شش دختر است درین بطن قسمت کردیم سه پسر را دوازده سهام رسید و سه دختر را شش سهام بعده این سه پسران را یک طایفه و این سه دختران را طایفه دیگر اعتبار کردیم مقابل سه پسر در بطن پنجم یک پسر و دو دختر یافتیم نصیب سه پسر را که دوازده باشد برین یک پسر و دو دختر قسمت کردیم بر قیاس سابق پسر را شش سهام و دو دختر را نیز شش سهام رسید بعده نصیب پسر را بفرع او در بطن ششم دادیم و در بطن ششم مقابل دو دختر یک پسر و یک دختر است نصیب دو دختر را که شش سهام است برین پسر و دختر قسمت کردیم پسر را چهار سهام و دختر را دو سهام رسید و مقابل سه دختر که در بطن چهارم اند در بطن پنجم یک پسر و دو دختر یافتیم نصیب دختران را که شش سهام است بر اینها قسمت کردیم پسر را سه سهام و دو دختر را سه سهام رسید بعده نصیب پسر را بفرع او که در بطن ششم است دادیم و درین بطن ششم مقابل دو دختر یک پسر و یک دختر یافتیم سه سهام را که بدو دختر رسیده بود برین پسر و دختر قسمت کردیم

پسر را دو سهام و دختر را یک سهم رسید و این نصیبها بعد جمع کردن
بشست میرسد و باید دانست که محمد رح چنانکه صفت ذکورت
و انوثت اصل را در حال قسمت بر آن اصل اعتبار میکند عدد
فرعها را نیز در آن حال در اصل اعتبار میکند چنانکه میت
گذاشت دو پسر دختر دختر دختر و یک دختر پسر دختر دختر
و دو دختر دختر پسر دختر باینصورت



نزد ابیوسف رح تقسیم ترکه درمیان فروع باعتبار عدد روس
آنها بهفت سبع است زیرا چه دو پسر مانند چهار دختر اند
پس مجموع هفت دختر شدند و ترکه را هفت قسمت نموده
هر یکی از دو پسر دو دو سهام و هر یکی از سه دختر یا یک سهم
باید داد و نزد محمد رح در بطن بالا ترکه خلاف در آن واقع
است و آن بطن دوم باشد باعتبار عدد فروع در اصلها بهفت

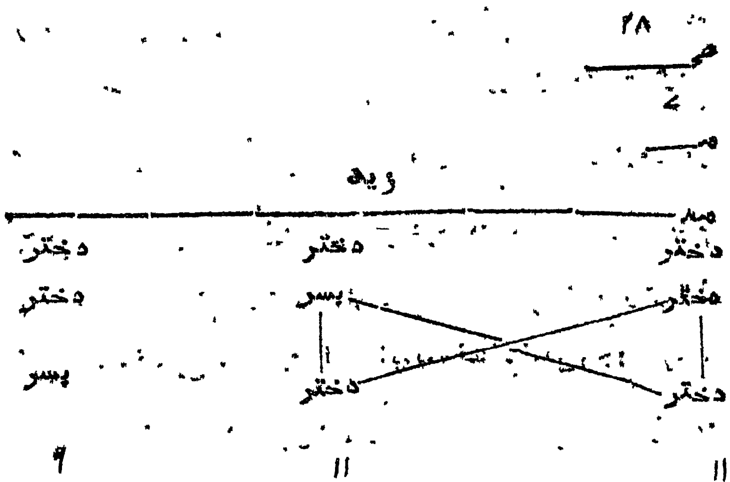
سبع قسمت نمایند بعده بسوی بطن فروتر نظر کرده در صورت
اختلاف اعتبار اصل و عدد فروع نیز نمایند بدین روش که در بطن
دوم پسر و دو دختر است لیکن در پسر عدد فرع او را که دو دختر ند
گرفته این پسر را بمنزله دو پسر میگردانند و در دختری که فرع او
دو پسر ند عدد دو پسر را گرفته این دختر را بمنزله دو دختر
میگردانند ودرینصورت در بطن دوم پسر یکه قایم مقام دو پسر
است مانند چهار دختر است و دختری که فرع او دو پسر ند مانند دو دختر
است و یکدختر دیگر است که فرع او یک دختر است پس مجموع گویا
هفت دختر باشند پس ترکه را هفت قسمت نمودیم پسر را درین
بطن دوم چهار سبع است و دختر یرا که فرع او دو پسر است دو سبع
و دختر دیگر را که فرع او یکدختر است یک سبع بعده پسر را یک طایفه
و دو دختر ند گوره را طایفه دیگر اعتبار کرده بسوی بطن فروتر نظر
کردیم نصیب پسر را که چهار سبع است بنابر عدم اختلاف بفرع او
اعنی به دو دختر دادیم زیرا چه آن نصیب جده آنها است و آن
همان پسر است که در بطن دوم بمنزله دو پسر گردانیده شد است و
قسمت دو دختر که سه سبع باشد در بطن سیوم بر دختر یکه
باعتبار عدد فروع بمنزله دو دختر است و بر پسر که فرع او یکدختر است

بمقاصفه قسمت كرديم زيرا حظ دختر باعتبار عدد فروع خود برابر
پسر است كه در بطن سوم است پس نصيب هر يكي بفرع او رسيد
اعني يك نصف بدختر پسر دختر دختر رسيد كه قسمت شده در
بطن سوم است وآن همان پسر است كه در بطن سوم است ونصف
ديگر بدختر پسر دختر دختر دختر كه قسمت مادر او شده در بطن
سوم است وآن همان دختر است كه مساوي پسر در بطن سوم
است ومسئله اينصورت از بيست وهشت تصحيح مي پذيرد
براي انكه اصل مسئله در نفسهم بر بطن دوم هفت بود چهار سهام
از ان به پسر ميرسد ودو سهام بيكدختر كه فرع او دو پسر
است ويك سهم بدختر ديگر كه فرع او يك دختر است اما پسر را يك
طايفه ودو دختر را طايفه ديگر اعتبار كرده چون در بطن سوم نظر كرديم
نصيب پسر را بنابر عدم اختلاف آخر فروع او كه دو دختر داديم ودر
بطن سوم مقابل طايفه دختر يك پسر ويك دختر يافتيم اما دختر باعتبار
عدد فروع بمنزله دو دختر است پس آن سه سهام را بر اين سه دختر
بمناصفه قسمت كرديم لكن نصف صحيح از اين سه سهم نمي برايد پس مخرج
نصف را كه دو باشد در اصل مسئله اعني در هفت ضرب كرديم چهارده
حاصل شد از اين حاصل نصيب دو دختر در بطن چهارم هشت است

که نصیب جد آنها است و نصیب دختر پسر دختر دختر سه است که نصیب
پدر او است و نصیب دو پسران دختر دختر دختر نیز سه است که نصیب
مادر آنها است لیکن سه بر دو راست نمی آید و در میان دو و سه تباین
است دو را در چهارده ضرب کردیم بیست و هشت حاصل گردید که تصحیح
این مسئله است از این تصحیح نصیب دو دختر دختر پسر دختر شانزده
سهام است زیرا چه نصیب آنها از چهارده سهام هشت بود چون هشت
را در مضروب مذکور ضرب کردیم شانزده شد و نصیب دختر پسر دختر دختر
شش سهام است بهمان قیاس و نصیب دو پسر دختر دختر دختر شش
سهام است برای اینکه نصیب او از چهارده سه بود سه را در دو که مضروب در
چهارده است ضرب کردیم شش حاصل شد و در جمیع احکام ذوی الارحام
قول محمد رح مشهورتر از دو روایت از ابیحنیفه رح است و آن قول
اول ابیوسف رح است و بعد از آن ابویوسف رح از آن رجوع کرده و
گفته که اصول را اصلا اعتبار نیست و بعض علما ذکر کرده اند که مشایخ
بخارا در مسایل ذوی الارحام و حیض قول ابی یوسف رح را اختیار
کرده اند زیرا چه بر مفتی آسان است

فصل ———— این فصل از تتمه
مباحث صنف اول است علمای ما رحمه الله در توریث ذوی الارحام جهتها را

اعتبار میکنند مگر آنکه ابو یوسف رح در رؤس فروع اعتبار
جهت ها میکنند و محمد رح در اصول فروع اعتبار جهت ها میکند که بر
بطن مختلف در اصل اولا ترکه را قسمت میکند و در اصول عدد فروع میگیرد
من بعد مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر اعتبار میکند بروشنی که
گذشت پس هر گاه میت گذارد دو دختر دختر دختر را که آن
دو دختر نیز دختران پسر دختر اند و پسر دختر دختر را باین صورت



هر دو دختر دو جهت دارند یک جهت از مادر و جهت دیگر از پدر نزد
ابی یوسف رح گویا میت چهار دختر و یک پسر گذاشته فوت
کرده است ترکه را سه قسمت نموده دو ثلث آن به دو دختر که
صاحب دو جهت اند و یک ثلث آن به پسر که یک جهت دارد باید داد
و نزد محمد رح ترکه را بیست و هشت حصه نموده دو دختر را

بیست و کو نیهام شانزده سهام از جهت یک و شش سهام از جهت مادر باید داد و پسر را که یک جهت دارد و آن جهت مادر بیست شش سهام بیان آن این است که نزد محمد رح ترکه را اولاً در بطن بالا که اختلاف در ذکورت و انوثت واقع شود تقسیم باید کرد و آن بطن دوم است و درین بطن دو دختر و یک پسر اند اما پسر باعتبار عدد فروع مانند دو پسر است و دختری که فرع او دو دختر اند باعتبار عدد فروع مانند دو دختر است پس مجموع گویا هفت دختر شدند مسئله تقدیم عدد روس اینها از هفت است پسر را چهار سهام و دختری را که دو دختر دارد دو سهام و دختر دیگر را که یک دختر دارد یک سهم پس هر کاه مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر در بن بطن اعتبار کرده نصیب پسر را که چهار سهام باشد در بطن سیوم بدو دختر که صاحب دو جهت اند دادیم هر یکی دو سهام رسید و نصیب زنان را که سه سهام باشد چون در بطن سیوم بر پسر و دو دختر که مقابل آنها اند و این پسر با دو دختر بمنزله چهار دختر است قسمت کنیم سه بر چهار راست نمی آید و در میان سه و چهار تباین است چهار را در هفت که اصل مسئله است ضرب کردیم بیست و هشت سهام حاصل گردید که مسئله از آن تصحیح می پذیرد از ین تصحیح نصیب پسر

دختر در بطن دوم شانزده سهام میکردد برای اینکه چهار راکه نصیب او از اصل مسئله بود چون در مضروب مذکور اعنی چهار که در هشت ضرب کرده شده بود ضرب کردیم شانزده حاصل گردید هریکی از دو دخترش هشت سهام باشد و نصیب دو دختر دوم بطن دوم دوازده میکردد برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله سه سهام بود چون سه را در مضروب مذکور ضرب کردیم دوازده شد که شش ازان بدو دختر صاحب دوجهت هریکی سه سهام وشش دیگر به پسر که صاحب یک جهت است رسید پس نصیب هر دختر در بطن اخر یازده است هشت از جهت پدر و سه از جهت مادر

فصل در صنف دوم

از ذوی الارحام که جدهای فاسد و جدهای فاسده باشند باید دانست که ذوی الارحام درین صنف بر سه حال اند یکی آنکه باهم تفاوت درجه از میت دارند و حکم آن این است کسیکه بسوی میت نزدیکتر باشد خواه از جهت پدر خواه از جهت مادر از دورتر اولی است چنانکه پدر مادر را از پدر مادر مادر نزدیکتر است زیراچه اتصال اول بمیت بیکواسطه و دوم بدو واسطه است وهمچنین پدر مادر پدر را از پدر مادر مادر پدر نزدیکتر است برای اینکه اتصال اول بمیت بدو

واسطه و دوم بسه واسطه است و همچنین پدر مادر از پدر مادر

پدر نزدیکتر است و حال جده های فاسده برین قیاس است و

دوم آنکه اگر هر یکی منتسب وی الدرجه باشد اما بعضی بوارث

و بعضی لغیر وارث بوند پس حکم آن درین حال آنکه

نزد ابي سهیل فرایضي و ابي فضل خصاف و علي بن عیسی بصري

کسیکه بوارث پیوندد از کسیکه بغیر وارث بپیوندد اولیتر است

چنانکه پدر مادر مادر از پدر پدر مادر اولیتر است برای اینکه اول

بوارث می پیوندد اعنی بمادر مادر که جده صحیحه باشد و دوم بغیر وارث

می پیوندد اعنی بپدر مادر که جد فاسد باشد و باوجود مادر مادر وارث

نمیشوند و نزد ابي سلیمان جرجاني و ابي علي نسفي آنرا که بوارث می پیوندد

بر آنکه بغیر وارث می پیوندد هیچ تفضیل نیست پس درصورت مذکوره

نزد آنها ترکه را سه بخش کرده دو ثلث آن بپدر پدر مادر و یک

ثلث پدر مادر مادر یابد و دلیل آن نزد آنها این است که در

اجداد و جدات فاسده اگر به پیوستگی بوارث ترجیح شود لازم آید

متبوع که جد یا جده است تابع شود بتابع خود که فرزند ویست و این خلاف

معقول است و در اولاد اینمعنی لازم نمي آید پس فرق ظاهر شد و

سیوم آنکه اگر برابر باشند در درجه اتصال کسی از بنها بوارث

نباشد چنانکه پدر پدر مادر پدر و مادر پدر مادر پدر یا اتصال هر یکی
بوارث باشد چنانکه پدر مادر پدر پدر پدر و پدر مادر مادر پدر و این
حال سیوم بر شش صورت مشتمل است صورت اول آنکه هر یک مدلی به
در ذکورت و انوثت با یکدیگر موافق باشد و نیز
قرابت هر یکی از یک جهت بود یعنی هر یکی یا از جانب پدر
میت باشد یا از جانب مادر میت باشد چنانکه درین مثال که برای
عدم اتصال بوارث آورده شد و آن پدر پدر مادر پدر و مادر پدر مادر پدر
باشد که هر یک مدلی به در ذکورت و انوثت موافق است و هم هر وارث
در قرابت یک جهت دارد که هر یکی از جانب پدر است پس حکم درینصورت
آنکه ترکه را بر رؤس وارثان باعتبار ذکورت و انوثت قسمت
باید کرد پس در مثال عدم اتصال که مذکور شد ترکه را سه قسمت
نموده دو حصه به پدر پدر مادر پدر و یک حصه بمادر پدر مادر پدر باید داد و صورت
دوم آنکه اگر جهت قرابت متحد باشد اما مدلی بهم در ذکورت
و انوثت مختلف باشند چنانکه دران مثال که برای اتصال هر یکی
بوارث آورده شد پس حکم درینصورت آنکه ترکه را اولا
بر اول بطنی که اختلاف دران واقع است قسمت باید کرد
مرد را دو چند نصیب زن خواهد بود بعده مردان را یک طایفه و زنان را

طایفه دیگر اعتبار نموده قسمت باید کرد بروشی که در صنف اول گفته شد
و صورت سیوم آنکه اگر اختلاف قرابت داشته باشند یعنی
یکی از جانب پدر و دیگر از جانب مادر باشد چنانکه میت گذارد مادر
پدر مادر و پدر پدر مادر و پدر پدر پدر مادر پس حکم درینصورت آنست که
ترکه را سه قسمت نموده دو ثلث صاحب قرابت پدری را و یک
ثلث صاحب قرابت مادری را باید داد برای اینکه دو ثلث
نصیب پدر است و یک ثلث نصیب مادر است زیرا چه فریقی که بپدر
می پیوندند قایم مقام پدرند و فریقی که بمادر می پیوندند قایم مقام مادرند بعده نصیب
هر فریق بر روس آن فریق قسمت باید نمود بدستوریکه در صورت اتحاد
جهت قرابت گفته شد یعنی دو ثلث را بصاحبان قرابت پدر و یک ثلث
را بصاحبان قرابت مادر باید داد و ضابطه درین مقام آنست که جدهای فاسد
و جده های فاسده اگر تفاوت درجه دارند قرب از بعد اولی است و
اگر متساوی الدرجه باشند از دو نوع خالی نخواهد بود یا اختلاف قرابت
دارند یا در قرابت یک جهت دارند در صورت اختلاف قرابت ترکه را سه
قسمت باید نمود چنانکه گذشت و در صورت اتحاد جهت قرابت اگر اصلها
در ذکورت و انوثت موافق اند قسمت بر روس فروع است و اگر موافق
نباشند ترکه را بر اول بطنی که اختلاف در ان است قسمت باید نمود چنانکه

در صنف اول .

فصـــــــل د رصنف سیوم

که فرزندان خواهران ودختران برادران اعیانی یا علاتی وپسران برادران اخیانی باشند حکم اینها مانند حکم د رصنف اول است که اولاد دختران واولاد دختران پسر باشند وذوي الارحام درین صنف بر سه حال اند یکی آنکه تفاوت درجه دارند ودرینصورت حکم آنست که کسیکه بسوي میت نزدیکتر باشد از د ورا ولیتر بود چنانکه دختر خواهر از پسر دختر برادر اولیتر است دوم آنکه اگر د ر د رجهٔ نزدیکی متساوي باشند وبعضي فرزند عصبه باشد وبعضي فرزند ذوي الارحام پس حکم درینصورت آنکه فرزند عصبه از فرزند ذوي الارحام اولیتر بود چنانکه میت گذارد دختر پسر برادر عیني یا علاتي وپسر دختر خواهر عینیه یا علاتیه را یا یکي ازان دو عیني بود ودیگر علاتي تمام ترکه به دختر پسر برادر میرسد زیرا چه او فرزند عصبه است و آن عصبه برادرزاده باشد وپسر دختر خواهر را که فرزند ذي الرحم است باوجود او نمیرسد و آن ذو الرحم دختر خواهر باشد واگر براد ر وخواهر مذکورین اخیافي باشند دختر پسران برادر اخیاني وپسر دختران خواهر اخیافیه هردو فرزند ذي رحم باشند د رینصورت نزد ابي یوسف رح

قسمت ترکه بر رؤس فروع باعتبار ابدان ذکور واناث
باید کرد ومرد را نصیب دو زن بود زیرا که اصل در میراث
آن است که ذکور را بر اناث تفضیل باشد و در برادران وخواهران
اخیافی بنا بر نص بر خلاف قیاس این اصل متروک است و نزد محمد
رح باعتبار اصل بهذا صفة فیها بین طهره وقسمت باید کرد و این
ظاهر الروایت است زیرا که قرابت این هر دو از جهت مادر است و
در اولاد مادر مرد وزن در قسمت برابرند چنانکه در باب فروض گذشت
وسیوم آنکه اگر در نزد یکی متساوی الدرجه باشند
وکسی فرزند عصبه نباشد چنانکه دختر دختر برادر عینی یا علاتی وپسر دختر
برادر عینی یا علاتی یا هر یکی فرزند عصبه باشد چنانکه دو دختر دو پسر
برادر عینی یا علاتی یا بعضی فرزند عصبه باشد وبعض دیگر فرزند صاحب
فرض چنانکه دختر برادر عینی و دختر برادر اخیافی پس درینصورت نزد
ابو یوسف رح آنرا که در قرابت قویتر است اعتبار میکنند
یعنی کسیکه اصل او برادر عینی باشد از کسیکه اصل او برادر
علاتی یا اخیافی باشد اولی بود پس دختر دختر خواهر عینیه از دختر
دختر برادر علاتی اولیتر باشد و کسیکه اصل او برادر علاتی باشد
از کسیکه اصل او برادر اخیافی باشد اولیتر بود و نزد محمد رح

ترکه را باعتبار عدد فروع وجهت ها در اصلها بر برادران
و خواهران بجهتا صفة قسمت میکنند پس هرچه بفریق اصول
رسد در میان فروع آنها بروشی که در صنف اول گذشت
قسمت میکنند چنانکه میت گذارد سه دختر برادران
مختلف القرابت را اعني بعضي برادر عيني باشد و بعضي برادر
علاتي و بعضي برادر اخيافي و سه دختر و سه پسر خواهران مختلف القرابت
را باینصورت

زید

میت ——————————————————

برادر عینی برادر علاتی برادر اخیافی خواهر عینیه خواهر علاتیه خواهر اخیافیه

دختر دختر دختر پسر دختر بسر دختر پسر دختر

نزد ابی یوسف رح ترکه را در میان فروع اعیانی اولاً باعتبار
رؤس و صفت ذکورت و انوثت بچهار ربع قسمت باید کرد که
بعده در میان فروع علاتی بستر در میان فروع اخیافی
اعنی نزد او رح فروع اعیانی بر غیر اعیانی مقدم اند بسبب قوت قرابت
پس ترکه را چهار سهام نموده دو سهام به پسر خواهر عینیه و یک
سهم بدختر برادر عینی و یک سهم بدختر خواهر عینیه باید داد و دیگران را هیچ نی

و اگر فروع اخیافی نباشند ترکه را بر فروع علاتی باعتبار رؤس ذکور و اناث
قسمت باید کرد زیرا چه قرابت پدر از قرابت مادر قویتر است و در این صورت نیز
ترکه را چهار حصه باید نمود برای اینکه مرد را دو چند نصیب زن است
دو حصه به پسر خواهر علاتیه و یک حصه بدختر برادر علاتی و یک
حصه دیگر بدختر خواهر علاتیه باید داد و فروع اخیافی را هیچ نبود و اگر
فروع علاتی نباشند نیز ترکه را نزد او چهار حصه باید کرد به پسر خواهر
اخیافیه دو حصه و بدختر خواهر اخیافیه یک حصه و بدختر برادر اخیافی
یک حصه باید داد و نزد محمد رح ترکه را در میان برادر و خواهر
اخیافی و برادر عینی و خواهر عینیه سه قسمت باید نمود بایطور که یک
ثلث آن برادر و خواهر اخیافی که حق فرزندان مادر است و ما بقی دو ثلث
برادر عینی و خواهر عینیه باید داد اما ثلث را در میان فروع برادر
و خواهر اخیافی باعتبار عدد فروع بسه بخش برابر بجهت استوای
في اصول آنها در قسمت منقسم باید کرد بدین روش که خواهر باعتبار
فروع بمنزله دو خواهر اخیافیه است پس آن ثلث را سه حصه نموده
دو ثلث از آن بخواهر اخیافیه و یک ثلث به برادر اخیافی باید داد بعده
نصیب هر یکی بفرع او علی السویه باید داد و اما بقیه دو ثلث را میان
فروع برادر عینی و خواهر عینیه باعتبار عدد فروع قسمت

باید کرد که برای دختر برادر نصف آن باقی بود که
نصیب پدر او است ونصف دیگر ازان ثانی برای دو فرزند خواهر
عینیه مرد را مانند نصیب دو زن باعتبار ابدان بود بدین
روش که خواهر عینیه باعتبار فروع بمنزله دو خواهر و برابر برادر خود در
قسمت است پس آن دو ثلث را بمناصفه درمیان این هر دو قسمت باید
کرد یک نصف به برادر و نصف دیگر بخواهر بعده نصیب هر یکی بفرع او
باید داد بر آن قیاس که گذشت و مسئله اینصورت نزد محمد رح از نه
تصحیح می پذیرد زیرا چه اصل مسئله از سه است یکی ازان برای
برادر اخیافی و خواهر اخیافیه که باعتبار فروع دو خواهر باشد پس
اینها سه کس شدند که هر یکی در قسمت برابر اند اما یک سهم بر
سه کس راست نمی آید و درمیان یک وسه تباین است پس مجموع
سه کس گرفته شد و از باقی دو سهام برادر عینی را یک سهم
که بفرع او رسید و چون خواهر عینیه باعتبار فروع بمنزله دو خواهر است
برابر برادر است او را نیز یک سهم اما این یک سهم بر فروع
خواهر عینیه که پسر و دختر باشد واین پسر با دختر مانند سه دختر است
راست نمی آید و درمیان یک سهم و سه تباین است پس
مجموع سه روس گرفته شد و درمیان این سه روس و سه روس

اول که رفته شده تماثل است پس یکی از دو متماثل را الغی سه را در
اصل مسئله که آنهم سه باشد ضرب کردیم نه حاصل گردید سه ازان
به برادر و دو خواهر اخیافی برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله یک
سهم بود یک را در سه که مضروب در اصل مسئله است ضرب
کردیم سه حاصل شد که بهر یکی از فروع اینها برابری قسمت یک
سهم میرسد و برادر و خواهر عینیه را شش سهام برای اینکه نصیب
اینها از اصل مسئله دو سهام بود دو را در مضروب مذکور ضرب
کردیم شش حاصل شد سه ازان بدختر برادر عینی که نصیب پدرش
بود و سه سهام دیگر که باعتبار عدد فروع نصیب خواهر عینیه باشد
به پسر و دختر خواهر عینیه باید داد پسر را دو سهام و دخترش را یک سهم

و اگر میت گذارد سه دختران پسران برادران متفرق

را بدين صورت

میت

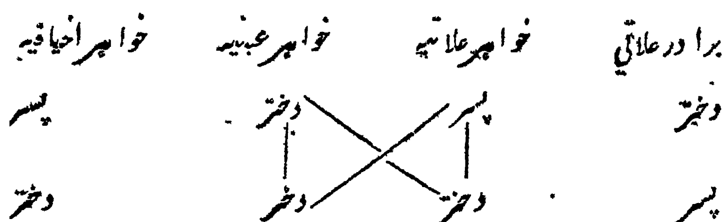
زید

مه

برادر عینی	برادر علاتی	برادر اخیافی
پسر	پسر	پسر
دختر	دختر	دختر

تمام ترکه براي دختر پسر برادر عيني بوه باتفاق علما زيرا چه او فرزند عصبه است و آن پسر برادر عيني است و اگر گذارد ميت پسر دختر برادر علاتي را و دو دختر پسر خواهر علاتيه را و آن دو دختر نيز دختران دختر خواهر عينيه اند و گذارد دختر پسر خواهر اخيافيه را بدينصورت

ميت



پس نزد ابي يوسف رح تمام ترکه بدو دختر دختر خواهر عينيه رسد زيرا چه در قرابت از ديگران قويتر است و نزد محمد رح ترکه را بر اصلها که برادر و خواهران باشند باعتبار جهت ها و عدد فروع قسمت بايد کرد بعد هرچه بهر فريق رسد بفروع آن فريق بايد داد پس نزد او تصحيح اين مسئله از بيست و چهار است و اصل مسئله براي وجود سدس که فرض خواهر اخيافيه باشد شش است سدس آن خواهر اخيافيه را و دو ثلث آن که چهار باشد خواهر عينيه را که باعتبار عدد فروع خود بمنزله دو خواهر است و باقي يک سهم برادر علاتي و خواهر علاتيه را از روي عصوبت ميرسد باينطور که مرد را دو چند نصيب زن بود و هرگاه در خواهر علاتيه عدد فروع او که دو دختر اند

باعتبار لیتیم آن خواهر بمنزله دو خواهر و در قسمت بر ابر برادر و علاتي بود. بعد از
آن یک سهم باقی در میان. برادر علاتي و خواهر علاتیه بمناصفه مقسوم میشود
نصف به برادر علاتي و نصف دیگر بخواهر علاتیه اما نصف صحیح از یک سهم نمي برآید
لهذا مخرج نصف را که دو باشد در اصل مسئله ضرب کردیم دوازده حاصل
شد ازین دوازده بخواهر عینیه هشت سهام. برای اینکه نصیب او
از اصل مسئله چهار بود چهار را در مضروب که دو باشد ضرب کردیم
هشت حاصل گردید که بدو دختر این خواهر عینیه میرسد بهریکي چهار
سهام و خواهر اخیافیه را دو سهام. برای اینکه نصیب او از
اصل مسئله یک سهم بود یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم
دو حاصل شد که بدختر پسرش میرسد و نیز برای برادر علاتي و خواهر
علاتیه دو سهام. برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله یک سهم بود
چون یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم دو حاصل گردید بهریکي از برادر
و خواهر علاتي یک یک سهم داده شد زیرا که خواهر درینجا برابر برادر
است و نصیب برادر علاتي که یک باشد به پسر دخترش دادیم و نصیب
خواهر علاتیه بدو دختر پسرش دادیم اما یک سهم بر دو راست نمي آید
پس دو را در حاصل اول یعنی در دوازده ضرب کردیم. بیست و چهار حاصل
گردید ازین بیست و چهار نصیب دو دختر خواهر عینیه شانزده سهام

است براي اينكه نصيب اينها از حاصل اول كه دوازده باشد هشت سهام
بود هشت را درين مضروب كه دو باشد ضرب كرديم شانزده حاصل گرديد
كه نصيب دو دختر مذكوره است بهر يكي هشت سهام و نصيب دختر پسر خواهر
اخيافيه چهار سهام براي اينكه نصيب او دو بود دو را چون در دو ضرب كرديم
چهار حاصل شد كه نصيب او است و نصيب پسر دختر برادر علاتي دو سهام
براي اينكه يك سهم او را بود آن را در دو ضرب كرديم دو حاصل شد كه
نصيب او است و نصيب دو دختر پسر خواهر علاتيه نيز بهمين قياس دو
سهام است بهر يكي يك سهم پس نصيب اين دو دختر از جهت خواهر علاتيه
دو سهام و از جهت خواهر عينيه شانزده سهام همگي هژده سهام
گرديد بهر يكي نه سهام ميرسد

فصل در صنف چهارم

كه عمه ها مطلقا و عمهاي اخيافي و خالها و خاله ها باشند و حكم آنها اين است
كه اگر يكي از آنها تنها بود مستحق تمام تركه شود بسبب نبودن
مزاحم پس اگر ميت گذارد يك عمه را يا يك عم اخيافي را يا يك خال يا يك
خاله را تمام تركه ميت براي او بود و اگر چند كس از آنها مجتمع
شوند و جهت قرابت آنها يكي بود بايد بطور كه تمام آنها از يك جانب
باشند مثلا مانند عمه ها و مانند عمهاي اخيافي كه از جانب پدر ند

و مانند خالهٔ پدر و خالهٔ مادر که از جانب مادر باشند پس آنکه از آنها
در قرابت قویتر باشد اولی بمیراث بود یا لاجماع اعني اعیاني
از علاتي و علاتي از اخیافي اولیتر بود زیرا چه قرابت از هر دو جانب پدر
و مادر قویتر است و همچنین قرابت پدري از قرابت مادري قویتر مرد
باشند آنها یا زن اعني فرق نیست در اینکه آن قویتر مرد بود یا زن
پس عمه عینیه اولیتر بود از عمه علاتیه و اخیافیه و نیز از عم اخیافي و عم
علاتي اولیتر بود از عمه و عم اخیافي و بر این قیاس است حال خال
و خالهٔ عیاني با خال و خالهٔ علاتي و اخیافي و حال خال و خالهٔ علاتي با اخیافي
و اگر مرد و زن با هم باشند اعني بر تقدیر اتحاد جهت قرابت در صفت
چهارم اگر ذکور و اناث مختلط شوند پس مرد را مانند حصهٔ دو زن
بود چنانکه عم و عمهٔ اخیافي که هر دو از جانب پدر بدا چنانکه خال و خاله
اعیاني یا علاتي یا اخیافي که هر دو از جانب مادر اند و وجه آن این است
که عم و عمه در اصل که پدر است متحد اند و همچنین اصل خال و خاله اعني
مادر واحد است و هرگاه اصل یک شد پس برای قسمت ترکه
ابدان ورثه معتبر خواهد بود نزد ابي یوسف و محمد رح هر دو و اگر جهت
قرابت آنها مختلف باشد بدین روش که قرابت بعض از جانب پدر
و قرابت بعض دیگر از جانب مادر بود پس قوت قرابت معتبر نیست

پس آنکه قرابت او از هر دو جانب پدر و مادر است یا از جانب پدر تنها است اولیتر نخواهد بود از آنکه قرابت او صرف از جانب مادر است اعني قويتر تمام ترکه گرفتن نخواهد توانست چنانکه اگر میت گذارد عمه عینیه و خاله اخیافیه را یا گذارد خاله عینیه و عمه اخیافیه را پس برای قرابت پدر دو ثلث ترکه بود که نصیب پدر است و برای قرابت مادر ثلث باقي بود که نصیب مادر است پس اگر میت گذارد عمه عینیه و عمه علاتیه و عمه اخیافیه و نیز خاله عینیه و خاله علاتیه و خاله اخیافیه را دو ثلث ترکه برای قرابتي پدر اعني عمه ها بود و ثلث باقي برای قرابتي مادر اعني خاله ها بود بعد از آن بهر فریق از دو فریق قرابتي پدر و قرابتي مادر هرچه رسد آن را در میان آن فریق بطریقیکه اگر جهت قرابت آنها واحد میشد تقسیم باید کرد پس در مثال مذکور برای عمه عینیه دو ثلث ترکه بود زیرا چه قرابت او قویتر است و همچنین خاله عینیه را ثلث ترکه بهمان جهت بود پس اگر عمه های عینیه متعدد باشند دو ثلث ترکه را در میان آنها علي السویه تقسیم باید کرد و برهمین قیاس اگر خاله های عینیه متعدد باشند ثلث ترکه را میان آنها علي السویه تقسیم باید کرد

فصل در اولاد صنف چهارم

اعني فرزندان عمه مطلقا و فرزندان عم اخيافي و فرزندان خال و خاله چون از عباراتيكه در بيان حالات صنف چهارم گفته شد احوال فرزندان آنها فهميده ميشود لهذا بيان حالات فرزندان آنها عليحده نموده شد حكم در فرزندان اين صنف مانند حكم صنف اول است اعني نزديكتر از هر جهت كه باشد خواه از جهت پدر يا غير آن در گرفتن ميراث از دورتر اوليتر است پس پسر و دختر عمه از دختر دختر و از پسر دختر و از دختر پسر عمه اوليتر بود زيرا چه باوصف اتحاد جهت قرابت از ميت نزديكتر است در رحم و همچنين دختر و پسر خاله از دختر دختر و از پسر دختر خاله اوليتر بود و همچنين اولاد عمه از اولاد خاله اوليتر بود و بعكس آن بسبب نزديكي با اختلاف جهت قرابت و اگر با تصال بسوي ميت برابري درجه دارند و قرابت آنها از يكجهت باشد اعني خويشي عمه از جانب پدر باشد يا از جانب مادر و كسي فرزند عصبه نبود پس آنكه در قرابت قويتر است از غير قوي در گرفتن ميراث اوليتر است باجماع پس اگر ميت گذارد سه فرزند عمه هاي متفرقه اعني عمه عينيه و عمه علاتيه و عمه اخيافيه را تمام تركه فرزند عمه عينيه را باشد و اگر فرزند عمه عينيه نبود تمام تركه فرزند عمه علاتيه را باشد و اگر فرزند عمه علاتيه نيز نباشد تمام تركه بفرزند عمه اخيافيه رسد و در فرزندان خالها و خاله هائيكه در قرابت

اختلاف دارند مبنی قیاس است که قوی القرابة از غیر قوی بهتر است
و اگر در درجه نیز یکی و در قوت قرابت برابر باشند و جهت
قرابت هم یکی باشد بدین طریق که همه از جهت پدر باشند یا
از جهت مادر پس آنکه فرزند عصبه باشد از فرزند غیر عصبه
اولیتر بود چنانکه دختر عم و پسر عمه که این عم و عمه هر دو عینی باشند
یا علاتی تمام ترکه دختر عم را میرسد و پسر عمه را هیچ نی زیرا که دختر
مذکوره فرزند عصبه است و پسر مذکور فرزند ذی رحم است و اگر یکی ازینها
مع تساوی درجه در نزدیکی در قوت قویتر باشد یعنی عمه عینیه بود و آن
دیگر یعنی عم علاتی بود تمام ترکه برای کسی باشد که در
قرابت قویتر است یعنی برای پسر عمه در ظاهر روایت زیرا که
قرابت او قویتر است و دختر عم را هیچ نبود اگر چه او فرزند وارث است و در آن
قیاس که خاله علاتیه با وجودیکه فرزند ذی رحم است
و آن ذی رحم پدر مادر باشد از خاله اخیافی که او فرزند وارث است
که مادر مادر باشد اولیتر است برای آنکه ترجیح [illegible] برای
معنی اولیتر است که در ذات ذی الرحم موجود است و آن
قوت قرابت است از معنی که در غیر او ست یعنی انتساب بوارث
که بودن خاله اخیافیه است و بعض مشایخ گفته اند که در صورت

مذکوره تمام ترکه برای دختر عم علاتی بود زیرا چه او فرزند
عصبه است و اگرچه درجه نزدیکی برابر باشند لیکن جهت
قرابت آنها مختلف باشد بدین روش که بعض از انها از جانب پدر بود
و بعض از جانب مادر پس در ظاهر الروایت قوت قرابت و فرزندی
عصبه را اعتبار نبود پس ولد عصبه عینی از ولد خال و خاله علاتی
یا اخیافی اولی نبود و همچنین دختر عم عینی از دختر خال و خاله عینی اولیتر
نبود بر آن قیاس که عمه عینیه با آنکه صاحب ولد و قرابت و
فرزند وارث است اما جهت ادلی جهت پدر و مادر زیرا که پدرش
جد صحیح و عصبه است و مادرش جده صحیحه و صاحب فرض است از خاله
علاتیه یا اخیافیه اولیتر نیست لیکن دو ثلث ترکه برای
صاحب قرابت پدری بود زیرا چه آنها قایم مقام پدر باشند پس در آنها
مع برابری درجه قوت قرابت اعتبار کرده میشود بعد از ان
فرزندی عصبه زیرا چه هرگاه آنها نصیب خود گرفتند. بقیاس آن
نصیب متحد در جهت قرابت شدند چنانکه اگر میت بجز مقدار نصیب
آنها نماند است پس اولا در آنها قوت قرابت اعتبار کرده می شد بعد ازان
فرزندی عصبه چنانکه وقت متحد شدن جهت در اصل که سابقا مذکور شد
و ثلث دیگر برای صاحب قرابت مادری برای قایم شدن آنها مقام

با وروث آنها قوت قرابت معتبر بود بعد ازان بهر فریق هرچه رسد
آن را ابو یوسف رح برروس فروع آن فریق باعتبار عدد جهتها
قسمت میکند ومحمد رح قسمت هرفریق هرچه باشد بر
اول بطن که اختلاف داشته باشد در اصول باعتبار عدد فروع
وجهتها قسمت میکند بر آن قیاس که نزول بهر دو در صنف اول
گذشت چنانکه اگر میت گذارد دو پسر دختر عمه علاتیه ودو دختر پسر عمه
علاتیه را که این دو دختر نیز دختران دختر عم علاتی اند وگذارد با آنها دو دختر
دختر خاله علاتیه ودو پسر پسر خاله علاتیه را که این دو پسر نیز پسران
دختر خال علاتی اند باینصورت

عمه علاتیه	عمه علاتیه	عم علاتي	خاله علاتیه	خاله علاتیه	خال علاتي
دختر	پسر	دختر	دختر	پسر	دختر
پسر	پسر	دختر	دختر	دختر دختر	پسر پسر

اصل مسئله درینجا از سه است دو ثلث آن که دو است برای
صاحبان قرابت پدریست ویک ثلث آن که یک است برای صاحب
قرابت مادری اما نزد ابی یوسف رح تصحیح این مسئله از سي باشد
برای اینکه هرچه بفریق پدري رسید دو سهام است وعدد روس آنها باعتبا

عدد جهات فروع چهار است زیرا چه دو دختر درین فریق باشند چهار
دختر اند دو دختر از جانب پسر عمه علاتی و دو دختر از جانب دختر عم
علاتی لیکن برای اختصار عدد رؤس دختران را دو پسر گرفتیم
پس این فریق چهار پسر باشند و سهام بر چهار راست نمی آید و
درمیان دو و چهار توافق بنصف است پس نصف چهار گرفتیم و آن
دو باشد و هر چه بفریق مادری رسید یک سهم است و عدد رؤس
این فریق باعتبار عدد جهتها در فروع پنج است زیرا چه دو پسر باعتبار
عدد جهت چهار پسر باشند دو پسر از جانب پسر خاله علاتیه
و دو پسر از جانب دختر خاله علاتی و دو دختر را برای اختصار یک
پسر گرفتیم پس این فریق پنج پسر باشند و یک سهم بر پنج
راست نمی آید و درمیان یک و پنج تباین است پس مجموع رؤس
را که پنج است گرفتیم بعده چون بطرف عدد گرفته شده دو فریق که دو و
پنج باشد نظر کردیم هر دو را متباین مافیهم یکی را در دیگر ضرب کردیم
ده حاصل شد بعده ده را در اصل مسئله که سه است ضرب کردیم
سی حاصل گردید که تصحیح مسئله است و بر فروع هر دو فریق راست
می آید که دو ثلث آن که بیست است برای فریق پدری باشد برای
اینکه نصیب اینها دو بود دو را چون در ده که مضروب در اصل مسئله

آست ضرب کردیم بقیت نشد ده از ان بدو پسر هریکی تنج سهام
و دو مکرر ذه سهام بدو دختر که خویشي از دو جهت دارند هریکي پنج سهام
و ثلث تصحیح که ده باشد براي فریق مادري باشد براي ابنه نصیب
ابنها از اصل مسئله یک سهم بود یک را در مضروب مذکور ضرب
کردیم همان ده حاصل شد تاشت از ان بدو پسر که از دو جهت خویشي
دارند هریکي چهار سهام و دو از ان بدو دختر هریکي یکیک سهم و نزد
محمد رح مسئله اینصورت از سي وشش تصحیح می پذیرد براي ابنه
سه سهام را که اصل مسئله است بر اول بطن که اختلاف در آن
واقع است جون قسمت کنیم در فریق پدري عم که مانند دو عمه است باعتبار عدد
فروع دو عم باشد و دو عم مانند چهار عمه محسوب میشوند و هریکي از دو عمه نیز
باعتبار عدد فروع دو عمه باشد پس اینها نیز چهار عمه شدند که برابر عم اند
پس عدد رؤس را اختصار کردیم عم را که بمنزله چهار عمه است یک عم
گرفتیم و هر دو عمه را نیز عم دیگر گردانیدیم دو ثلث که نصیب صاحب
قرابت پدریست هر دو عم داد هم هریکی یک سهم و در فریق مادري
خال باعتبار عدد فروع دو خال است که بمنزله چهار خاله باشند و هریکي
از دو خاله باعتبار عدد در فروع و جهت در اصول بمنزله دو خاله است
پس دو خاله چهار خاله باشند که برابر خال اند مجموع ثمنت خاله شد نا

هرگاه در عدد رءوس اقتصار کرديم خال را که مانند چهار خاله است یک خال گرفتيم و چهار خاله را که برابر یک خال اند خال دیگر گرفتيم و قسمت این فریق از اصل مسئله ثلث است و آن یک باشد یک برین دو راست نمي آید پس دو را در سه که اصل مسئله است ضرب کردیم شش حاصل شد ازین شش بفریق پدري چهار سهام و دو سهام ازان بعم علاتي دادیم و او را یک طایفه اعتبار کرده قسمت او بآخر فروع او که دو دختر دختر شش باشد دادیم پس بهر یکی یک سهم رسید و دیگر دو سهام پدر و عمه علاتیه داده انهما را یک طایفه اعتبار کرده بسوي بطن فروتر از بطن اول نظر کردیم مقابل این هر دو در بطن دوم پسر را مانند دو پسر و دختر را مانند دو دختر باعتبار عدد فروع یافتیم چه هرگاه در رءوس اقتصار کردیم دو دختر را مانند یک پسر گرفتیم مجموع درینجا سه پسر شد دو سهام که نصیب دو عمه است برین سه رءوس راست نمي آید و در میان دو و سه تباین است تمام عدد سه را گرفتیم و بفریق مادري دو سهام یکي ازان بخال و سهم دیگر بخاله داده خال را یک طایفه و دو خاله را طایفه دیگر اعتبار کرده و قتیکه قسمت آن را که یک سهم است بآخر فروع او که دو پسر دختر شش باشند او را سهم راست نمي آید و بنابر تباین عدد این

رؤوس را گرفتیم و هرگاه بسوی درجه فروتر مقابل دو خاله نظر کردیم در بطن دوم یک پسر را که مانند دو پسر باعتبار فرع باشد و یک دختر را که مانند دو دختر باشد یافتیم درینجا نیز بسبب اقتصار سه پسر فرض کردیم و یک سهم بر سه رؤوس راست نمی آید و در میان یک و سه تباین است سه را گرفته شد من بعد چون عددهای گرفته شده رؤوس را که سه و دو و سه باشد با یکدیگر نسبت کردیم در میان سه و سه تماثل یافتیم پس یکی از دو متماثل را گرفتیم و در میان سه و دو تباین است پس یکی را در دیگر ضرب کردیم شش حاصل شد بعده این حاصل را در حاصل اول که شش است ضرب کردیم سی و شش حاصل گردید که تصحیح این مسئله است ازین تصحیح فریق پدری را بیست و چهار سهام باشد برای اینکه سهام اینها از حاصل اول چهار بود چهار را در مضروب در حاصل اول اعنی در شش ضرب کردیم بیست و چهار گردید ازین بیست و چهار دو دختر عم خالاتی را از طرف عم دو از ده قسمت باشد برای اینکه قسمت اینها از طرف عم از شش دو سهام بود دو را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم دوازده شد هر یکی ازین دو دختر شش سهام میرسد و نیز من

دو دختر را از طرف عمه یک سهم بود یک را چون در مضروب مذکور
ضرب کردیم شش شد که سه سه ازان بهر یکي میرسد پس
براي هر یکي از دختران مذکوره نه سهام بود شش از جانب عم
و سه از جانب عمه و نصیب دو پسر دختر عمه را که یک است در
مضروب مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد وازان بهر یکی
ازان دو سه سه باشد و مجموع نصیب این فریق بیست و چهار
است وازان تصحیح فریق مادري را دوازده سهام بود براي اینکه قسمت
اینها از شش سهام دو سهام بود دو را چون در مضروب مذکور
ضرب کردیم دوازده حاصل شد نصف آن که شش سهام است
بدو پسر دختر خال علاتي میرسد بهر یکي سه سهام براي اینکه
قسمت خال ازان شش یک بود یک را در مضروب مذکور
ضرب کردیم شش شد که بفرع او رسید و شش سهام
دیگر بفروع دو خاله میرسد براي اینکه قسمت دو خاله یک سهم
بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم شش شد و چون در
بطن دوم مقابل دو خاله پسر را بمنزله دو پسر باعتبار عدد فروع
و دختر را که بمنزله دو دختر است یک پسر گرفته بودیم پسر را چهار
سهام که بدو پسر رسد دادیم بهر یکي دو سهام و دختر را دو سهام

که جز فرزند دختر شش دادیم بهر یکی یک سهم پس مجموع سهام دو
پسر دختر خال ده سهام بهر یکی پنج سهام از طرف خال سه
سهام بود از طرف خاله دو سهام بعده همین حکم که در عمه و خال و خاله میت مذکور شد در اولاد
آنها بتفصیل ذکر کرده شد یعنی عمه پدر و مادر میت و خال و خاله پدر و مادر
میت بعده برای اولاد آنها بعده بر عمه پدر و مادر پدر و مادر میت و خال
و خاله پدر و مادر پدر و مادر میت بعده بر اولاد آنها جاری است
بترتیب عصبات یعنی بوقتیکه عمه و خال و خاله میت و اولاد اینها نباشند
حکمهای مذکور بر عم اخیافی و عمه و خال و خاله پدر میت و بر عم و عمه
و خال و خاله مادر میت جاری میگردد پس اگر از اینها صرف یکی کس
باشد تمام مال را برای خود بدون مزاحم خواهد گرفت و اگر جمع شوند
و جهت قرابت آنها یکی باشد پس هر که قویتر خواهد بود از غیر
قوی اولیتر خواهد شد خواه مرد باشد خواه زن و اگر قرابت آنها
برابر باشد پس مرد را مثل دوچند نصیب زن باید داد و اگر
جهت قرابت آنها مختلف باشد فریق پدری را دو ثلث و فریق مادری
را یک ثلث باشد بر آن قیاس کرده شد و اگر عم اخیافی
و عمه و خال و خاله پدر میت و عم و عمه و خال و خاله مادر میت نباشند
در فرزندان اینها حکم فرزندان صنف چهارم است و اگر فرزندان

ایشانیز بنا بر شفقه همان حکم . برعمه و خال و خاله پدر یا مادر میت و یا مادر مادر میت نیز براولاد ایشانها جاری است چنانکه در عصبات

فصـــــــــــل . در خنثی خنثی بضم خا و سکون نون و فتح ثا مشتق است از خنث بمعنی لینت و تکسر و درینجا مراد از ان کسی است که هم آلت مردی داشته باشد و هم آلت زنی یا هیچ ازین دو چیز نداشته باشد چنانکه در وقت امر شعبی شخصی پیدا شده بود که هیچ از آلت مردی و زنی نداشت و مانند بول غلیظ از ناف او بیرون می آمد و شعبی را ازور اثت او پرسیده بودند و اینچنین مخلوق را تکسر و لینت میشود برای خنثی مشکل وجه اشکال اینکه انسان منحصر است در مرد و زن و ذکورت و انوثت از صفات متضاده اند که یکجا مجتمع نمیشوند علامت تمییز در ذکر و انثی در وقت ولادت وجود آلت است بعد ازان بمرور زمان علامات دیگر ظاهر میشود و اشکال و اشتباه در وقت ولادت بدو وجه است بتعارض هردو آلت یا بفقدان هردو اگر اشکال بتعارض هردو آلت بود حکم مبال را است زیرا که منفعت آلت وقت زادن از مادر بر آمدن بول است و منفعت دیگر بعد ازان پیدا میشود پس اگر از آلت مردی بول کند مرد است و آلت دیگر خرق زاید در بدن است

واگر از آلت زني بول كند زن است و آله ديگر مانند ثؤلول است در بدن و مرويست از عامر بن ظرب عدواني كه در ايام جاهليت از حكماي عرب بود كه اين حادثه را نزد وي بردند و او متحير شده گفت كه آن مرد است و زن مردم سخن او را قبول نكردند او بخانه رفت و استراحت كرد ليكن بيقرار بود و خواب نميكرد و كنيزكي خوردسال از سبب حيراني او برسيد عامر احوال باو گفت جاريه گفت كه اين حال را بگذار و بپروي مبال كن و بر وا بتي آمده كه مبال را حكم كن عامر از خانه برآمد و همين حكم كرد مردم آن را نيك دانستند پس اين حكم جاهليت است كه آنرا پيغمبر صلعم بحال داشت چنانكه محمد از ابو يوسف و ابو يوسف از كلبي روايت كرده كه هرگاه از وراثت اينچنين مولود از پيغمبر صلعم پرسيدند فرمود كه وراثت او از مبال او بايد دريافت نقط

و اگر از هر دو آلت بول كند اعتبار آلتي را است كه سابق از آن بول برآيد زيراچه هرگاه از يك آلت بول برايد حال خروج حكم ميكند كه آن مولود بران صفت است پس بسبب برآمدن بول از آلت ديگر حكم مذكور منتقض نخواهد شد چنانكه اگر مردي بر نكاح زني بينه قائم كند و قاضي بآن قضا نمايد بعد از آن ديگري بينه ديگر بر نكاح زن مذكوره آرد التفات كرده نشود و اگر برآمدن بول يكي از آلتين را سابقيت

نمود ابوحنیفه رح گفته است که مرا علم آن نیست و صاحبین رح گفته اند
که اعتبار آلتی را است که از ان زیاده بول بر آید زیرا چه زیادتی
بول دلیل زیادتی قوت آن آلت است و ابوحنیفه رح بر این قول
با بویوسف رح گفت که آیا هیچ قاضی را دیده که بول را بنظر همی وزن
کند و صاحبین رح گفته اند اگر بول بر آید و از هر دو آلت برابر
باشند ما را علم آن نیست و اگر صاحب دو آلت بعد بلوغ خود جماع
بآلت مردی نماید یا آنکه ریش او بر آید یا مانند مردان احتلام کند
مرد است و اگر پستان او مانند پستان زنان مائل شود یا بعض
به بعد مانند زنان جامعت کرده شود یا حامله گردد یا در پستان
او شیر نازل شود زن است و اگر هیچ ازین علامت های مذکوره
ظاهر نگردد یا آنکه علامت مردی و علامت زنی هر دو جمع شود چنانکه
ریش هم بر آید و پستان هم بالیده گردد یا هم از آلت مردی
شاشه کند یا منی بریزد و هم از آلت زنی حیض کند یا هم از آلت
زنی بول کند و هم از آلت مردی منی مریزد خنثی مشکل باشد زیرا چه
هر یکی ازین علامتها دلیل علی الانفراد است پس وقت اجتماع آن
تعارض خواهد بود و اگر خنثی خبر دهد بحیض یا بمنی خود یا بمیل سوی
مردان یا بسوی زنان قول او مقبول شود و بعد ازان رجوع او

وزان جایز نبود مگر آنکه کذب او بتیقن ظاهر گردد پس صورت کراهه
مثلا خبر داده بود که مرد است و بعد ازان بکه بود در صورت بقول
ثانی او عمل کرده شود و اگر استحال و اشتباه بقصد آن نبرده
آلت بود پس قسمت محمد رح که او خنثی مشکل برابر است و مراد
این است که او پیش از بالغ شدن و ظاهر گردیدن حال او
بروئیدن ریش و بر آمدن پستان بمیرد و درارث خنثی اشکال
میان علما اختلاف است نزد ابی حنیفه بقول اول او و اصحاب
او رح اعنی ابیوسف و محمد رح و آن قول عامه صحابه رض
است کمترین نصیب مرد و زن است اعنی اسوء الحالتین اعنی
آنچه ازین دو حال بدتر بود و بدتری حال بر دو روش است
یکی محرومی از ارث چنانکه میت گذارد شوهر و یک خواهر عینیه را
و خنثی مشکل فرزند پدر را خنثی مذکور را مرد اعتبار باید کرد و مسئله
از دو نموده نصف آن که یک سهم است بشوهر و نصف دیگر که آن هم
یک سهم باشد بخواهر عینیه باید داد و هرگاه بعد فرض این دو کس
هیچ باقی نماند عصوبة خنثی مذکور را هیچ نمیرسد و اگر او را زن
اعتبار کنیم از هفت سهام یک سهم او را باشد برای اینکه
خواهر علاتیه را با خواهر عینیه سدس میرسد پس اصل مسئله

و بصورت شش است اعول تا هشت میانه نصف اصل مسئله
و تجنیس سه سهام باشد بشوهر و نصف دیگر که آن هم سه باشد
بخواهر عینیه و سدس پس آن که یک سهم باشد بخواهر علاتیه
خنثی اگر ذکور بود میرسد پس در ضمن حالت ذکورت او از حالت انوثت بدتر
است او را مرد اعتبار باید کرد زیرا که مستحق هیچ از ترکه نگردد و در صورت
دیگر حالت او محرومی از میراث است و دوم بدتر حالتی که غیر
قسمت چنانکه میت گذاشت شوهر و مادر و خواهر اخیافی و خنثی
مشکل فرزند پدر و مادر در ضمن خنثی مشکل را قسمت مرد است و مسئله از
شش صحیح میشود شوهر را نصف آن و آن سه است و مادر را سدس
آن و آن یک سهم است و یک سدس دیگر خواهر اخیافیه را و باقی
یک سهم خنثی مشکل را اگر او را علاتی باشد از روی عصوبت
است و این یک سهم از قسمت انوثت او کمتر و بدتر است برای
اینکه اگر او را زن اعتبار کنیم خواهر علاتیه باشد و قسمت او نصف
ترکه خواهد بود و اصل مسئله که برای وجود سدس و نصف از
شش است تا هشت عول خواهد کرد نصف اصل مسئله اعنی سه
بشوهر و سدس پس آن که یک باشد بمادر و سدس دیگر بخواهر
اخیافیه و نصف دیگر که آن هم سه است از روی فرض بخنثی که او را

نوادر علائیه گرفتیم و ظاهر است که سه سهام از هشت بزرگ‌تر است از
ششش زیاده میشود پس خنثی مذکور را درینجا یک سهم از شش
از آن سه سهام که باعتبار انوثت او میشود کمتر و بدتر است و همینقدر
ثابت او است چنانکه میت گذارد پسر و دختر و خنثی مشکل
فرزند خود را پس درینجا خنثی مذکور را قسمت دختر باشد
زیراچه آن متیقن است یعنی بهر دو تقدیر ذکورت و انوثت
معلوم است و زیاده بران مشکوک است پس بمجرد شک
مستحق آن زیاده نخواهد بود و فتوی برقول ابیحنیفه و یاران
او است و نزد یک عامر شعبی که آن قول ابن عباس رض
و قول آخر ابیوسف رح است خنثی مشکل را از هر دو قسمت
ذکورت و انوثت نصف باشد بمنازعت ای بمنازعت فیما بین
خنثی مشکل و باقی ورثه زیرا چه خنثی خواهد گفت که من مردم و برای
من نصیب مرد است و وارثان دیگر خواهند گفت که تو زنی و مر ترا نصیب
زن است و یکی ازین دو قول بر دیگر مرجح نیست پس حمل بهر دو
صورت بقدر امکان واجب شد باید دانست که شعبی را از میراث
خنثی مشکل که فاقد هر دو آله بود پرسیده بودند و او جواب داد
و وی را وارث نصف نصیب مرد و نصف نصیب زن است بمنازعت لیکن

درینصورت جمع میان دو صفت متضاد لازم می آید و آن محال است
پس واجب شد حمل بر متیقن نصیب مرد و زن چنانکه بالا مذکور
شد و ابو یوسف و محمد رحمه در تخریج و تقریر قول شعبی
اختلاف کرده اند و ابو یوسف رح درین مثال که میت پسر
و دختر و خنثی مشکل را وارث گذارد بیان قول شعبی بدین
عبارت میکند که پسر را یک سهم و دختر را نصف سهم و خنثی
را سه ربع سهم باشد زیرا چه خنثی بر تقدیر مرد بودن
مانند پسر مستحق یک سهم و بر تقدیر زن بودن مانند دختر
مستحق نصف سهم است و این استحقاق متیقن است و یکی
ازین دو تقدیر را بر دیگر ترجیح نیست پس نصف هردو نصیب
خواهد یافت جهت عمل بهردو تقدیر بقدر امکان پس حق او
نصف سهم و نصف نصف سهم بود و بعبارت دیگر میگوید که
درصورت مذکوره خنثی مشکل بگیرد نصف متیقن را که ثابت
است بهردو تقدیر مذکورت و انوشت مع نصف نصف که متنازع
است میان او و دیگر ورثه چه آن نصف بزعم او ثابت است و بزعم
ورثه دیگر غیر ثابت پس نصیب او سه ربع سهم بود و مجموع نصیب
های وارثان درصورت مذکوره دو سهام و ربع سهم بود زیرا چه

الهو بو شغه ربع اعتبار میکند سهم زوجه را اعني تحارند
یه حشاون نصف سهام را بسوي کسر که ربع است و چون مخرج
مسئله مذکوره بوجهیکه بالا مذکور شد دو سهام و ربع سهم است
پس کسر که ربع سهام را در مخرج کسر ربع مذکور بدین طریق
که ضرب کردیم آن را در مخرج ربع مذکور که چهار است هشت ربع
حاصل شد و آن یک ربع را بران افزودیم نه ربع حاصل شد و آن
مکسور را صحاح کردیم و مسئله ازین تصحیح پذیرفت و
عبارتیکه بگذرد آل آن همان مذکور بالا است اعني پسر را دو
سهام و دختر را یک سهم و خنثی را نصف ابن دو نصیب و آن
یک سهم و نصف سهم باشد و مجموع مسئله مذکوره چهار سهام
و نصف سهم گردید چون سهام را بسوي کسر که نصف است
بکشادیم بدین طریق که ضرب کردیم آن را در دو که مخرج کسر مذکور
است و کسر مذکور را بران افزودیم نه نصف حاصل شد و آن
مکسور را صحاح کردیم نه شد که تصحیح این مسئله است پسر را
آن چهار سهام و دختر را دو سهام و خنثی را سه سهام باشد
و مجتهد ربع در تخریج قول شعبی بدین روش بیان میکنند که در
همین مثال اگر خنثی را مرد اعتبار کنیم نصیب او دو بخرج

بود زیرا چه برین تقدیر فرزندان میت دو پسر و یک دختر باشند
بنابرآن مسئله از پنج شود پسر را دو سهام و دختر را یک سهم
و خنثی را بنا بر اعتبار ذکورت او دو سهام باشد و اگر زن اعتبار
کنیم ربع بود زیرا چه فرزندان میت درین صورت یک پسر و
دو دختر باشند لهذا مسئله از چهار شود پسر را دو سهام و
دختر را یک سهم و خنثی را بنا بر اعتبار انوثت او نیز یک سهم بود
پس خنثی را ازین دو نصیب نصف بود و آن خمس و ثمن است
زیرا چه خمس نصف دو خمس است و ثمن نصف ربع و بر تخریج مخرج
مسئله تصحیح می پذیرد از چهل که حاصل میشود از ضرب
یکی از دو مسئله که چهار است بر تقدیر انوثت در مسئله دیگر
که پنج است بر تقدیر ذکورت و از ضرب کردن حاصل این
که بیست است در دو حالت ذکورت و انوثت که مبلغ آن چهل است
و قاعده مختصر تر برای تصحیح این مسئله آنست که مخرج یکی از خمس
و ثمن را که نصیب خنثی است در دیگر ضرب کرده شود که چهل حاصل آید
و طریق تعیین نصیب هر وارث ازان چهل این است انچه هر وارث
را از پنج رسیده باشد آن را ضرب باید کرده در چهار و
انچه از چهار رسیده باشد در پنج پس از هر دو ضرب نصیب

خنثی سیزده باشد و نصیب پسر هجده و نصیب دختر نه سهام
درینصورت که خنثی را از مسئله ذکورت دو سهام بود آن را در
چهار ضرب کردیم هشت حاصل شد و از مسئله انوثت یک سهم
بود آن را در پنج ضرب کردیم پنج شد و مجموع این سیزده است که
نصیب او از چهل است و پسر را از مسئله ذکورت دو بود آنرا
در چهار ضرب کردیم هشت شد و از مسئله انوثت نیز دو بود
آن را در پنج ضرب کردیم ده شد و مجموع آن هجده است که نصیب
او از چهل است و دختر را از مسئله ذکورت یک بود و آنرا در چهار
ضرب کردیم چهار شد و از مسئله انوثت نیز یک بود آن را
در پنج ضرب کردیم پنج شد و مجموع آن نه است که نصیب وی از
چهل است مخفی نیست که سیزده سهام نصیب خنثی درین مسئله
چنانکه خمس و ثمن چهل است همچنان نصف هر دو نصیب او باعتبار هر دو
حالت او است زیرا چه نصیب او از چهل در حالت ذکورت شانزده است
و نصف آن هشت است و در حالت انوثت ده است و نصف آن پنج
است که مجموع آن هم سیزده است پس فرق میان هر دو تخریج
صرف در طریق است نه در مقصود که نصف هر دو نصیب است و باید دانست
که ضرب کردن یکی از دو مسئله در دیگری و همچنین ضرب نصیب یک

وارث از یکی از دو مسئله در جمیع مسئله دیگر وقتی است که در
میان هر دو مسئله نسبت تباین بود و در صورت توافق وفق یکی از
دو مسئله را در دیگر ضرب باید کرد و حاصل ضرب را در صدد عالتین و نصیب
هر وارث را از یکی از دو مسئله در وفق مسئله دیگر ضرب
باید کرد والله اعلم

فصل در بیان حمل

اکثر مدت حمل نزد ابی حنیفه و یاران او دو سال است و
نزد لیث بن سعد نهجی سه سال و نزد شافعی رح چهار سال و نزد
زهری رح هفت سال است و دلیل علمای ما رح حدیث عایشه رض
است که گفته است باقی نمی ماند فرزند در شکم مادر خود زیاده از
دو سال اگرچه بقدر گردش بادریسه دوک بود و امثال این امور
بقیاس معلوم نمیشود بلکه معلوم میشود بسمع از رسول صلعم و دلیل
شافعی رح یکی این است که مرویست که ضحاک فرزند حمل چهار
ساله بود و دندانهای پیشین او در شکم مادر برآمده بود و او می خندید
بنابران او را ضحاک نام نهادند و نیز مرویست که عبدالعزیز ماحشونی
فرزند حمل چهار ساله بود و در میان زنان ماحشون مشتهر شده
که آنها بچه می زایند دوم اینکه مرویست که مردی از زن خود تا دو سال

غایب ماند بعد از آن باز آمد در حالیکه آن زن حامله بود و عمر رض خواست
که آن زن را رجم کند و معاذ رض گفت که ترا بر این زن قدرت است بر آنچه
در شکم او است قدرت نیست پس عمر رض آن زن را رها کرد و او
فرزندی زاد که دندانهای پیشین او بر آمده بود و شبیه بود به پدر خود
و آن مرد گفت قسم برب کعبه که این پسر من است پس عمر رض
نسب آن پسر از آن مرد ثابت کرد با آنکه او فرزند حمل زیاده از دو
سال بود و گفت که اگر معاذ نمی بود عمر البته هلاک می شد عمر و
جواب علمای شارح از دلیل اول شافعی رح این است که ضحاک و
عبد العزیز مدت بودن خود در حمل نمی شناختند و کسی دیگر هم
نمی شناخت زیرا چه اطلاع بر آنچه در رحم است جز خدا تعالی بکسی
نیست و می تواند شد که آن مدت بسبب بند شدن دهانه رحم از
مرض شده باشد پس بر آن اعتماد نیست و جواب از دلیل دوم این
است که مراد از غایب شدن آن مرد از زن تا دو سال آنست
که قریب دو سال غایب بود و اثبات نسب آن فرزند با قرار شوهر
زن مذکوره بود و کمترین مدت حمل باتفاق مجتهدین شش ماه
است زیرا چه مرویست که مردی زنی را نکاح کرد و آن زن به شش
ماه فرزندی بزاد و عثمان رض قصد رجم آن زن کرد و ابن عباس

رض گفت که اگر چه آن زن بدلایل کتاب الله باشما خصومت نکرد
امامن خصومت میکنم چه او تعالی فرموده است که حمل وفصال آن
اعني باز کردن کودک از شیر بسي ماه است ونیز او تعالی
فرموده است که فصال آن در دو سال است وهرگاه دو سال از
سي ماه بفصال رفت براي حمل باقي نماند مگر شش ماه پس
عثمان رض حد زنا ازان زن ترک کرد ونسب فرزندش از
شوهرش ثابت گردانید ومثل آن ازعلي رض مرویست ودرحدیث
ابن مسعود رض آمده که بعد قرار گرفتن نطفه در رحم زن چون چهار
ماه بران گذرد روح دران دمیده میشود وبعد دمیده شدن روح
سرشت او درمیان دو ماه دیگر تمام میشود پس درینصورت پیدا
شدن فرزند از حمل شش ماه با کمال سرشت متحقق میگردد چنانچه
سرخسي رح در شرح کتاب الطلاق ذکر کرده است وهرگاه درمیان
ورثه وحمل قسمت ترکه نمایند براي حمل نزد ابوحنیفه رح نصیب
چهار پسر یا چهار دختر هرچه زیاده بود موقوف داشته شود
ودیگر وارثان را کمترین نصیبها داده شود ونزد محمد رح
بیک روایت نصیب سه پسر یا سه دختر هرچه زیاده بود وبروایت
دیگر نصیب دو پسر یا دو دختر هرچه زیاده بود موقوف

داشته شود واین قول حسن رح است وبعضی از دو روایت از
ابی یوسف رح که راوی آن هشام رح است وخصاف رح از
ابی یوسف رح روایت کرده که برای حمل نصیب یک پسر یا
یک دختر هرچه زیاده بود موقوف بباید داشت وفتوی بر
همین روایت است زیرا چه غالبا عادت آنست که زن در یک
بطن بجز یک فرزند نمی زاید وقاضی را باید که وقت قسمت ترکه
از دیگر وارثان ضامن گیرد تا اگر حمل بعد ولادت مستحق زیاده
بر نصیب موقوف که نصیب یک پسر است شود باو برسد پس اگر
حمل از میت بود بدینصورت که میت زن حامله را وارث گذارد
وآن زن وقت تمام شدن اکثر مدت حمل که نزد علمای ما رح
دو سال است یعنی بیک روز از آن مدت فرزند زاید واقرار
بگذشتن عدت خود در میان مدت مذکور نکرده باشد آن فرزند
از میت وخویشان او وارث شود وخویشان میت ازوی وارث
شوند زیرا چه در استحقاق میراث وجود علوق در ایام وقت موت
میت شرط است وهرگاه زن حامله با وصف ثبوت حمل اقرار انقضای
عدت نکرد حکم بوجود بودن حمل در اوقات کرده موجود واگر آن زن
باکثر از مدت حمل فرزند زاید آن فرزند از میت وارث

نشود و خویشان میت از وی وارث نشوند زیرا چه اگر زاید یقین شود که
بعد مدت زیاده از اکثر مدت حمل معلوم شد که علوق آن بعد الموت
میت شده است و همچنین اگر زن در میان مدت حمل بگذشتن
عدت بعد مدتیکه در آن گذشتن عدت متصور باشد اقرار کند و
بعد اقرار در مدت حمل فرزند زاید آن فرزند وارث میت نشود و
خویشان میت از وی وارث نشوند زیرا چه باقرار زن معلوم شد
که حمل از میت نبود و اگر میت حمل از غیر خود بگذارد مثلا زن
پدر یا جد خود یا زن برادر مادری خود را بگذارد و آن زن بعد
شش ماه یا کمتر از آن فرزند زاید آن فرزند از موت وارث
شود زیرا چه وجود او در بطن وقت موت میت محقق است و اگر
آن زن بیا کمتر از کمتر مدت حمل که شش ماه است فرزند
زاید آن فرزند وارث نشود زیرا چه علوق او وقت موت متیقن نیست
و برای تقدیر وجود علوق در وقت موت هیچ ضرورت داعی نیست چه
نسب او از غیر میت ثابت است بخلاف آنکه اگر حمل از میت بود
چه در آنصورت تقدیر وجود آن وقت موت برای اثبات نسب
ضروریست و طریق شناختن حیات حمل وقت زادن که مدار وراثت
بر آن افتاده است که یافته شود از مولود آواز یا عطسه یا گریه

یا خیزه یا جنبش بعض عضو وه روقت زادن اکر کهتر بدن
بچه از بطن ما در زیر آید و چیزی از علامات حیات که بالا مذکور شد
در ان ظاهر شود و بعد ازان بمیرد آن بچه وارث نشود زیرا چه
هرگاه اکثر بدن آن بعد موت بر آمد کویا کل آن مرده برآمد واکر
اکثر بدن آن در حال زنده بودنش براید و بعد ازان بمیرد
وارث شود و ضابطه در برامدن اکثر یا کمتر بدن بچه از بطن ما در این
است اگر بچه مستقیم وزانست براید اعني سرش اول براید
پس بر آمدن تمام سینه او معتبر است اعني وقت بر آمدن تمام
سینه اکر مولود زنده باشد وارث شود زیرا چه اکثر آن در حال
زنده بودنش بر آمد و اکر کمتر ازان براید و بمیرد وارث نشود و اکر
بچه واژون براید و آن اول بر آمدن پای او است بر امدن
ناف معتبر است اعني اکر وقت بر آمدن ناف مولود زنده باشد
و بعد ازان بمیرد وارث شود و اکر ناف بیرون نیاید و بمیرد وارث
نشود و ضابطه در تصحیح مسایل حمل این است که مسئله را
بدو اعتبار تصحیح کرده شود اعني باعتبار مذکورت حمل وانوثت
آن بعد ازان در میان هر دو تصحیح نظر کرده شود اکر در میان
هر دو تصحیح نسبت توافق بود وفق یکی را در تمام دیگر ضرب

کرده شود حاصل این ضرب تصحیح مسئله حمل باشد واگر
تهایین بود تمام یکی را در تمام دیگر ضرب نموده شود حاصل
آن تصحیح مسئله حمل باشد وطریق شناخت نصیب هر وارث
از آن تصحیح این است هر وارث را از مسئله ذکورت حمل آنچه رسد
آن را در صورت تباین در مسئله انوثت ویر تقدیر توافق
در وفق مسئله انوثت ضرب باید کرد ونیز آنچه از مسئله
انوثت برسد آن را در صورت تباین در مسئله ذکورت ویر تقدیر
توافق در وفق مسئله ذکورت ضرب باید کرد بعد از آن
در هر دو حاصل ضرب نظر باید کرد آنچه از آن دو کمتر
باشد وارث را باید داد زیرا چه استحقاق وارث متیقن
است و هر قدر از میان آن دو حاصل زیاده بر آن را از نصیب آن
وارث موقوف باید داشت زیرا چه مستحق آن زیاده مشتبه
است که آیا حمل است یا غیر آن پس موقوف داشته شود تا
وقت زایل شدن اشتباه و هرگاه حمل وضع شود و اشتباه
زایل گردد پس اگر فرزند مولود مستحق تمام نصیبهای
موقوفه شود بهتر و اگر مستحق بعض نصیبهای موقوفه شود
آن بعض را بمولود داده باقی را در میان ورثه دیگر قسمت

یابد گرد و هر یکی را هر آنچه از نصیب او موقوف بود باید
داد مثال توافق در زمان مسئله ذکورت و مسئله انوثت حمل
چنانکه میت گذارد دختر و مادر و پدر و زوجه حامله را
در ذکورت نزد ابو یوسف رح مسئله باعتبار ذکورت حمل
بسبب جمع شدن ثمن و دو سدس از بیست و چهار است زوجه
را ثمن آن که سه است و هر یکی از مادر و پدر را سدس که
چهار است و دختر را با حمل ذکر ما بقی که سیزده است از جهت
عصوبت و باعتبار انوثت حمل بسبب جمع شدن ثمن و دو سدس
و ثلثان نیز مسئله از بیست و چهار است لیکن بسبب عول از
بیست و هفت است و مسئله منزیه است ازان بیست و هفت هر یکی
از مادر و پدر را چهار چهار سهام و زوجه را سه سهام و دختر
را با حمل انثی شانزده سهام و چونکه میان هر دو تصحیح که
یکی بیست و چهار و آن دیگر بیست و هفت است نظر کردیم و نسبت
توافق بثلث یافتیم وفق یکی را ازان دو یعنی ثلث یکی را ازان
دو تصحیح که آن از بیست و چهار ثمن است و از بیست و هفت
نه در تمام دیگر ضرب کرده دو صد و شانزده حاصل شد
که مسئله ازان تصحیح می پذیرد ازین تصحیح باعتبار ذکورت

حمل زوجه را بیست وهفت سهام میرسد وهریکی از مادر وپدر را
ولیسی وشش سهام زیراچه زوجه را از مسئله مذکورت
سه سهام بود چون آن را در وفق تصحیح مسئله انوثت که نه است
ضرب کردیم بیست وهفت شد وهریکی از مادر وپدر چهار چهار
سهام بود چون چهار را در وفق مذکور ضرب کردیم سی وشش شد
وباعتبار انوثت حمل زوجه را بیست وچهار سهام میرسد وهریکی
ازمادر وپدر سی وسی ود زیراچه از مسئله انوثت زوجه را
سه سهام بود چون آن را در وفق مسئله ذکوریت که هشت
است ضرب کردیم بیست وچهار شد وهریکی ازمادر وپدر چهار چهار
سهام بود چون چهار را در وفق مذکور ضرب کردیم سی ودو
شد پس زوجه را ازین دو حاصل که یکی بیست وهفت است و
دیگر بیست وچهار بیست وچهار که کمتر است دادیم وسه سهام
را که از میان دو حاصل زیاده است از نصیب زوجه تا انکشاف حال
حمل موقوف داشتیم وهریکی ازمادر وپدر را از میان دو حاصل
نصیب آنها که یکی سی وشش است ودیگر سی ودو سی ودو
که کمتر است دادیم وچهار چهار سهام از نصیب مادر وپدر
تا انکشاف حال حمل موقوف داشتیم وحمل را در حق زوجه وماده

و پدر انثی اعتبار کردیم و دختر را از مبلغ مذکور که دو صد و شانزده
است سیزده سهام داده شود زیراچه موقوف دختر و پسر
نصیب چهار پسر است نزد ابی حنیفه رح زیراچه نزد او رح گر بجز
نصیب دختر همین تقدیر متحقق میشوند بر تقدیر چهار دختر هرگاه چهار
پسران شده ند پس نصیب دختر از باقی مسئله ذکورت بعد فرض
ذوی الفروض که آن باقی سیزده است از بیست و چهار یک سهم
و چهار تسع یک سهم باشد زیراچه هرگاه از ان سیزده دو
دو سهام بچهار پسران و یک سهم بدختر دادیم چهار سهام باقی
ماند باز آن را قسمت کردیم بدینصورت که یک یک سهم تسع کم
هریکی از چهار پسران و چهار تسع بدختر دادیم پس مجموع نصیب
دختر از مسئله ذکورت که بیست و چهار است یک سهم و چهار تسع
یک سهم شد و آن را یعنی یک سهم و چهار تسع یک سهم
را ضرب کرده شد در نه که وفق مسئله انوثت است پس حاصل
سیزده سهام شد که حق دختر است از دو صد و شانزده و
باقی از این سهام مادر و پدر و دختر که موقوف داشته شد
یکصد و پانزده است زیراچه از دو صد و شانزده یکصد و یک
سهام بوارثان مذکور داده شد پس باقی نماند مگر یکصد و پانزده

سهام پس بعد از ان اگر ذوی الفروض یک دختر و ایده یا زیاده
ازان تمامی نصیب موقوف اعني یکصد و بیست و هشت برای
دختران بود زیرا که در حق مادر و پدر و زوجه حمل را انثی اعتبار
کرده نصیب هر یکی از انها از مسئله انوشته داده ایم و حق آنها باقي
نمانده و هر چه بعد حق آنها باقی است و آن یکصد و بیست و هشت است
حق دختران است زیرا چه نصیب دختران از مسئله انوشته یعنی بیست
و هشت شانزده بود چون آن را در وفق مسئله ذکور که هشت
است ضرب کردیم یکصد و بیست و هشت شد و دختر موجوده سیزده
یافته بود آن را با سهامهای موقوفه که یکصد و پانزده است جمع کرده
مجموع را که یکصد و بیست و هشت است در میان دختران علی السویه
قسمت باید کرد پس اگر بر آنها راست آید بهتر ورنه اگر در میان
سهام و روس دختران توافق بود وفق روس را در دو
صد و شانزده ضرب باید کرد هر چه حاصل شود ازان تصحیح مسئله
خواهد شد و اگر در میان سهام و روس تباین شود تمام
عدد روس را در دو صد و شانزده ضرب باید کرد از حاصل آن
مسئله تصحیح خواهد پذیرفت و اگر یک پسر یا زیاده ازان
زاید پس زوجه و مادر و پدر را هر قدر را نصیب آنها موقوف

گذاشته شده است باید داد اعني زوجه را نصف سهام از نصیب
او در مسئله ذکورت موقوف بود باید داد تا اکثر نصیب او که بیست
و هشت است تمام شود و هر یکي از مادر و پدر را چهار سهام
که از نصیب آنها در مسئله ذکورت موقوف بود باید داد تا اکثر
نصیب آنها که سي و شش سي و شش سهام است تمام شود و بعد از آن
باقي را که یکصد و چهار است با نصیبي که به دختر داده شده بود
و آن سیزده است جمع باید کرد و مبلغ آن یکصد و هفده است
این مبلغ را بر اولاد تقسیم باید کرد بدین طریق که براي مرد دو چندان
نصیب زن بود و اگر قسمت راست نیاید نسبت میان سهام و رؤس
فرزندان دریافته بطریقیکه مذکور گشته شده تصحیح مسئله باید
کرد و اگر زن بچه مرده بزاید پس زوجه و مادر و پدر را نصیب
هاي موقوفه آنها داده دختر را از باقي آنچه ازو باید داد که
نصف ترکه که یکصد و هشت است باو برسد و آن نود و پنج سهام
است که از جمع کردن آن با سیزده که سابق به دختر داده شده
بود یکصد و هشت میشود که نصف ترکه است پس با نصیب هاي سابق
و حال زوجه را بیست و هشت و مادر را سي و شش و پدر را
نیز سي و شش و دختر را یکصد و هشت سهام میرسد مجموع

این دو صد و هشت است و مبلغی که سهام پدر بر تصحیح میشود
[illegible] پدر را با دختر فرض و عصوبت هر دو است چنانچه سابقا
مذکور شده است و مجموع سهام پدر از روی فرض و عصوبت
چهل و پنج شد و باید دانست که اگر وارثان میت چنان باشند
که فرض آنها بعد ولادت حمل متغیر نشود پس در مدت تمام فرض
آنها باید داد چنانکه میت گذارد جده و زوجه حامله را در این صورت جده
را سدس ترکه باید داد و چنانکه گذارد میت زن حامله و یک پسر
[illegible] در این صورت زن را ثمن ترکه باید داد و اگر وارث چنان باشد
که در یکی از دو حالت ذکورت و انوثت حمل از ارث ساقط شود
پس آن وارث را از ترکه هیچ نباید داد زیرا چه اصل استحقاق او
مشکوک است و توریث بالشک نمیتواند شد چنانچه گذارد
میت زن حامله و یک برادر پدری و عم را پس برادر و عم را از ترکه
هیچ نباید داد زیرا چه جایز است که از حمل پسر پیدا شود پس آنچه
بیان در مسئله حمل سابق مذکور شده طرف در حق وارثی است
که فرض او بتولد مولود متغیر شود والله اعلم

فصل در بیان مفقود

و آن در شرع کسی است که غایب شود و خبر حیات و موتش معلوم

بود ، مفقود در حق مال خود زنده است حتی که وارث نمیشود از و
کسی بنا بر ثبوت حیات او بدلیل استصحاب حال چرا استصحاب حال
معتبر است در باقی داشتن چیز برانچه باشد نه در ثابت کردن
چیزیکه نبوده است و ازین جهت استحقاق ورثه مفقود در مال مفقود
نمیشود و نکاح باز نش جایز نبود نزد علمای ما رح واین مذهب علی رضی الله
عنه است و موقوف داشته میشود مال او تا آن زمان که ثابت
شود موت او یا بگذرد مدتیکه بعد ازان حکم بموت او کرده
شود و در تعیین آن مدت اختلاف علما رح است ظاهر الروایة
این است که هرگاه احدی از هم عمران او که همشهریان
وبند باقی نباشد حکم بموت او باید کرد وحسن بن زیاد رح
از ابیحنیفه رح روایت کرد است که آن مدت یکصد و بیست
سال است از روز تولد مفقود و این مبنی است برانچه در عوام
مشتهر است که هیچ کس زیاده برین مدت نمی زید لیکن این از
اکاذیب مشهوره است وقابل اعتماد نیست و بقول محمد رح
صد و ده سال است و بقول ابییوسف رح صد و پنج سال و این
روایت در کتب معتبره یافته نشده و مرویست از ابییوسف رح
که هرگاه بگذرد از وقت ولادت او صد سال حکم بموت او کرد

شود زیرا که ظاهر است که درین زمانه احدی زیاده بر صد سال
نمی زید و محمد بن سلمه رح بهمین روایت فتوی میداد و آخر بغایت خود ش
ظاهر شد که این خطا است چه او خود صد و هفت سال زیست
و بعض مجتهدین گفته که نود سال است زیرا که زیاده بران درین
زمانه بغایت ندرت است پس احکام شرعیه که مدار ان بر اغلب
است مبنی بر آن نمیتواند شد و امام تمرتاشی رح بهمین قول فتوی
داده است و بعض مجتهدین گفته که مال مفقود تا اجتهاد
امام موقوف باید داشت یعنی تا وقتیکه قاضی بعد گذشتن مدتی
حکم نکند که مثل آن مفقود زیاده بران زنده نمی ماند حکم بموت او
و تقسیم مالش میان ورثه کرده نشود و مذهب شافعی رح همین است لیکن
لایق تر بطریق فقه آن است که آن مدت بهیچ چیز تقدیر کرده نشود
چنانچه در ظاهر الروایه است زیرا که در نصب مقادیر مجال قیاس
نیست و هیچ نص دران باب یافته نشده پس باید که بر اقران و امثال
مفقود رجوع کرده شود چنانچه در قیمت اشیای تلف کرده شده و در
مهر مثل زنان معمول است و مفقود موقوف الحکم است در حق
غیر خود حتی که موقوف داشته میشود نصیب او از مال مورث
او چنانکه در حمل موقوف داشته میشود پس حالت اسیر

حاجب وارثان موجود بود بوارثان موجود هیچ نباید داد بلکه کل مال
متروکه موقوف داشته شود و اگر حاجب نشود وارثان موجود را
کمتر از نصیب آنها از دو تقدیر حیات و ممات مفقود باید داد و پس
هرگاه مدت بگذرد و حکم بموت او کرده شد مال او بآن وارثان
باید داد که آنها وقت حکم بموت او موجود بودند و کسیکه پیش از حکم
بموتش مرده باشد هیچ نیابد زیرا چه بقای وارث بعد موت
مورث شرط توریث است و آنچه از مال مورث مفقود مذکور
برای مفقود موقوف باشد رد باید کرد آن را بسوی وارث مورث
مذکور که از نصیب او موقوف داشته شده بود چنانکه در حمل اگر
بچه زنده برآید مستحق نصیب خود میشود و اگر مرده برآید وارثان نصیب
های موقوفه خود میگیرند و ضابطه در تصحیح مسایل مفقود این
است که مسئله را باعتبار حالت حیات مفقود هم باعتبار
حالت ممات او تصحیح کرده شود و باقی عمل همچنان است
که در حمل مذکور شده و آن این است که در هر دو تصحیح
حیات و ممات مفقود نظر کرده شود پس اگر در میان آن هر دو توافق
بود وفق یکی را در تمام دیگر و اگر تباین بود تمام یکی را در تمام دیگر
کنند هرگاه که حاصل ضرب در هر دو وجه هر دو تقدیر تصحیح مسئله

خواهد بود بعد از این نصیب هر وارث را نیز آنچه از مسئله حیات است
با نصف وفق مسئله ممات یا در تمام آن نظر بود و تقدیر توافق یا تباین
ضرب باید کرد و ازین دو حاصل آنچه کمتر بود بآن وارث باید داد
و باقی را از نصیب آن وارث تا انکشاف حال مفقود موقوف باید داشت
مثلاً زنی فوت کرد و وارث گذاشت شوهر و دو خواهر عینیه و
برادر عینی مفقود را پس مسئله باعتبار ممات مفقود بسبب جمع
شدن نصف که حق شوهر است و ثلثان که حق دو خواهر عینیه است پس
از شش است اما تا هفت عول میشود و باعتبار حیات مفقود شوهر
را نصف بلا عول میرسد و مسئله از دو بود نصف آن که یک
است بشوهر و آن نصف دیگر که نیز یک است حق دو خواهر و برادر
بود و یک بر دو خواهر و یک برادر که اینها بمنزله چهار خواهر
باشند راست نمی آید پس چهار را در دو ضرب کردیم هشت شد
چهار از آن شوهر را و دو از آن هر دو خواهر را میرسد و دو
سهام حق برادر مفقود بود و در صورت موت مفقود برای دو خواهر
بهتر است و وجه آن ظاهر است و حیات مفقود برای شوهر
بهتر است زیرا چه شوهر را در صورت حیات مفقود نصف تمام شوهر
میرسد پس حیات مفقود در حق هر دو خواهر اعتبار. ممات اسیر

خواهر را زیاده بر ربع ترکه نباید داد و در حق زوج موت مفقود انتظار
باید کرد و او را جز ربع نباید داد و باقی را موقوف باید داشت
و این مسئله از پنجاه و شش تصحیح می پذیرد زیرا چه مسئله
حیات از هشت است و مسئله ممات از هفت و درمیان آن هر دو
مسئله تباین است پس یکی را در دیگر ضرب کردیم پنجاه و شش
حاصل شد و زوج را از مسئله حیات چهار بود چون آن را در مسئله
ممات که هفت است ضرب کردیم بیست و هشت حاصل شد و او را
از مسئله ممات سه بود چون آن را در مسئله حیات ضرب کردیم
بیست و چهار شد پس شوهر را بیست و چهار باید داد چه
آن کمترین هر دو حاصل است و آن نصف مسئله عائله است پس از
نصیب او چهار سهام موقوف داشته شد و هر دو خواهر را
از مسئله حیات دو سهام بود چون آن را در مسئله ممات که هفت
است ضرب کردیم چهارده شد و آنها را از مسئله ممات چهار
بود چون آن را در هشت که مسئله حیات است ضرب کردیم سی
و دو شد پس آن هر دو خواهر را چهارده سهام که کمترین
دو حاصل و ربع پنجاه و شش است باید داد که برای هر یکی
که هر کا سهام بود و از نصیب آنها هژده سهام موقوف داشت

هست و نیم صحیح ایجاد شش مرد و وقف ایجز و او مفقود بیست و هشت
سهام بود و باقی از پنجاه و شش که نیز بیست و هشت بود موقوف
داشته شود پس اگر ظاهر شود که مفقود زنده است چهار سهام که از
نصیب شوهر موقوف بود بشوهر داده شود تا نصف ترکه بدو رسد
و آن بیست و هشت است از پنجاه و شش و باقی که چهار است
به برادر که مفقود بود باید داد تا نصف ترکه که بعد ادای فرض شوهر
باقی است در میان برادر و دو خواهر بدینگونه تقسیم یابد که مرد را
دو چندانکه نصیب زن باشد و اگر ظاهر شود که مفقود مرده است پس
چهار سهام موقوفه را که از نصیب دو خواهر موقوف بود بهر دو خواهر
باید داد تا در حق آنها چهار سبع ترکه که شش و دو باشد تمام شود
و از زوج بستانند و نصیب کامل شود که بیست و چهار است ساقط
گرفته است والله اعلم بالصواب

فصل در بیان ترکه اگر مرتد در حالت
ارتداد بمیرد یا کشته شود یا بدار الحرب پیوندد و قاضی
حکم بلحوق او بدار الحرب کند پس از سهام مرتد سود
مکسوب حالت اسلام بود حق وارثان مسلم او بود مرتد شود
و آنچه مکسوب حالت ارتداد بود در بیت المال است اسیر

واین حکم نزد ابیحنیفه رح است ونزد ابیوسف ومحمد رح
تمام مال او چه از کسب حالت اسلام و چه از کسب حالت ارتداد او
برای وارثان مسلم او است ونزد شافعی رح هردو کسب او را
در بیت المال باید نهاد و مرتد هرمالیکه بعد لاحق شدن
بدار الحرب کسب کرده باشد این فیء وغنیمت است باتفاق علما
رح وجمیع مال مکسوبه زن مرتده یعنی مکسوبه حالت اسلام
ومکسوبه حالت ارتداد پیش از لحوق بدار الحرب حق وارثان
مسلم او است بلا اختلاف درمیان علمای ما رح مگر شوهر مرتده
را از مال مرتده میراث نبود زیرا چه مرتده بسبب ارتداد بطلاق
بطلاق باین میشود از شوهر مسلم خود ومرتد از احدی وارث
نمیشود نه از مسلم ونه از مرتد دیگر که مانند وی ست وهمچنین
مرتده نیز زیرا چه ارتداد جنایت است پس مستحق صله شرعیه که
ارث است نخواهد بود بلکه بجهت عقوبت از میراث محروم خواهد شد
مانند قاتل بغیر حق واختلاف روایات است درین که وقت قسمت مال
او ... شد چه ارث معتبر است حسن رح از ابیحنیفه رح روایت کرده
که حاصل اعتبار وارثی راست که وقت ارتداد مرتد وارث او بود و
تا زنده ماند وکسیکه بعد از ان بمیراث او وارث نشود

حتی که اگر بعض قرابتیان مرتد بعد ارتداد او مسلمان شود یا از علوق مادر بعد ارتداد قرار یافته بود متولد شود وارث مال مرتد شود و ابو یوسف رح از ابی حنیفه رح روایت کرده است که وجود وارث وقت ارتداد معتبر است و باطل نمیشود آن استحقاق بموت آن وارث پیش از موت مرتد بلکه میراث آن وارث برای ورثه آن وارث بود و محمد رح از ابی حنیفه رح روایت کرده است و همان اصح است که آن وارث معتبر است که وقت قتل یا موت مرتد وارث بود برابر است که حین ارتداد مرتد موجود باشد یا بعد از آن حادث شود والله اعلم —

فصل در بیان

اسیر حکم اسیر آن است که مادامیکه او دین اسلام را ترک نکند در میراث مانند سایر مسلمین است که وارث از دیگران میشود و دیگران از وی وارث میشوند زیراچه او از اهل دار اسلام است هر جا که باشد پس اگر دین خود را ترک کند مانند مرتد باشد و فرق نیست میان اینکه در دار اسلام مرتد شود و بعد از آن بدار الحرب پیوند دو میان آنکه در دار الحرب مرتد شود و در انجا اقامت گزیند پس اگر ارتداد و حیات و ممات اسیر

معلوم نشود حکم او مانند مفقود است پس تا انکشاف حال
او مالش در میان ورثه تقسیم نشود و زوجهٔ او از دیگری نکاح
نتواند کرد و اگر وارثان او دعوی کنند که او در دار الحرب مرتد
شد این دعوی بدون گواهی دو مسلم عدل مقبول نشود و اگر
دو مسلم گواهی دهند قاضی را میرسد که حکم بفسخ نکاح زن او
کند و مال او را میان وارثانش تقسیم نماید زیرا چه او در صورت
در حکم میت باشد و اگر بعد حکم قاضی اسیر مذکور باز آید و از ارتداد
منکر شود قاضی نقض حکم خود کند و زوجه و مال او را بوی باز دهد مگر
چیزی که در دست وارث از مال او قایم باشد بوی دهد و اگر قاضی
گواهی دو گواه عدل بشنود و بران هنوز حکم نکرده باشد که اسیر
مذکور زنده باز آید و از ارتداد انکار کند پس مال او بحال
خود باشد برابر است که مرتد شده باشد یا نشده باشد
والله اعلم

فصل در بیان

غرقی و حرقی و هدمی و قتلی اگر جماعتی که میان آنها
قرابت بود یکبار بمیرند و دریافت نشود که کدام یکی اول
مرد مثلا در یک کشتی بودند و غرق شدند یا در آتش یکبارگی

انجا و نهایا بر آنجا که باز یا معتق خانه یکبار گی بیفتد یا در جنگ کشته
شوند و تقدم و تاخر موت یکدیگر معلوم نشود آن جماعت منزله اموات
و ساکن واحد کرده شوند و ترکه هریکی از آنها بورثه
زنده او برسد و آنها با یکدیگر وارث یکدیگر نشوند و همین
حکم منقطعا راست نزد علمای ما رح و نزد مالک و شافعی رح نیز
و این مروی است از ابی بکر و عمر و زید بن ثابت رضی الله عنهم و در
یک روایت از علی و ابن مسعود رض آمده است که بعض ازان
اموات از بعض دیگر وارث میشود مگر در چیزی که وارث
آن شده است یکی از دیگری چه اگر در ان هم ارث
یکدیگر جاری شود لازم آید که هر واحد وارث مال خود شود
و در بطلان آن شک نیست و مذهب ابن ابی لیلی همین است پس
اگر دو برادر خورد و کلان یکبارگی غرق شوند و برای هریکی وارث
باشد مادر و یک دختر و یک مولی و ترکه هر واحد نود درم باشد
نزد علمای ما رح ترکه هر واحد از انها بدینصورت قسمت کرده شود
بمادر هریکی سدس ترکه او که پانزده است و بدختر نصف که چهل
و پنج است و بمولی باقی که سی است باید داد و در یکی از دو
روایت از علی و ابن مسعود رض اولا حکم بموت برادر کلان کرده

شوهر و ترکهٔ او بدین صورت منقسم شود مادر را سدس که پانزده
است و بدختر نصف که چهل و پنج است و ببرادر کوچک باقی که
سی است باید داد بعد از آن حکم کرده شود بموت برادر کوچک
و تقسیم ترکهٔ او مثل مذکور بالا کرده شود پس از ترکهٔ عمرو برادر
سی باقی می ماند که آن را یکی از دیگری میراث یافته پس از آن
باقی مادر را سدس که پنج بود و دختر هر یکی را نصف که پانزده بود و باقی
بمولی باید داد زیرا چه آنها در چیزی که از یکدیگر میراث یافته اند
وارث یکدیگر نشوند پس در صورت مذکوره مادر هر یکی را بیست
رسد و دختر را شصت و مولی را ده والله اعلم . –

تمام شد ترجمه کتاب فرایض سراجیه
ایده شریفیه



معلوم ضمایر ارباب بصائر باد که صاحب هدایه علیه الرحمه کتاب الفرایض را که بدیگر مصنفات فقه بطور التزام مذکور است در کتاب خود داخل نکرده و سبب آن ظاهرا جزین معلوم نمیشود که وقت تصنیف هدایه و هدایه کتب جداگانه در علم فرایض مشتمل بر تفاصیل مسائل و طریق عمل مدون شده ازینجهت حاجت ادخال آن در کتب فقه نمانده لیکن از انجا که این باب داخل فقه است دخول کتاب از ان موجب نقص لهذا جناب معلی القاب صاحبان عالیشان کونسل حکم محکم فرمودند که نسخه سراجیه در علم فرایض مع اکثر از عبارت شریفیه شرح آن که حامل من وضوح مطالب و ابسته آن است ترجمه شده بقالب طبع در آمده بآخر جلد چهارم ترجمه هدایه ملحق گردد بنده قلیل البضاعت محمد راشد که احوال خود را در صدر کتاب بشرح و بسط نوشته است بامتثال حکم جناب ممدوح پرداخت امید که در نظر فضلا پسندیده آید

غلط نامه ترجمهٔ سراجیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۶	سپ	سپہی
۱۳	۱۳	شہ	شبہہ
۲۹	۱۷	دختہ	دختر
۴۶	۱۴	بہ	چہ
۵۵	۱۶	ب	بسید
۵۹	۱۱	پر	بکہ
۷۴	۷	میشو	نمیشو
۹۳	۱۴	مفہ	مفتی
۱۱۶	۳	حاصل	زراعت حاصل
۱۳۶	۱۲	ازن	ازان
۱۳۷	۱۷	کمتری	کمترین
۱۵۷	۱۷	زید ثابت	زید بن ثابت
۱۷۰	۱۷	ف	فر
۱۹۷	۱	رفته	گرفته
۲۰۹	۳	ا	این

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱۰	۷	ا	این
۲۱۴	۷	سامر	حامر
۲۲۷	۱۷	ا	ایں
۲۳۴	۱۷	س	سی

فهرست

۳۳۸۲ ۴۰۱
الف ۲۰